

کُتُب خانہ آصفیہ کراچی حیدرآباد دکن
۸۱۲۴ الف ۲۶ (۴۰۰)

نمبر واحد

تاریخ داخلہ از فروردی ۱۳۰۵ لغایت آذرمان ۱۳۰۵

نام کتاب اثبات الاستعداد والسماع باللیلذیہ الاسماع

نصف

فن کتاب

۱۰۹۱

نمبر کتاب در فن مذکور

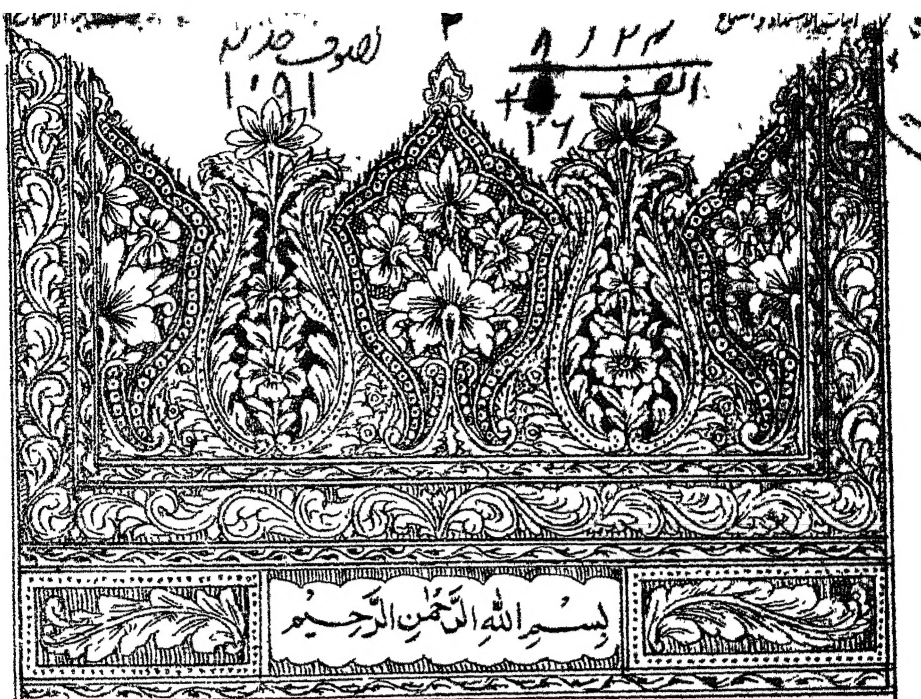
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تالیفات جامع الکملات جناب لوی عبد اللہ صاحب حق قاسمی

تذکرۃ الامراء
 و
 وزراء

بسم سمی خواجہ احمد حسن صاحب لکھنؤ پیشی

در سال ۱۳۰۰
 در شهر نا واقع شهر حیات پور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدُكَ يَا مَنْ شَرَحَ صُدْرَ دُرِّ الْوَأَصْلَيْنِ وَلَوَّرَ قُلُوبَ الْعَادِنِينَ فَشَرَحَ شَوْحًا وَنَوَسَ
تَنْوِيرًا وَخَلَقَ فِيهِمْ تَأَثُّرًا وَتَأَثُّرًا فَمِنْ مَتَاكَفَرْنِي وَجَدَ دَائِمًا وَمِنْ مُوْتِدٍ فِي سَكْرِ قَائِمٍ
فَقَمَرُهُ رَجَبٌ فِي التَّحْقِيقِ اضْطِرَابٌ وَرَفُوضٌ وَتَصْفِيقٌ وَحُكْمٌ سَكْرٌ مِنْ حَصْرَةِ لَالَةٍ
الْمِيلِ عَمَّا سَوَى اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَالْوَحْدِ حَالَةٌ هِيَ ثَمَرَةُ السَّمَاعِ وَهُوَ خَيْرُ مَا تَلَذُّبُ بِهِ
الْأَسْمَاعُ فِيهِ اسْتِشَارَةٌ خَفَا يَا الْقُلُوبُ مِنْ سِرِّهِ الْمَكْرُومِ وَالْمَحْبُوبِ وَمِنْ هُنَا
قَدْ كُرِيَ تَادَةٌ وَأُخْرَى قَدْ أُبْجِحَ وَنَدَبَ بَعْدَ أُخْرَى فَنَسَبْنَا أَنَّهُ مَا أَعْظَمَ شَانَهُ
وَنَصَلَّى عَلَى نَبِيِّنَا أَفْضَلِ الرُّسُلِ الْكَرَامِ صَاحِبِ الْقَالِ وَالْحَالِ وَالْمَقَامِ فَقَالَ
مَنْبَعُ لَا تَوَالٍ بِأَسْرَهَا وَحَالَهُ مَجْمَعُ الْأَحْوَالِ مِنْ آخِرِهَا وَمَقَامُهُ أَرْفَعُ الْكُلِّ
وَأَعْلَى دَهُوْهُ مَقَامُهُ لِي نَدَدَ لِي وَهُوَ الَّذِي لِي وَفَتَّ مَعَ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ لِي مَعَ اللَّهِ وَ
هُوَ الَّذِي تَغْنَى بِتُعْمَاتِ الْأَسْوَارِ فَاسْتَمَعَ لَهَا مِنْ اسْتَعْلَانِ الْأَبْوَارِ فَدَدَ
قَدْ أَغْلَبَهُمْ وَأَتَرَفِيهِمْ تَأَثُّرًا أَفْأَنَزَ وَالْمَقَادِيرُ وَالتَّقْدِيرُ أَفْأَنَزَ مِنْ تَمَرِكَ
وَطَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ خَرَّ ذَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ دَامَ سَكْرُهُ فَمَا أَفَاقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَعَ عَمَلُهُ

اقرانه وفاق ومن جملتهم من هو توفى لكل وغياث النفلين وعوث لكل فهو قد تأثر
 لجميع التاثيرات فصارت حالته من انتم الموترات فهو موثر اي مؤثر لم يطق فلما
 تأثر به متأثر هيأ شان تأثره تصرفت في الاموات فاحياهم فامروا من الفيات
 وكان دين الاسلام قد خبت ناسره ومحييت اناسره والله سميت واسمكاته
 سميت فاحيا به باحياء اهلهم فصاة ومن ثم لقب محي الدين فاقموا في القبين
 لتناولونه حيوة ابيته وتحصلوا بقاء سر مدية وعلى اله اساطين الدين
 محمد الاسلام والمسلمين واصحابهم رعاة الاسلام ودعاة الانام
 وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيام خصوصا
 على الملأ والادوية وافضل اخفا دة وهو الذي ما ناداه مناد الا ابجابه
 وما استغاث مستغث الا اغاثه وقد افاض بكل من استغاث هو استغاث
 من مبدل الفياض فشانه ارفع واعلى من كل ما ننشأ ومثلا فثنا لعنان الكلمة
 من هذا المقام الى المدام اللهم اردد لنا حبه وحب اله وحب من احب
 واحب اليه واحينا على الاسلام وامتنا على الايمان وارددنا شفاعة حبيبك
 بفضلك يا منان اما بعد فيقول كليب من كلامه لباب القادري العالي عبيد الله
 بن مولا ناصحنا بخش الخفي القادري غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
 كدرين طرف زمان اختلال قران وعصر فساد اثر هرگاه فرقه از انبیا زمان بعضی بعثت
 تا وافقت و برخی بدخلدی انا نیت به نسبت بعضی مسائل با نیکار پیش آمده اند و راه رو
 منع سپرده علی الخصوص سلسله سماع و وجد و انشا و شعر و انشا و آن استمداد از حضرات اولیا
 الله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه و ندا بحضرت عالی غوثیه بلفظ یا شیخ عبد القادر شینا الله
 من حضرات اولیا رضوان الله علیهم نظر برین حسب حکم قضایم و فرمان واجب الایقان
 حضرت مرشدی و بلجائی سیدی و سندی و ما وائی با کوره بستان دلایت تا طوره دیوان علما

ستر و جو بار دلربائی تدر کو ہنسار رعنائی شاہ گل شاخسار حب و دلا آلودہ دغا دار عشق حشر
 موی سینہ اش گنجینہ راز دلش ہم جای نیاز و ہم محل ناز بیان تنیش شارح المتون کلام
 بینش کاشف البطون بدری کہ نورش ترقی پذیر کالامال و سموش آفاق راز و اشفاق
 بر عکس حال ارشد احمد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب کرم حضرت سید
 شاہ علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی صلا
 و المبدی نورے مولد المتخلص بعاصی ادام ظل ارشادہ علی الطالین فاضل و جہا
 علی العالمین یہ بیان مسائل مذکورہ در آدم و ہر چند طاقت پابر داشتنی نہ داشتہ از ان
 وادگم زدم و عجالتہ الوقت اولہ و براین براسے اثبات آن مطالب از کتب موجودہ ایراد
 کردم و اثبات الاستمداد والسماع باینستلذذ الاستماع نادم نہ آدم و ہر چہ از امر تب
 ساختم و من اللہ التوفیق و ہو بالا عاہ حقیق و یوحسی و نعم الوکیل ہو الامر العجیب بلا تکلیف
 و الیہ مرجع و المآب ہو اعلم بالصدق و الصواب لباب الاول فی اثبات السماع و فیہ
 فصول بدانکہ درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمہ کردہ آورده شد
 و در بعضے مواضع عبارت کیمیاء سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بقید تم
 اتن ایراد کردہ شد و فصل فی فوائد السماع بدانکہ ایراد تعالی را امر نیست در دل آدمی کہ
 آن در ان چنان پوشیدہ است کہ آتش در آہن و سنگ و چنانکہ زخم آہن بر سنگ آن شرا
 اشتکار اگر دو بصیر افتد بچین سماع آواز خوش موزون گوہر دل را بچنانہ و در ان چیزی
 پیدا آورہ فی آنکہ آدمی را در ان اختیار می باشد سبب ان مناسبتے است کہ گوہر او مجربا عالم
 علویست کہ آن عالم ارواح گویند عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال
 تناسبت و ہر چہ تناسبت نمود کار نیست از جمال آن عالم کہ ہر جمال حسن و مناسبت کہ درین
 عالم محسوس نیست ہمہ شہو جمال حسن آن عالم است پس آواز خوش موزون مناسبت است
 ہم مشابہتہ دارد از عجائب آن عالم و آن و آن سبب کاہ و در دل پیدا آرد و حرکت و شو

پدید آید که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از
عشقه و شوقی که راه بان بر دخی بود و اما چون خالی نبود و پیوسته مشغول بود و آنچه بدان مشغول
در حرکت آید چون آنش که دم در آن مندا فروخته تر شود و هر که در دل آتش شوق حق نگاهداری
و راه هم بود که آن آتش نیز تر گردد و هر که در دل کشتی باطل بود و سماع زهر قاتل بود و هر که در راه
وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اَعْلَمَانِ الْقُلُوبِ وَالسَّرَائِرِ خَزَائِنِ الْاَسْمَاءِ وَمَعَادِنِ الْجَوَاهِرِ
قد طویت فیها جواهرها کما طویت النار فی الحمدیه والحجریه و اخفیت کما اخفی
الهماء تحت التراب والمدبره ولا سبیل لی استشاده خفایاها الا بقدر السماع
ولا منفذ الی القلوب الا من دهلین الاسماع فالنغمات الموزونه المستلذهة تخرج
ما فیها وتظهر محاسنها و مساویها فلا یظهر من القلب عند التحریک الا ما
یحویها کما لا یتضح الا باناء الایما فیها فاسماء للقلب محک صادق و معیار
ناطق فلا یصل روح السماع الیه الا وقد تحرک فیه و هو الغالب علیه استی
پسند آنکه سماع اول مرست و مفره میدید حالتی را در قلب که تا میدید شود و بود و بود و بود
تحریک طرف الیس اگر حرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر حرکت موزونه بود نام
و تصفیق و قص و تنفیص فصل فی ذکر احتمالات العلماء فی اباحه السماع و
لشف السمع فیه بد آنکه در سماع اختلاف علماست بعضی تجریک آن مائل شده اند
بعضی بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت و حقته اباحت محض است و وقت اباحت
استجاب حکایت کرو قاضی ابو طیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه
و سفیان رح و جماعه از علماء الفاظه را که استدلال کرده می شود بان برینکه آنها محکم
و میرا اعتقاد کرده اند و گفت شافعی ره در کتاب آداب القضاء که غنا لموکره است و مشایخ
اطل و هر که استکثار کند از ان پس و می سفیه است رد کرده شود و شهادت و
مالک نمی فرمود از غنا و این نیز سیار اهل مدینه است سوای ابراهیم بن سعد و بود

ابو حنیفه رضی الله عنه میفرموده میداشت غنای او سماع غنای را از گنایان می پنداشت و همچنین سایر اهل کوفه
سفیان ثوری و حماد و ابی ایوب و الشبی و غیره هم جمله این را نقل کرده ابو طیب طبری لیکن در
ملاحج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابو حنیفه رحم را هم سایه بود که هر شب بر پنجاه است
و قنوی میگوید و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنیدن شبی آواز او را پس پرسید از اهل دی که
چرا شد امشب که شنیده نمیشود آواز او گفتند که بیرون برآمده بود و دوی امشب پس گرفتند و
در زندان کردند و از پس پوشید امام عماره خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد و او را خلاص
گردانید و پسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد و از زندان هر که را نام عمر بود و گفت
امام بآن مرد که باز گردانیده میگردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه بقای او و خوبی
او را و او را دلالت کرد بر ابا حنیفه تغنی نزد دوی و استماع دوی هر شب با آن و دوی و قنوی دوی
که داشت حمل نمی توان کرد مگر بر ابا حنیفه آنچه وارو شده از دوی برخلاف آن حمل کرده شنید
بر غنای مقتدر لغزش از هر کج میان قول و فعل انتی و نقل کرد ابو طالب کلّی ابا حنیفه سماع را
با جماعتی و گفت سماع کرد از میان صحابه عبد الله بن جعفر و ابن زبیر و غیره بن شعبه
و معاویه و غیره هم و گفت تحقیق کرد این را یعنی سماع را اکثر این اهل سلف صالح که عبارت
است از صحابه و تابعین و گفت همیشه بودند مجازیان نزد یک مادر که می شنیدند سماع
را و در فضل ایام سنت و آن ایام معدودات است که امر فرمود خدای تعالی بندگان
خود را در این ایام بزرگ خود مثل ایام تشریق و همیشه بودند اهل مدینه مثل اهل مکه مو اطلبت
گفتگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه اکار میکنی سماع
را و تحقیق بودند بنفید و سرے سقط و ذوالنون که استماع میکردند گفت چگونه اکار کنم
سماع را و حال اینکه جائز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من پس تحقیق
بود عبد الله بن جعفر طیار سماع میکرد و جزین نیست که اکار کرد و لهو و لعب را در سماع
بود ابو النخیر السقلائی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد

وقت سماع و تصنیف کرد و در آن کتاب بر بنکرین سماع و همچنین
 جماعتی از ایشان تصنیف کردند و بر بنکرین آن و حکایت کرده شد از بعضی شیوخ
 که گفت دیدم ابو الجاس خضر را عرض پس گفتم ویرا چه میگوئی درین سماع که اختلاف کرده
 در وی اصحاب ما گفت آن صفو زلال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علماء و حکایت
 کرده شد از منتهی الدین و رسیده که گفت دیدم نبی صلی الله علیه وسلم در مقام پس گفتم
 یا رسول الله آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیز را گفت انکار نمیکنم از آن چیز را
 لکن گوا ایشان را که شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
 از ظاهر بن بلال الهذلی الوراق و بود از اهل علم که گفت بودم من معتکف بجامع جدّه و بر یا
 یحیی که واقع است بر لب ریال پس دیدم روزی طائفه را که میگفتند بجای مسجد قوی
 را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بیدل خود و گفتم در خانه از خانه های خدا
 میگویند شعر را گفت پس دیدم نبی صلی الله علیه وسلم در آن شب و که صلی الله علیه
 وسلم نشینده بود در آن طرف مسجد و به پهلوی آنحضرت ابو بکر صدیق رضی و در آن وقت
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه میگفت چیزی از قول نبی صلی الله علیه وسلم استماع می نمود
 و می نهاد و دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسی که بوجد آید انسان پس گفتم در نفس خود نظر
 نمودم که انکار کنم بر آن جماعت که بودند که استماع میکردند و این رسول الله صلی الله علیه وسلم
 استماع میفرماید و ابو بکر صدیق پس التفات فرمود بطرف من رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و گفت هذا حق بحق یا که گفت حق من حق من شک میکنم در آن و گفت چنین نازل میکند
 رحمت برین طائفه در هر موضع وقت خور و نوش زیرا که ایشان نمی خوردند مگر از نفاذ
 و وقت مذاکره زیرا چه ایشان کلم نمی کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
 زیرا که سماع میکنند با وجد و حاضر می آیند حق را و حکایت کرده شد از جسیج که ابو
 و سخصت پیدا در سماع پس گفته شد ویرا آیا آورده شود این را روز قیامت

در جمله حسنات تو یا سیات تو گفتند در حسنات و نه در سیات زیرا که این بسیماست باقو
 و گفت خدا تعالی لا یأخذکم الله بالغو فی ایما نکم این آن است که نقل کرده شد
 از اقاویل و هر که طلب کند حق را در تقلید پس هر گاه استقصا کند متعارض شود نزد
 و این اقاویل پس باقی می ماند تبحر و مائل بطرف بعضی اقاویل بتبشی و تمامه این قصه
 است بلکه منرا و است که طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
 از مدارک خطر و اباحت چنانچه قریب ذکر میکنم آنرا انتقاص فصل فی بیان دلیل
 اباحت السماع بدانکه نفس و قیاس جمیع ادالات میکنند بر اباحت سماع لیکن قیاس
 پس آن این است که غنا مجتمع شده است در معانی یا باید که بحث کرده شود از
 افراد آن سپس از مجموع آن پس بدستیکه در دست سماع صوت طیب و زون مفهوم
 المعنی محرک القلب پس وصف عام این است که وی صوت طیب است بعد از آن طیب
 منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم است بسوی مفهوم المعنی
 مثل اشعار و غیر مفهوم المعنی مثل اصوات جمادات و سایر حیوانات لیکن سماع صوت
 طیب باین حیثیت که طیب است نباید که حرام شود بلکه آن حلال است بنص و قیاس
 لیکن قیاس پس آن این است که و راجع است بسوی تکلف و حاسه سمع با در آن
 آنچه مخصوص است بآن و مر انسان را عقل و حواس پنجگانه است و هر حاسه را اثر است
 و در مدارک آن حاسه چیز نیست که لذت می پذیرد و آن را پس لذت نظر و مبصر است
 جمیله است مثل خضره و آب جاری و وجه حسن و بالجمله سایر الوان جمیله و این در
 قابله آن است که مکروه می دانند آن را از الوان کدره و قبیحه و لذت شم در راح
 طیب است و آن در مقابل بوی بایسته مستکبریه است و لذت ذوق در طعم لذت است
 مثل سوسه و ملاوت و حموضه و آن در مقابله مراره که بهیه الطعم است و لذت لمس
 لین و نعومته و ملاسه است و آن بمقابله خشونه و ضراست است لذت عقلم و علم

ويعرف ست وان بمقابلة جبل وبلادت است پس همچنين اصوات مدرکه بسمع منقسم
ست بسوی مستلزه مثل صوت عنادل و فزاسير و مستکبره مثل آواز حير و غيره پس چنانچه
ترست قياس اين حاسه و لذت آن بر سائر حواس و لذات آنها وليکين نص پس
دلالت ميکند بر اباحت سماع صوت حسن منت نهادن خدايتعالی بر بندگان خود بآن
زيرا که فرمود خدايتعالی تَزَيَّدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ پس گفته شد آن صوت حسن است و در
حديث آمده مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ و فرمود صلی الله عليه وسلم
لَلَّهِ أَشَدُّ أَذًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَيْنَةِ الْقَيْنَةِ
وَالْقَيْنَةُ الْأَمَةُ الْمُغْنِيَّةُ و در حديث در محل مع داود عليه السلام آمده أَنَّهُ كَانَ
حَسَنَ الصَّوْتِ فِي النَّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَفِي تِلَاوَةِ الزَّبُورِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ لِأَنَّهُ
وَالْجَنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَكَانَ يَجْلُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَنْ يَجَاءَهُ جَبَّازَةٌ
وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَا فِي الْأَوْقَاتِ و فرمود صلی الله عليه وسلم در مع ابو موسی الأشعري
لَقَدْ أُعْطِيَ مِنْ مَا دَامَ مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ وَقَوْلُ وَتَعَالَى إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمَائِرِ دلالت ميکند بمفهوم آن بريح صوت حسن اگر گفته شود جزين نيست
که مباح کرده شد اين را يعني صوت حسن را بشرط اينکه در قرآن بود گوئيم برآينه لازم می آيد از آن
اينکه حرام شود سماع صوت عندليب زيرا چه آن از قرآن نيست و هرگاه جائز شد سماع صوت
غفل بی معنی پس چرا جائز نشود سماع صوتی که فهميده می شود از آن حکمت و معنی های صحيحه
وَأَنَّ مِنَ الشَّعْرِ الْحَكْمَةَ پس اين نظر است در صوت بحیثيت اينکه طيب و حسن است
و درجه ثانیه است نظر در صوت طيب موزون زيرا که وزن و راء حسن است پس بسا صوت
حسن خارج است از وزن و بسا صوت موزون غير مستطاب است و اصوات موزونه
با اعتبار فخرجهای خود سه قسم است زيرا چه آن اصوات يا خارج شود از جهاد مثل صوت فزاسير
و اوتار و ضرب تضيب و طبل و غيره و يا خارج شود از خيبره حيوان و آن حيوان يا انسان است

و یا غیر آن مثل صورت لیلیها و قمریها و صاحبان صحیح از طیور پس آن اصوات با وصف
طبیعت آن موزونه و متناسبه المطالع والمقاطع است پس ازین جهت لذت نپذیرد
میشود و سماع آن را و اصل در اصوات خارج حیوانات است و جزین نیست که وضع
کرده شد و مزامیر بر صورت خارج و این تشبیه است هر صنعت را با خلقت نیست
شعاع از آن که توصل کرد و دامل صناعات بضاعت خود با بسوی تصویر آن مگر این که
مراور است مثالی در خلقت که اختیار کرد خدا تعالی اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است که حرام شود بجهت بودن آن طیب یا موزونه پس نیست
برونده بطرف تحمیم سماع صوت عند لیب سائر طیور و فرقی نیست در میان
حیبره و حجره و نه در میان جماد و حیوان پس باید که قیاس کرده شود بر صوت
عند لیب اصوات خارج بر انسان و اجسام با اختیار آدمی مثل صوتی که خارج میشود
از خلق آدمی یا از قضیب و طبل و دف و غیره و استثنا کرده نشود از آن مگر ملاهی و آوازی
و مزامیر که وارد شدند بشرع منع از آنها نه بر اکذت آن زیرا که اگر منع بر اکذت بود که بشرع
قیاس کرده می شد بروی جمله مایه ذنب الانسان را لکن حرام کرده شد خمر با مقتضی
شد حرص آدمیان بآن مبالغه را و در بازداشتن از آن تا اینکه منتهی شد امر و ابتدا
بشکستن خمر پس حرام کرده شد باو و آنچه از شعار اهل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیاء حرام کرده شد بتبعیت تحریم خمر بر آنکه علمتایک آنکه این
اشیاء میخوانند بسو کثرت خمر زیرا که لذتیک حاصل است از آن تمام نمیشود و مگر خمر و مثل این
حلت حرام کرده شد قلیل خمر دوم آنکه این اشیاء در حق قریب لعن لبشر خمر یا خوردن
مجالس الشرب لبشر پس این اشیاء سبب گریخته یا دوا میدن است و ذکر لبشعاش
شوق است بلبشعاش و قیقه قوت یابد پس و سبب قدام است سمی آنکه اجتماع بر آن اشیاء
هرگاه از عادات اهل فسق بوده پس منع کرده شد از تشبیه آنها زیرا چه تشبیه بقوم فحش و باین علمتایک

بترک سنت و قتیکه شعاع بود اهل بدعت را بخوف تشبه با آنها پس بحجت این معانیها حرام کرد
منضار عراقه و اوتار جلا آن مثل عود و چنگ و رباب و رربط و غیره و ماسواک این اشیا
پس نیست در معنی آن مثل شاپین عا و حجج و شاپین طبالان و مثل طبل و قضیب بر آله
که استخراج کرده میشود از آن صوت مستطاب موزون سواک آنچه عادت کرده اند امرا
اهل شرب یرا که جلا آن نه تعلق میدار و بخر و نه یاد میدهند آن اونه تشویق میکنند بسواک آن
ونه واجب میکنند تشبه را با رباب آن پس نگردد در معنی آن پس باقی ماند بر اصل باحت قیاسا
بر اصول طیور و غیره بل میگویم سماع اوتار از شخصی که نمیزند آنرا بر غیر وزن متناسب مستند
نیز حرام است و از اینجا ظاهر شد اینکه نیست علت و تحریم آن اشیا مجرد لذت و طیب بلکه
قیاس تحلیل طبیات است کل آن گر آنچه در تحلیل و فساد است فرمود الله تعالی قُلْ
مَنْ حَرَّمَ مَرْئِیْتَهُ اللَّهُ اَلَّتِیْ أَخَذَ جَرَّ لِعِبَادِهِ وَ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزون است و جزین نیست که
حرام کرده شد بعراض دیگر چنانچه قریبی آید بیان عوارض محرمه درجه ثالثه موزون مفهوم
و آن شعر است آن خارج نمی شود مگر از خبره انسان پس یقین کرده میشود بآیه آن نیز اگر آیه
نشد گردن او مفهوم و کلام مفهوم حرام نیست و صوت طیب موزون غیر حرام است پس
هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع بان نظر کرده شود در آنچه فهمیده میشود از آن
پس اگر باشد و لکن امر مخطو ممنوع حرام کرده شود و شر آن و نظم آن و حرام کرده شود و تصویب
آن برابر است که با کان باشد یا نباشد و حق و رین با چیزی است که گفت آنرا استماع نیز اگر گفت
الشعر کلام فحشده حسن و قبح قدیم و هرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت و اکان جائز شد
خواندن آن با کان نیز اگر افراد با کلام هرگاه مجمع شود میشود آن مجموع مباح و قتیکه انضمام شود مباح
بامع دیگر حرام نمیشود مگر و قتیکه متضمن مجموع مخطو که متضمن نبود آنرا احاد و نیست پس
و اینجا چگونه کار کرده شود انشاء و شعر و تحقیق انشاء کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه و آله

وفرمود علیه السلام ان من الشَّعْرِ حِلْمَةٌ والشَّادُ كَرْدُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا + شعرو
 ذهب الذين يعايشون في اكثافهم + وبقیت فی خلف بجلد الاجرب وروایت
 کرده شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنہا که گفت کما قد مر رسول الله صلى الله
 عليه وسلم المدينة وهاك البوكر وبلال وكان بها وباء فقلت يا ابي
 كيف شهدك ويا بلال كيف تجدك فكان البوكر رضى الله عنه اذا اخذته
 الحصى يقول شعركل امرئ مصبح في امله + والموت ادنى من شرك نعله
 وكان بلال اذا اقلعت عنه الحصى يرفع عقبرته ويقول قطعه الا لیت
 شعري هل ابين ليلة + بواد وحولى اذ خرج جليل + وهل اردن يوما
 مياه جنة + وهل بيدون شامة وطفيل + گفت عائشه رضی الله عنہا پس خبر ادم از رسول
 الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود اللهم حبب إلينا المدينة كحبنا مكة أو أشد
 وبتحقيق بود رسول الله صلى الله عليه وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنای مسجد
 در حائیکه وی میگفت هذی الجمال لاجال خیر + هذا ابرر مننا واطهر + والیضا
 فرمود صلى الله عليه وسلم تبرکوا لله ان العیش عیش الآخرة فازحم الانصار ولله
 عاین در صحیحین مذکور است و بود نبی صلى الله عليه وسلم می نهاد برای مسان منبری در مسجد
 می ایستاد حسان بران منبر و معاشرت میکرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم با خاصیت میکرد
 و میفرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نأخوفا آخر
 حق رسول الله صلى الله عليه وسلم و تسلم و وقتیکه انشا کرد و نایب شعر خود را پیش
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مرا را لا یفرض الله فاك + گفت عائشه رضی الله
 عنها بودند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم با هم میخواندند نزدیک وی اشعار و در
 تبسم میفرمود و روایت کرده شد از عمر بن الشریک از اب وی که گفت انشدت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم مائة فافية من قول أمية بن ابی الصلت كل ذك لك يقول

این اثرها و قلب و آن هفت موضع است اول غنا را حیا که ایشان را و لا دور میکنند
 باطیل و شاهین و غنا و آن مباح است زیرا چه آن اشعار بیست که نظم کرده شد در وصف
 کعبه و مقام و عظیم و زفرم و سایر مشاعر و وصف بادیه و غیره و اثر آن تسبیح و شوق است بسوی
 حج بیت الله تعالی اشتغال نیز آن اگر بود در آنجا شوقی حاصل با استناده شوق و اجلا
 آن اگر نبود شوقی حاصل هرگاه بوده است حج قریه و شوق بطرف آن محو و تشویق بسوی
 آن کل یا شوق محو و آنچه جائز است مراد اعطای آنکه نظم کند کلام را در و غلط در نیست بلکه
 بسبب شوق و داند مردمان را بسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب بر آن جائز است
 این مرغی را برای نظم شعر زیرا که وزن و قفیه مضاف شود بسوی سجع میشود کلام اوقع و قلب
 پس و قفیه مضاف کرده شود بطرف آن صوت طیب لغات موزون و زیاده شود و قافیه او
 پس هرگاه مضاف کرده شود بسوی آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تا شریحه
 این جائز است مادامیکه داخل نشود در و مرا میرد و تا که از شمار اشعار است همان اگر قصد
 کند بآن تشویق کسی که جائز نبود مراد از خروج بطرف حج مثل کسی که ساقط کرد فرض را از نفس خود
 و افن نداده و یا بدو را در خروج پس آن شخص حرام است بر و خروج پس حرام شود تشویق در
 حج بواسطه سماع و بصر کلامی که شوق داند بطرف خروج زیرا که تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
 طریق غیر آن و هلاک غالب بود جائز نبود و تحریک قلوب و معاجرت آن تشویق موضع ثانی آنچه عادت
 کرده اند غازیان جهت تحریر مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر اخبار
 لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
 غرض و مقصود این دو فرقی باهم مخالف است این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزوه
 مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصی
 که جائز است مراد از خروج بطرف غزوه موضع ثالث رجزیات که استعمال کند آنرا شجاعان
 در وقت لغا و غرض از آن تشویق انصار است و تحریک نشاط در آنها بر آفتاب و در آن

تمح است بشجاعت فخلد این هرگاه که بود بلفظ لطیف و صوت طویل وقع شود در نفس
 و این سباح است در هر حال سباح و مندوب است در هر حال مندوب و مخطوب است در
 حال مسلمانان اهل ذمه و هر حال مخطوب زیرا که تحریک و داسع لے المخطوب مخطوب است این
 منقول است از شجاعت صحابه مثل علی و خالد بن ولید و غیرہما موضع رابع اصوات نیاۃ نفثا
 آن و تاثیر آن در تیج حزن و کما ولانیت کاتبه است حزن و قسم است محمود و مذموم حزن
 مذموم مثل حزن بر چیز نیست کہ فوت شدہ فرمود خدا تعالیٰ لکلیلہا سوا علی ما فاکم و حزن بر موت
 ازین قبیل است زیرا کہ آن نارضایتی است مرقضا و خدایتا و تاسف است بر چیز کہ او را
 تدارک نیست پس این حزن هرگاه مذموم است تحریک آن بنیاحتہ ہم مذموم است و از نیجا
 وارد شدہ صریح در نیاۃ اما حزن محمود حزن انسان است بر تقصیر و کرام دین خود و
 گریہ و بر خطا یا خود و بکار و بتا کے و حزن و تحازن بر آن محمود است و بر آن محمول است
 گریہ آدم عم و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیرا کہ آن بر انگیزہ میکند بر تشریر بر
 تدارک و ازین جهت بود نیاۃ داود عم محمود زیرا کہ بود آن نیاۃ مع دوام حزن طول بکا
 بسبب خطایا و ذنوب پس بدرستی کہ بود علیہ السلام حزن میکرد و حزن مے آورد و میگفت
 و میگریانید حتمے کہ برداشته میشد جنازہ ہا از مجلس نیاۃ او و بود کہ میکرد این با الفاظ خود
 و امکان خود و این محمود است زیرا کہ مفضی الی المحمود محمود است و بنا برین حرام نشود بر و اعط
 طیب الصوت اینکه بخواند بر منبر یا مکان خود اشعار را کہ مخزنہ و مرققہ قلب است و حرام نشود
 اینکه بکا و بتا کے نماید تا کہ توصل کند بآن بسو بکیہ غیر خود و آثار حزن آن موضع خاص
 سماع در اوقات سرور بر اسے تاکید شد و تیج آن و آن سباح است اگر آن
 سرور میباح بود مثل غنا در ایام عید و در عرس و وقت قدم نهادن وقت و لمی و عقیقہ
 و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ و کے قرآن

قرآن عزیز را در جمله این مباح است جهت اظهار سرور بآن و وجه جواز آن این است
 که بعضی الحانات بر انگیزه میکنند فرج و سرور و طرب را پس هر آنچه جائز است سرور بآن
 جائز است و تارة سرور در آن و دلالت میکند برین از نقل انشاء زنان بر سطح باد
 و الحان و وقت قدوم رسول الله صلی الله علیه و سلم نظم **طَلَعَ الْبَدُّ لِعَلَيْنَا مِنْ**
ثَنِيَاتِ الْوُدَاعِ + وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِقَائِهِ پس این اظهار سرور است
 برای قدوم آن صلی الله علیه و سلم و این سرور محمود است پس اظهار آن بشعر و لغات
 و رقص و حرکات نیز محمود است پس تحقیق نقل کرده شد از جماعتی از صحابه رض که آنها
 حجل کردند در سروری که رسید ایشان را چنانچه قریب می آید در احکام رقص این جائز
 است در قدوم هر قادم که جائز است فرج بآن و در هر سبب مباح از اسباب سرور
 و دلالت میکند برین آنچه روایت کرده شد در صحیحین از عائشه رض که گفت **لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَشَرُّفُ فِي بَرْدَائِهِ وَإِذَا أَنْظَرُ إِلَى الْحَبْشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ
حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسَامُهُ فَأَقْدُرُ قَدْ رَجَّارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِصَةِ
عَلَى اللَّهْوِ إِشَارَةً إِلَى طَوْلِ مُدَّةٍ وَقُوفُهَا وَرَدَايْتُ كَرِجَارِي وَاسْلَمَ نِزْوَرِجِحِينَ
 حدیث عقیل را از زهری از عروه از عائشه رض **إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا**
وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامٍ مَنِي تَدَفَّانِ وَيَهْجُرَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَتَفَشِّ شَوْبِهِ فَأَتَتْهُمَا أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَكَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
وَجْهِهِ وَقَالَ دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهُمَا أَيَّامٌ عِنْدِي وَكَفَتِ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَشَرُّفُ فِي بَرْدَائِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَى الْحَبْشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
فِي الْمَسْجِدِ فَنَزَحَ هُمُ هُمُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا
يَا نَبِيَّ أَمْرٌ فَدَعْ لِي عَنِّي مِنَ الْأَمْرِ وَدَرِجَاتِ عَمْرٍ وَبَن حَارِثٍ مِنْ شَهَابٍ شَلَّ أَنْ
 و در آن حدیث لفظ تعنیان و قضر بان واقع است و در حدیث ابوطاهر از ابن مذهب

وَاللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ عَلَى بَابِ حَجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ
 بِحُجُوبِهِمْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ بَلَى أَنْظُرُ إِلَى
 لَعِبِهِمْ ثُمَّ يَقُومُ مِنْ أَجْلِ حَتَّى الْوُتُنَ أَنَا الَّذِي أَنْصَرَفْتُ فِي رَوَايَتِ كَرْدَةِ شَدَارِ عَائِشَةَ كَمَا كُنْتُ
 كُنْتُ الْغَيْبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْتُ وَكَانَ يَأْتِنِي حَقْوًا
 لِي فَيُكَبِّرُ يَتَقَمِّعُنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ يُسِرُّبُهُنَّ إِلَى مُسْلَعَيْنِ مَعِيَ وَدُرُورَاتِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا
 يَوْمَ مَا هَذَا أَتَاكَتُ بَنَاتِي قَالَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى فِي وَسْطِهِنَّ قَالَتْ قَرَسٌ قَالَ
 مَا هَذَا الَّذِي عَلَيْهِ قَالَتْ جَنَاحَانِ قَالَ قَرَسٌ لَهُ جَنَاحَانِ قَالَتْ أَوْ مَا سَمِعْتَ أَنَّهُ كَانَ
 لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَّ لَهَا أَبْخَنَهُ قَالَتْ فَضَحِكْتُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 حَتَّى بَكَتُ فَوَاجِدٌ ثُمَّ وَصَدِيْتُ مَجْمُولٌ سِتُّ نَزْدُ مَا بِرَعَادَتِ صَبِيَانِ وَرَأَتْهَا وَصُورَتِ الزَّخْرَفِ
 وَرَقَاعِ بِغَيْرِ تَكْبِيلِ صُورَتِ أَنْ بَدِيلِ خَيْرِ رَوَيْتُ كَرْدَةَ شَدَارِ بَعْضِي رَوَايَاتُ أَنَّ الْأَقْدَاسَ كَانَ لَهُ جَنَاحَانِ
 مِنْ رُقْعَةٍ وَكُنْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَ
 جَارِيَتَيْنِ بَغِيَاءَ بَغَاتٍ فَاصْطَلَحَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوْلَ وَجْهَهُ فَدَخَلَ الْبُؤْلُ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ فَاسْتَهَرَنِي وَقَالَ وَمَا الشَّيْطَانُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ دَعُهُمَا فَلَمَّا عَفَلَ عَنْهُمَا خَرَجَا وَكَانَ يَوْمَ عِيدٍ لِعَبِّ فِيهِ السُّودُ وَالْبَلَدُ
 وَالْحَرَابُ فَأَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَّا قَالَ تَسْتَهْلِينَ تَنْظُرِينَ
 فَقُلْتُ نَعَمْ فَأَمَّا مَنِي وَرَاعَهُ وَخَذَنِي عَلَى خَدِّهِ وَيَقُولُ دُعَاكُمْ يَا بَنِي أَرْقَدَةَ حَتَّى إِذَا
 مَلِكْتُ قَالَ حَسْبُكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَاذْهَبِي وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَصَحْبَتُ رَاسِي عَلَى مَنْكَبِي فَجَلَسْتُ
 أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ حَتَّى كُنْتُ أَنَا الَّذِي أَنْصَرَفْتُ بِسَرِّهِ فِي أَحَادِيثِ كُلِّ أَنْ وَصَحْبَتُ
 فَمَا أَنْصَرَفْتُ مِنْ رَسْمِ كَرْدَةِ غَنَّا وَلَعِبِ حَرَامِ نَيْسَتِ وَدُرَانِ لَالَتِ سِتُّ بِرِئَافِ الْأَنْوَاعِ مِنْ خَصْمَتِهَا أَوَّلُ
 لَعِبِ وَبُوشِيدَةِ نَيْسَتِ عَادَتِ حَبَشَةُ وَرَقْعُ لَعِبِ وَوَمِ فَعَلَّ أَنْ وَرَقْعُ سَوْمِ قَوْلِ وَرَقْعِ

رَفِئْتِي وَفَرِيَّتِي + فَمَوَّاجِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَوَّاجِدَ الْأَصْحَابِ مَعَهُ سَقَطَ
 رَدَاءُ عَنْ مُتَكَلِّبِهِ فَلَمَّا فَرَّغُوا أَوَّلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ قَالَ مَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ
 مَا أَحْسَنَ لِعِبَادِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا مَعَاوِيَةُ لَيْسَ بِكَ تِمَمٌ لَمْ يَهْتِزْ عِنْدَ سَمَاعِ
 ذِكْرِ الْحَبِيبِ ثُمَّ قَسَمَ رَدَاءُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ حَاضِرٍ هُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةِ
 قِطْعَةٍ وَهَذَا الْحُلُوفُ أَوْ رَدْنَاهُ مُسْنَدًا لَكَ سَمِعْنَا وَوَجَدْنَاهُ الْفَرْعَ مَوْضِعَ سَامِعٍ مَخْطُومٍ
 برای تحریک شوق و تبعیح عشق و تسلیه نفس پس اگر در مشاهده معشوق بود غرض از آن کمالات است و اگر
 بحالت مفارقت بود غرض از آن تبعیح شوق است و شوق اگر چه چلیم است پس وی نوع لذت است و تکیه مضامین
 شود بطریق بال وصال زیرا که در جائز نیست و یا سماع است و قوت لذت رجا بحقیقت شوق و حب شمر جز
 پس سماع تبعیح عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجا می بقدر در وصال با طمانین صفت محبت و این طمانین
 اگر چه مشتاق الیه از آن جمله است وصال وصال وصال عشق دارد و وجوب یا امتناع از این گشتن را و بسوی غنای آن که در وند
 شود لذت وی در قهای آن پس مخطوط شود بهر اندازه وادان از سماع و بقصد قلب الطمانین معانی وصال و فراق
 پس مترادف شود با سبب لذت پس این انواع شمع است از جمله مباحات و نیاید سماع آن و ما الحیوة
 الدُّنْيَا كُلُّهَا لَا لَهْوٌ وَكَعِبٌ وَاین از آن جمله است و همچنین اگر غصب کرده شد از وجوب یا بسبب
 من الاسباب سیلانی و جاریه وی حائلی پیش می رسد و او را که تحریک کند سماع شوق خود را
 و بزرگ نیخته کند آن لذت رجا وصال پس اگر بغیر و شد از باطل اقامه هر چه حرام شود بر وی این امر بعد از آن
 چه جائز نیست تحریک شوق چنانکه جائز نیست تحقیق آن بوصول و لقا اما تخصیص که تمثیل کند در نفس
 خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشوند بر کسی که تمثیل
 کرد در نفس خود پس این حرام است زیرا که این محرک فکر است در افعال مخطوره و موجب داعیه است بطرف آنچه
 سماع نیست وصول بسوی آن اگر عشاق و سفه از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند
 از ضمائر چیزی از آن و این ممنوع است در حق ایشان بحیث آنکه در دست از دایره فین نه بر امری
 که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی از عشق پس گفت دخالی یصلح الی

دماغ الانسان يزيله الجماع ويهيجه السماع موضع سماع شخصي كه محبوب است خدا يزد عشق
 ويزيد آنرا و شتاق شد بطرف تقاضای آن پس نظر كنند بطرف شئ گر اينكه ميندوي سبحانه و تعالى را و روان
 و قرع نكند سمع و يراقع كنند گر اينكه سمع كنند و يرا و ياد و پس سماع در حق وى بهيج شوق و موكد
 بعشق و حب است و آتش برآورنده است از آتش زنده قلب و استخراجه كنده است از ان حوالى
 از مكاشفات و ملاحظات كه احاطه نكند و صف آنرا شناسد آنرا بر هر چه شيد مره آن و انكار كنند آنرا بر هر
 بهره مند نشد حس وى از ذوق آن تمام كرده ميشود آن حوال را بزبان صوفيه و جدا خود از وجود و مصافقت
 آنجى ريفت از نفس خود و احوالى را كه نمى دريافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب رد المحتار عرف شامى
 تحت قول رد مختار و من يستحل الرقص قالوا يلغى ولا سيما بالدين يا هو ويزو المراسد به
 التمايل و الخفض و الرفع بحركات موزونة كم ايفعله بعض من ينتسب الى التصوف
 و قل نقل فى البرازيه عن القوطى اجماع الايمة على حرمة هذا الغناء و صرح بالقبض
 و الرقص قال و رأيت فتوى شيخ الاسلام جلال الملة و الدين الكرمانى ان مستحل
 هذا الرقص كافر و تمامه فى شرح الوهيانية و نقل فى نور العين عن التمهيد انه
 فاسق لا كافر ثم قال التحقيق القاطع النزاع فى امور الرقص و السماع يستند على
 تفصيلا ذكره فى عوارف المعارف و احياء العلوم و خلاصة ما اجاب به
 العلامة التهرير ابن كمال باشا بقوله ما فى التواميد جتمعت من حرج شعر و لا التمايل
 ان اخلصت من باس فقيمت تسعى على رجل و حق لمن دعا مولاه ان يسعى
 على الواس الرخصة فيما ذكر من الاوصاع عند الذكر و السماع للمنادفين لصارفين
 اوقاتهم الى احسن الاعمال الكليل الكليل لضبط انفسهم عن قباح احوال فوهم
 لا سمعون الا من الا اله لا يشترقون الا اله ان ذكروه نا حوا و ان شكروه با حوا
 و ان وجدوه صا حوا و ان شهدوه استرا حوا و ان سر حوا فى حضرة قريه سا حوا
 ان يخلب عليهم الوجد بغلباته و شر بو امن موا سر دار اذاته فنههم طوبقته

طوارق الهیة فجر و ذاب و منهم من بوقت له بواسر فی اللطف فخراف و طایر منهم من
 طلع علیه الحب من مطلع القرب فسکر و غاب هذا ما عنی لی فی الجواب
 والله تعالی اعلم بالصواب و من ینک و جلا و جلا صحیحا + فلم یجیم الی قول المغنی +
 له من ذاته طرب قبل یم + و مسکر دائم غیر دین انقهی و شیخ عبدالحق محقق و یکن
 رحمة الله علیه رشح مشکوة در باب صلوة العیدین آورده و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت
 آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح کرده اند
 بعضی از متأخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده
 است دلیل قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن مشک
 نیست که دوام اعتقاد بدان و استقامت آن خلاف طریقه اتباع است و فقهارا درین باب
 تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان جسم ماده و سد ذرائع است و صحیح آنست که قول
 امام اعظم کرامت آنست و الله اعلم و ما ذکرنا من التفاصیل قریب منه ما فی مدارج النبوة
 انقهی و بحر العلوم مولانا عبدالحق قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله بشنوا جرنی چون
 حکایت میکنند ای البیتین فرموده که عارف سامی شیخ عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح این
 میفرماید که هر دوازنی انسان کامل و مکمل که فانی فی الله و باقی بامده است و لفظی را با انسان
 کامل مناسبت تامه است زیرا که لفظی در نفی هم مستعمل میگردد و این کمال نفی وجود عارض خود کرده
 راجع لعدم اصلی خود گشته و ذاتی را هم با انسان کامل مناسبت تامه است زیرا که چنانکه فی تسمی
 گشته است و الحان نعمات که از وی بطور جمی آید همه منسوب بر بنده فی است چنانچه انسان کامل
 از وجود خود و اوصاف خود تسمی گشته و متصف با خلق الله گشته همه اوصاف او و اخلاق او و افعال
 او منسوب بسبوق گشته غرض ازین تقریر بیان علاقه اشعاره است و مشابهت در میان انسان
 کامل و معنی تحقیقی فی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از باب سماع بودند و سماع آوا
 نی میفرمودند و حضرت ایشان را در وقت سماع فی حالات عظیمه وارد میشدند و معارف مکشوف

می‌شنوند و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز باب اواز هر چه در برشت است
 مایه شنودم آواز باز شدن در برشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فهم احالات غطیه پیدا میشوند
 و معارف جسمیه حاصل می‌آیند و مشهود میشوند لیل استعاره که در لفظ فی را برای انسان کامل و این مناسب
 مشرب مولوی و دیگر باب سماع است قدس سره و نیز عارف جامی تجویز فرمودند که فی بجای قلم گرفته مستعار
 برای انسان کامل ساخته شود اگر چه مناسب بعضی بیات نیست و هر آواز جدائی که در مراح ثانی واقع شده دوری
 از مرتبه غیب غلبه حکام باب الایثار است و هر آواز نیستان غیب الیقین اول است که عبارت از ذات متجسمه
 جمیع اوصاف و تسمیه جمیع اسماء کلیه و جزیه و تعینات علی و جلال اجمال بود چنانکه صالح است مظهر همه اسماء
 و تنزلات و محورین مرتبه بود چه کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتقادی و این مرتبه احدیت است و در مرتبه
 اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
 بالقوه در دست یابیم که بعد تنزل فی در تعین ثانی کثرت پیدا شود طایفه یثیت ذات صرفه طایفه کثرت
 تعین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسماء در سوم مستملک اند و در و نه مشار گرد و نه مسمی گرد بلکه
 غنی است و قدیم است نه بان معنی که خدا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماء است بلکه بمعنی سلب
 حاجت است و سلب هدایت است و بذات خود کامل است معنی از اضافات و مستر از مشهوریت است
 و خود نزد خود حاضر است نه از نه محض و نه از نه بلکه معنی اینکه نفس ذات است و پس سه ای برتر از خیال
 قیاس و گمان و وهم و ذر هر چه گفته اند شنیدیم خوانده ایم پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاک
 نمی تواند شد که رسیدن این مرتبه می‌است عفا شکار کس نشود دام باز چین + کاینجا همیشه باید
 است دام را و لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه را ندانستند بلکه مرتبه غیب اول را دانستند
 فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است از آن موضوع که ثابت میشود در آن فی و صلوح ظهور فی است
 و این را مناسب نیست مگر احدیت که تعین است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در دست
 و اما ذات بحت پس مستملک است در هر چه پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف است که از انسان
 کامل بشود که چون حکایت میکنند از غلبه باب الایثار شکایت میکنند که این غلبه باب الایثار از وطن اصلی

وی که غیب اول است جدا ساخته و از مرتبه غیب اول چونکه جدا گردند ممتاز
 ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که عبارت از اسما فعلیه اعیان ممکناتند در ناله و فریادند که چرا
 ممتاز شده از غیب اول و در افتادند و نیز عبارت سامی فرمودند که میتوان که فی بر معنی خود باشند لیکن کتبی
 از انسان کامل باین شکایت مذکوره تمام کلام هست زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان حال و
 ایشان معانی لطیفه میگیرند و بطالبان میزدول بسیارند و این لطیف می نماید و تحقیقش آنست
 که مولوی از ارباب سماع بودند و ازنی شکایت جدا نمیشدند و فی شکایت جدا فی ازنیستان قطع
 شاخ و ازنیچ و جدائی قطع وی از طرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد ازنیستان جدائی بسبب
 وقوع این سوراخ در نی که از وقوع این سوراخ ممتاز کمالی ازنیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
 گشت که پس شکایت فی ازین جدا نمیشد و کرده شد انتهی و هم در تجلیات روحانی که یکی از تصانیف
 افضل الفضلا و اکمل الکمل برگزیده گریه با نور چیده انبیا جناب حضرت مولانا صبه الله عنه علیه السلام
 مندرج و مذکور بوده است عندلر جوع بان با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در مصم
 القادری باین پنج در تقریر و در سلک تحریر کشیده که سماع از قدیم مسله مختلف فیها بوده است بعضی از
 بعضی حلال میبویند اما بقول محققین کاهله حلال و لغیره حرام و اهل آن کسی است که سماع
 در دل و ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و تا اهل کسی است که خیالات شیطانی و هوا
 فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل و منقش گردد و حکم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم شنیدن
 و شنوایندن سماع از احادیث ثابت است و بیان و جرد و قص در نمایه شرح باید مرقوم است علم
 أَنَّ التَّحْمِيلَ لِلَّهِ وَتَحْصِيَّةٌ هَكَذَا فِي شَرْحِ الْبَرَدَوِيِّ الْمُسَمِّيِّ بِالنُّوَيْ وَأَعْلَمَ أَنَّ السَّمْعَ الَّذِي
 اخْتَلَفَ عَلَيْهِ وَنَا فِي حَقِّهِ هُوَ مَا كَانَ عَلَى سَبِيلِ اللَّهْوِ وَاللَّغَبِ يَجْعَلُ الْفُسَّاقَ وَشَارِبِي الْخَمْرِ
 قَائِمِي الصَّلَاةِ وَآمَنَ سَمِعَ السَّمْعَ وَهُوَ صَاحِبُ دَائِمِ الصَّلَاةِ لَا تَارِكُ الْوُزْدِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ
 فَهُوَ خَلَا فِي خِلَافٍ بَيْنَ عِلْمَانَا وَلَكِنَّ الرِّقَصَ التَّوَاتُجَ وَكَذَلِكَ فِي ذَلِكَ كَلِمَةُ الْحَدِيثِ وَفِي
 عَمْدَةِ الْفَقْهَاءِ الرِّقَصُ مُبَاحٌ وَفِي الْوَجْزِ سَمَاعُ الْغِنَاءِ وَالرِّقَصِ وَسَمَاعُ اللَّذَاتِ وَانْكَانَ فِيهِ

جلاجل گیسو و درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود با حضرت
قاضی شامی پانی پتی و حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیه السلام
نوشته اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتی فصل فی بیان الموضع الی محرم
فیها السماع بعوارض بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در سماع و عارضی در آنکه
اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در مواجبت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
خلق عارض اول آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگر چه کسی را دل بکار
حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بعبادت
آن برخیزد و سماع بکلم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح است و از زنی که زشت
بود مباح نیست چون او را بیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام است اما اگر آواز از پس پرده
شنود اگر چه فتنه بود حرام باشد و اگر سماع بود بدلیل آنکه دو کنیزک در خانه عائشه رضی الله عنها
سرود می گفتند و بی شک رسول صلی الله علیه و سلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
همچون روی کوکان لیکن نگر سیتن در کوکان بشهوت جاسیکه بهم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان
همچنین است و این باحوال بگرد چه کسی باشد که بر خود امین بود و کسی باشد که ترسد و این سخنان بود
که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود امین بود و حرام بود کسی
که ترسد که شهوت او را در مباشرت افکند یا از آنرا ترسد بحد بوسه دادن عارض دوم آنکه با سر
در باب و چنگ و بر لب و چیزی از رو یا یا نای عراقی بود که از رو دمانی آمده است نه بسبب آنکه خوش
باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناموزون بزند هم حرام است بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان است
و هر چه ایشان مخصوص است حرام کرده اند به تبعیت شراب بآن سبب که شراب را بیاورد و بد
و از روی آن بجنباندا تا طبل و شاپین و دف اگر چه در آن جلاجل بود حرام نیست که درین چیز نه
نیامده است و این چون رو دمانیست که این نه اشعار شراب خوارگان است پس بر این قیاس نتوان
کرد بلکه دف خود در پیش رسول صلی الله علیه و سلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروسی و بانگ

جلال را فرمایند حرام نشود و طبل حاجیان غازیان زدن خود رسم است اما طبل مختل حرام بود که شاع
ایشان است و آن طبلی دراز بود میان باریک هر دو سر بین آتش این اگر بسوزد و اگر نباشد حرام نیست
که شبانه از عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شایهین حلال است آن است که آواز
آن در گوش رسول صلی الله علیه و سلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر رضی الله عنهما گفت گوش را
چون دست بردار و از خبره پس خصص دادن ابن عمر را ناگوشش را در دلیل آن باشد که مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه و سلم دلیل آنست که او در آن وقت حالی بوده باشد
شمریف و بزرگوار که الواسعه باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد و در جنبه این شوق
حق سبحانه و تعالی تا نزدیکی رساند کسی را که در بین آن کار نباشد و این بزرگ بود باضافه باحال
که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که درین کار بود باشد که سماع او را شاغل بود و در حق او نقصان بود پس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستوری دادن دلیل مباحی بود
قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سوّم آنکه در سر و فحش باشد یا طعن بر اهل دین چون شعر
روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی محروم باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید این همه
شعر یا گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بان حرام گرد که کسی در
اندیشه خود بزرگیه او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد و آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بزرگ کنیز
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانی که ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
بران کنند این بیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هر کجی معنی فهم کنند که در خور احوال ایشان باشد
و باشد که از زلف خلعت کفر فهم کنند و از زردی نورانی باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت
الکویت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بلیت گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش تا بر که تفصیل سر حلقه
برآرم + خندید بمن بر سر زلفش که مشکین + یک پیچ نه پیچید و غلط کرد شمارم + که ازین زلف
سلسله اشکال فهم کنند کسی که خواهد که بصرف عقل بیان رسد تا سر یک مبهی از عجایب حضرت آبی

بشناسد یک پنج که در وی افتد همه شمار با غلط شود و همه عقلا مدعوش شود و چون حدیث شراب
و مستی رود و شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند بیت گرمی دوازده رطل بچائی + نامی خوری
بناسدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم است نیاید بلکه بذوق راست آید چه اگر
بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و در آن کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ
بسیار در آن سیاه کنی هیچ سود نکند تا بدان صفت نگر دی و آنچه از بستیهای خرابات گویند فهمی نگیر
کنند مثلا چون گویند بیت هر کو بخرابات نشد بیدینست + زیرا که خرابات اصول دینست +
ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دینست که این صفت که آباد است
خراب شود تا آنکه ناپدید است و هر گوی آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان جز از بود چه کسی را در خود
نظر خود فهمی دیگر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشبیح
مینند که ایشان حدیث صحنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این جرم باشد و می پندارند
که این خود حجتی باشد عظیم که گفته اند و طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد
که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی ندارد و ازین بود
که گمانیکه تازی ندانند ایشان از بستیهای تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمی داند و سماع چرا
میکند و این البته این مقدار نداند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدس و گمان چندان برود و با بارگران
بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد و سماع آخر شود در حال سفید و هلاک شود باین ابله باشد جنگ
و مناظره کند که تو تازی نمیدی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
فهم کنند که معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشان از خیال فتد فهم کنند که مقصود ایشان نه تفسیر شعر بود و چنانکه
یکی میگفت مَا ذَاكَ فِي النَّوْرِ لَا خِيَالَكُمْ صُوفِي رَحَالَتْ آید گفتند این حال چرا کردی که خود توفیق
که او چه میگوید چه نمیدانم میگوید از اریکم راست میگوید یا همه را ریم و در مانده و در خطرم سماع
ایشان باشد که چنین بود و هر کار کاری بر دل غلبه گرفت هر چه شنو آن شنود هر چه پند آن پند و کسیکه
آتش عشق در حق یاد و باطل ندیده باشد ای معنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

و شهوت بزرگ غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث زلف و خال و صورت نیکو نشنود شیطان پای بگردن او درآورد و شهوت او را بجنبد و عشق نیکو رویان و ردال او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب آن ایستد تا دی نیز بطریق عشق بر خیزد و بسیارند از مردان و زنان که جامه صوفیان ارند و بایکار مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذر بمانند و گویند فلان را سودائی و شوری پذیرفته آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق و ام حق است و او را در دام کشیده اند گویند دل او را نگه داشتند و جمد کردن تا او معشوق خود را بیند چیزی بزرگ است و قوادکی را ظریفی و نیکو خوئی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سوانام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر انبیا که کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این خلواطت است که این پیران با زی است و بشاید نگرستن خدای روح بود و از این جنس تر بات گویند تا نصیحت خود بچندین پیروده بپوشند و بگویند فلان را که این حرام و فسق است ابا حتی است و خون او مباح است و آنچه از پیران گویند و حکایت کنند که ایشان بگوید که نگرستن یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگرستن باشد لشبوه نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سببی سرخ نگر و یا در شکوفه نیکو یا باشد که آن پیران نیز خطا افتاده باشد که نه همه پیران معصوم باشند بآنکه پیری خطائی افتد یا برومی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود و حکایت و قصه داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صفاتی بمن نشود اگر چه بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبه وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بجهت نگیری و خود را معذور داری و یک سبب دیگر است لیکن آن نادرست که گویند که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزی مانده و باشد که چاهر ملائکه ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بشانی و آنگاه آن کشف باشد که بعضی آدمی بود در غایت جمال که مثال لا بد و خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس بگوید تراز و حیه کلبی نبود و رسول خیر علیها السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امر وی نیکو و از آن لذتی عظیم پیابد و چون آن حال باز آید یعنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن
 معنی یافتند که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیابد نگاه اگر چشم ظاهر و بر صورتی که یافتند
 که با آن مناسبی دارد آن حالت بروی تازه شود و آن معنی گم شده را باز یابد و او را از آن وجدی و حالتی
 پدید آید پس و باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن بصورت نیکو برای باز یافتن این لذت و کسی که
 از این اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیند بپندارد که او هم از آن صفت بی نگرده صفت و نیست که از آن بیک
 خود خبر ندارد و در جمله کار عموماً باری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز خدایان
 غلط راه نیابد که در آن دانیم مقدار اشارت کرده اند تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم پندارند که
 ایشان هم از این جنس بوده اند که درین درگاه پیدا آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد
 که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بداند که آن قیاس کند عارفان میگویند که آن شخص از عوام الناس
 و غالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع و رقی وی محبوب بود و غالب نباشد بروی شهود
 حتی که سماع و رقی وی مختص بود لیکن مباح کرده شد و رقی او مثل سایر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
 آنکه همیشه نگیرد و مواظبت بر آن نکند که چنانکه بعضی از گناهان حسیه است چون بسیار شود و بر وجه کبیره
 رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگنه ایان
 یکبار در مسجد باری کردند و رسول صلی الله علیه و سلم نکر و اگر مسجد را باز نگاه ساختندی منع کردی
 و عائشه رضی الله عنها را از نظارت منع کرد اگر کسی همیشه با ایشان میگرد و همیشه گیر و دانه باشد و مرا
 کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعمادت گیرد و مسخره باشد و نشاید و نظیر آن استحسان خالی بر خند
 و اگر فریاد خدایان چه را هر آینه قبیح گرداند و در این حسن قبیح میگردد و بسبب کثرت پس نیست هر چه حسن بود
 کثیر آن نیست هر مباح که مباح بود کثیر آن نیکو خبر مباح است و شکسار از آن حرام است پس این مباح
 مثل سایر مناجات است اگر کوئی تحقیق موردی شده مساوی این کلام بطرف اینکه سماع مباح است
 و بعضی احوال بعضی دیگر پس چرا مطلق و اشتیاق و لا قول یا بابت را چه اطلاق قول و فعل بلا یا نه
 خلف مخط است گوئیم این مخط است چه اطلاق متعنی نمی شود مگر حجت قوی میماند که ناشی میگرد و از عین آنچه

در و نظر است مانع از آنست که متعلقات آن از خارج پس منع نمی کنند اطلاق را
 آیا نه بینی که هرگاه سهال کرده می شود از غسل یا با اهل است یا نه میگویم علی الاطلاق که آن حلال است
 با اینکه آن حرام است بر محرومی که ضرری یا بد از آن هرگاه سهال کرده میشود از حرمی گویم که آن حرام
 است با آنکه حلال است شرب آن هر کسی را که بگوید آن طعام در ماند و قتی که نباید بخورد لیکن خمر بحیثیت
 اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و غسل بحیثیت اینکه غسل است حلال
 است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هر چه بود بسبب عارض التفات کرده نمی شود بطرف و
 چه بیع حلال است و حرام می شود و بعارض وقوع در وقت ندارد و جمیع پس سماع از جمیع با حاکم
 است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن مگر بعارض
 خارج از حقیقت ذات آن فقط - فصل فی آثار السماع و آدابیه بدانکه اول در چه سماع فهم
 مسموع و تنه و آن بر معنی است که واقع شود و مسموع را پس فهمیده فهم و بعد را و تفره میدید
 و بعد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود در این مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
 باختلاف احوال مستمع و مسموع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بجز طبع بود ای خطی نبود
 مراد در سماع مگر استلزام از الحان و لغات و این مباح است و این اخس تب سماع است چه شتر مراد از شریک
 است و در هیچ وجهی سماع را بهایم بلکه استعدا نمیکند این وق مگر حیوة را پس مراد حیوان راست نوع ملذذ
 باصوات طیبیه حالت ثانیة اینکه سماع کند نفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
 و این هم سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزل ایشان مسموع را حسب شهوات
 ایشان و مقتضای احوال ایشان این حالت غلبت از آن است که نفهم کرده شود و در آن مکرر بیان نخست
 آن نمی کردن از آن حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معاطله وی براس
 خدا تعالی و تقلب احوال او مرتبه در دیگر مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصاً مبتدیان
 حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غائب شد از فهم ماسوا که تعالی حتی
 غائب شد از نفس خود و احوال و معاطلات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که در

در طلب سلوک راه خود احوال مختلف باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و بیک
وال و آن فروگزیت باشد چون سختی شنود که در آن حدیث عقاب قبول فرود و وصل و بجز و قرب و بعد و رضا
و سخط و امید و نو میدی و خوف و امن و قایل بعد و سبب میدی و شادی وصال و اندوه فراق بود
و آنچه باین مانند احوال خود متنزیه کند و آنچه در باطن او باشد از وقت گیر و احوال مختلف در گردید و آید و او را
در آن اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشها افتد او را در سماع
که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع فهم کند که آن محال بود چنانکه مثلاً این بیت شنود +
بیت زا دل بمنت میل بدان میل کجاست + و امر و زملو گشتن از بهر چه راست +
هر سیکه که او را بدایتی تیز و روان بوده باشد و انگاه ضعیف تر شده پذیرد که حق تعالی را عسایتی و میل
باوست بوده است اکنون بگردید و این تغیر در شان حقیقتی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق
را نبود که او مغیر است و متغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که کشاده بود در حجاب
شد اما از آن جانب خود هرگز منع و حجاب ملال نباشد بلکه در گاه کشاده است بمثل چون قناب که نور آن بند دل
است مگر کسی که در پس یواری رود و از آن در حجاب افتد انگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد نه در آفتاب
پس باید که میگردد بپیت خورشید برآمدی نگارین ریست + بر بنده اگر تابان از او بیرست + و باید که در حالت
حجاب باد بار خود کند و به تقصیری که از وی هست باشد نه بحق تعالی و مقصود از این آلت است که باید که هر چه صفات نقص
تغیر است در حق خود نفس و فهم کند و هر چه جمال و جلال وجود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این
سرمایه ندارد از علم زود و کفر افتد و نداند باین سبب است که خطر سماع در و روشی حقیقتی عظیم بود و حاکم
را بعه حالت آن شخص بود که از درجه بریدان گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده باشد بنیت آن حال
رسیده باشد که آنرا فنا و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه بحق تعالی بود و توحید و یگانگی گویند
چون بحق اضافت کنند و سماع انیکش بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی
بر وی تازه شود و بیک از خود غائب شود و ازین عالم پنجه گردد و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بجای بود چنانکه
شیخ ابوالحسن نوری در سماع بجائی در وید که فی کشته بودند و در وید و همه پایش می برید و وی بخیر

و سماع این تمام تر بود و اسماع هر یک از این بصفات بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او را از خود بکلی بازستاند
چنانکه آن زمان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را بر بدن او بایکدینست
و انکارکنند و گوئی که من او را می بینم چگونه نیست شده است چنانکه آنست که قومی بینی که این شخص است و چون
بسمیه و هم می بینی و می نیست شده پس حقیقت و آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
سمیه خیر یا زوی غائب شده همه در حق وی نیست شده و چون از خود نیز بجز شد خود در حق خود نیست شده و چون
جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ مانده چه فانی بود رفت آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را ندیدند
گوید که همه خود اوست و من نیم یا گوید که من خود و نیم دیگر و بی از اینجا غلط کرده اند و این معنی را بخلوص عبارت کرده اند
و گویی با تمام و این بچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد دوران نگر و صورت خود ببیند بپندارد که وی آئینه
فرو آمده یا پندارد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود و اگر پندارد که در آئینه فرو آید این حلول بود و اگر پندارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگردد و لیکن چنان نماید و چنین پندارد کسی که کار با تمام
تشخیص بود و شرح این در چنین کتاب شوار توان گفت که عالم این دراز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون انغم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجه گویند و وجه یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست دور است
آنست که باز یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس کاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غائب شود و او را چون مستی گرداند و آن صفت گاه شوق بر دگاه خود
و گاه آتش عشق بود و گاه طلب گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش
در دل غالب شود و در آن بدماغ رسد و حواس او را غلبه کند تا ندیند و نشنود و چون خفته و اگر ندیند و نشنود
از آن غائب غافل بود و چون مست شود دیگر کاشفات است که چیز را نمودن گیر و از آنچه صوفیان را
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن جدا است که در راه انی کنند و چون آئینه
باشد که در برابر آن نشسته بود و پاک کن از آن گرفته و صورت در آن پدید آید همه چیز ازین معنی و در باب

علمی باشد و قیاسی مثالی و حقیقت آن جز آنکس با معلوم نبود که بآن سید باشد آنگاه هر کسی اقدم بود
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند قیاس قیاسی باشد و هر چه قیاس بود از ورق علم بود و نه از ورق
ذوق اما این مقدار گفتند تا کسی که ایشان را این حالی نبود و نباشد باری یاور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان از این آرد و سخت است که کسی بود که بگوید که هر چه در غیب است و نباشد و زانوی ملک هم نبود و البته ترازوی کسی بود
که خود را با مختصری که دارد باو شایسته اند و گوید من خود بهر سید و امده هر گشت و هر چه در غیب نیست همه انکار از این دو نوع
اولی خیزد و بزرگ باشد که وجد تکلف بود و آن بین نفاق بود و اگر آنکه تکلف اسباب آنرا در اولی آورده باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریزند و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
معنی آنست که تکلف اسباب حزن و دل آوردن آن تکلف را اثر است و باشد که حقیقت ادان کند سوال اگر گوی چنانست
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن آن کلام الله تعالی است و ظاهر هر شیوه بنیفا
و آن کلام شعر است پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بآن ولی بودی از غنا گوئیم و جد حق آنست که ناشی شود از فرط حبس و سماع و صدق
الروت آن شوق بسوی تعالی آن این برانگیزد میشود سماع قرآن نیز و آنچه برانگیزد نشود سماع
قرآن نیست مگر حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکنند بر حق و بتعالی اکابر که الله تعالی
الْقُلُوبُ وَقَوْلِ وَتَعَالَى مَثَانِي نُفْثَحْرُمْنَهُ جَلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَهَرَانِجِي يَأْتِيهِ شَوْءٌ حَقِيبٌ سَمَاعٌ بِسَبَبِ سَمَاعٍ وَنَفْسُ آن
وجد است پس طمانیت و افسار و خشیست و این قریب است که آن وجد است و تحقیق فرمود است تعالی
أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلُّوا قُلُوبُهُمْ وَفَرُّوا وَاسْتَدْعَى لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا
الْقُرْآنَ عَلَى الْجِبَلِ لَرَأَيْنَهُمْ خَاشِعًا مُتَصَدِّدًا مِمَّنْ خَشِيَ اللَّهَ لَئِنْ جَاءَ مِنْ جُلٍّ وَخَرُّوا عَلَى
أَسْنَانٍ قَبِيلِ حَالِ اگر چه نیست من قبیل کاشان است لیکن گاهی میشود سبب مرگ کاشان
و تنبیها را و ازین جهت فرمود صلی الله علیه وسلم زَيِّنُوا الْقُلُوبَ بِأَصْوَادِكُمْ وَفَرُّوا بِالْأَبْوَابِ
الشَّعْرَى فَقَدْ أُولِيَ بَعْدَ مَا دَامَ مِنْ مَرَامِ آلِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَحْكَامَاتِ وَالْأَبْرَارِ

ظاهر شد برابر با بقلوب و جود وقت سماع قرآن پس کثرت پس قول و صلی الله علیه و سلم شتیق
سُورَةُ هُودٍ وَاخَوَاتِ اَنْ خَيْرٌ لَّكَ مِنْ شَيْبٍ حَاصِلٌ شَتِو وَاخَزَنَ وَخَوْفٌ اَنْ وَجَدْتَ
وَرَوَايَتٌ كَرُوهُ شَدَّكَ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَرَأَتْ كَرُوهُ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُورَةَ نَسَاءٍ لِرَبِّهِ
وَقَتْلِكَ مَنِيَّةً شَرَّ بَسُوْ قَوْلٍ وَتَمَّ كَيْفَ اِذَا جَعَلْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ لِّشَهِيدٍ وَجَعَلْنَا لَكَ عَلَا
هُوَ كَلَامُ شَهِيدٍ اَفَرَمُو حَسْبُكَ وَبُودُ هَرُو حَسْبُ وَی سِلَانٌ مِکِرُو شَکْ هَا رُو رُو رَوَايَتِی بَدَرَسْتِکِ
نَبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَتْ کَرُو اِنْ آيَتِ رَايَا قَرَأَتْ کَرُوهُ شَدَّ رَوِیْکَ وَ اِنْ لَدَيْنَا اَنْكَالٌ وَجَعَلْنَا
وَقَطْعًا اِذَا غَضَبْنَا وَعَدَا اَبَا اَلْیَمَّا پَسْ خَرُو شَدَّ وُورُو رُو ایدِ رَسْتِکِ وُی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَتْ کَرُو
اِنْ لَعْنَةُ بَهِمَّةٍ فَاتَمَّ عِبَادُ لَکَ پَسْ کَرِیْسَتْ بُودِ عَلَیْهِ اِلَامٌ وَقَتْلِکِ مِکِرُو شَدَّ بَايَتِ رَحْمَتِ
وَعَامِیْفَرَمُو وَا سَتَبْشَارِ مِکِرُو وَا سَتَبْشَارُ وَجَدْتَ وَتَحْقِيقُ تَنَافَرَمُو وَا سَتَبْشَارُ مِکِرُو وَا سَتَبْشَارُ مِکِرُو
قُرْآنِ پَسْ فَرَمُو وَا اِذَا سَمِعُوْا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرْنٰی اَعْيُنُهُمْ تَفْقِضُ مِنَ الدَّمْعِ
عَلَمًا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ وَرَوَايَتٌ كَرُوهُ شَدَّ بَدَرَسْتِکِ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُودُ کَرُوهُ مِکِرُو وَا سَتَبْشَارُ
رَا جُوشُ بُودِی مَانَدِ جُوشِ دِیْکَ مَسْ نَاهِرُ جُوشِ کَرُوهُ شَدَّ رُو جُودِ سَبَبُ اِنْ رَا صَحَابَةُ وَتَابِعِیْنِ پَسْ کَثِیْرُ
اِسْتِ بَعْضِ اِنْ اِیْشَانِ کَسِی سَتِ کَرُوهُ شَدَّ بَعْضِ اِنْ اِیْشَانِ کَسِی سَتِ کَرِیْسَتْ بَعْضِ اِنْ اِیْشَانِ کَسِی
کَرُوشِ اَدَبِ رُو بَعْضِ اِنْ اِیْشَانِ کَسِی سَتِ کَرِیْسَتْ خُودُ وُورُو کَرُوهُ شَدَّ کَرِیْسَتْ اِنْ اِیْشَانِ کَسِی
وَبُودُ اِنْ تَابِعِیْنِ مَامَتِ مِکِرُو مَرْدَانِ اَوْرَتِ پَسْ قَرَأَتْ کَرُو فَا اِنْ اِقْرَأَ فِي النَّاقُورِ پَسْ خَرُو شَدَّ وُورُو
وَمُحَرَّبُ خُودِ حَمْدُ اللهِ وَتَعْنِیْدُ عَمْرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مَرْدِی رَا کَرَأَتْ سِکِرُو اِنْ عَذَابُ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
مَا لَکَ مِنْ دَافِعٍ پَسْ وَا زَكَرُوْا وَا زَكَرُوْی وَافْتَادُوْا حَالِکِ غَشَّ اَمَدَ بُوْبُورِ وَا پَسْ بَرُو اَشْتَدَّ شَدَّ
بِسُوءَانِهِ وَا پَسْ هَمِیْشَه مَانَدِ رِیْضِ رِیْضَانِهِ خُودِ کِمَا وَا بُودُ اَلْبُجُرِیْزِ اِنْ تَابِعِیْنِ قَرَأَتْ کَرِیْسَتْ وَا صَاحِبُ
پَسْ شَمِیْقُ کَرُو وُورُو وَا شَدَّ رِیْضَانِهِ قَا بِلِی رَا کَرَأَتْ مِکِرُو هَذَا اَيُّوْمَ لَا یَنْطِقُوْنَ وَلَا یُؤْذَنُ لَکُمْ
اَفِیْعَتَدِ دُونَ پَسْ غَشَّ اَدَبِ وَا شَدَّ عَلِی بْنِ الْفَضْلِ قَا رِیْیَ رَا کَرَأَتْ مِکِرُو وَا بَعْدُ بَقُوْا رَسُوْلًا
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ پَسْ فَا وُورُو حَالِکِ غَشَّ اَمَدَ بُوْبُورِ وَا پَسْ غَشَّ غَشَّ نَاوُشَ لَکَ مَا قَدْ عَلِمْتَ

و چون گفتند که در جمیع اینها نشان و همچنین طائفه صوفی پس تحقیق بود شبلی و سبزه خورشید و شبانه رمضان
و وی خاندان خود را خلف امام خود پس از آن که در ماه و لایق شنیدند که هفت بالذی اوجینا الیای پس
آواز کرد و شبلی آواز کردی گمان کرد و مردمان که تحقیق طین نموده روح او و زوشتد خساره او و بزرگه اندک و شمس
شاه و او بود که میگفت بمثل هذا یحاطب الاحباب ترویج میکرد این ابار بار و گفت جنید خل شمس
بر سر سقایی پس در پیش و مروی را که غش آرد و بود بر و پس گفت مرا این مردیست تحقیق سماع کرد
آیت از قرآن پس غش آمد بر و گفتم بخوانید برو آن آیت البعیتها پس خوانده شد پس فافه کرد و گفت
از کجا گفتی این گفتیم دیدم یحیی علیه السلام که بود با بنیانی او از بر مخلوق پس سبب مخلوق میاشد و
اگر بودی با بنیانی او از بر حق بنیانی شد از برای مخلوق پس سخن از این سخن او اشاره میکند بسو
انچه گفت از جنید قول شاعری سه و کاس شربت علی لذة و اخری تدایت منجها هو گفت
بعض صوفی بودم من کبر قرات میکردم شبلی این آیت را کل نفس ذائقة لموت پس شروع کرد و میگوید
آنرا پس ناگاه باقی آواز داد و من جنید ترویج میکنی این آیت را تحقیق قتل کردی تو چنان فرار از من که نه خبر شنیدی
سر راست خود را بسو آسمان از و فیکه مخلوق شنید و گفت ابوعلی الغضائری شبلی را بسا اوقات راهی با
و گوش من آیت از کتاب الله تعالی پس کشیدم بر طرف اعراض از دنیا پس شروع میکنم بسو احوال
خود و بسو مردمان پس بانی نام بران حالت گفت انچه راه یافت و گوش تو از قرآن پس شنید ترا بسبب
آن بطرف خود پس آن عطف ست از جانب و بر تو و طفت ست از جانب و با تو و فیکه و ذکر ترا بسو نفس
تو آن شفقت ست از جانب وی بر تو زیرا که صالح نیست ترا اگر تبحر از حول قوت و توجه بسوی و
و شنیدم و از اهل تصوف قاری را که قرات میکرد یا ایها النفس المطمئنة ارجع الی
ربک راضیه قهر ضیق پس متعاده کرد و آنرا از قاری و گفت که اقول لها ارجعی و لیس تجر
و بوجده آرد و آنرا که در آن گریه پس بیرون آمد و روح و شنید بکری معاذ قاری را که قرات میکرد و آنرا
نحوه صراحت از فتره الایه پس با ضبط آید پس آواز کرد و از رحمت من آند و تو لم یقبل الیک بعد
الا نذارت بطاعتک بعد از آن غش آمد بر و بود و بر ابراهیم بن ادیم چون می شنید کسی را که قرات میکند

اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ مضطرب پیشا وصال محتمل که بود که بارز می آمد و حکایت کرده شد از محمد
 بن حجاج که گفت بود و مر که غسل میکرد و فرات پس گذشت نزدیک و مردی بر کنار نه فرات که قرات
 میکرد و اشتاد و الیوم و الیوم و الیوم و الیوم پس همیشه بود آن مرد که مضطرب میکرد و حس که غرق شد و مرد
 و در کرده شد بدستیکه سلمان فایسی دید و جانی را که قرات میکرد پس آن مرد بر آید پس سخن گوید
 پس دست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال می گفته شد مرد را و ملاوی می
 پس آن مرد و کجای میخواست پس آن وقت و کرموت بود و گفت یا ابا عبد الله اریک ثلاثا اقصی فی الی
 کانت لی فانها اتقنی فی احسن وجه فاخبرنی ان الله غفر لی بها کل ذنب و بما یحکم خالی نباشا
 صا: طلبه و وجود وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در و مطلقا پس آن کمال الذی
 ینقذ بالایسماع الادعاء و یدعاء صوم بکم و ینقذ بالایسماع بلکه صا: طلبه و وجود وقت
 و در کلام و حکمت که میشنود از آن گفت جعفر طبرستان و اخل شد مرد و از اهل فرسان رسید الطائفه جنید
 و نزدیک و جماعتی بود پس گفت جنید کدام وقت را بشنود و نزدیک عبد حامد و و اتم او گفت بعضی
 و فیکه و اخل شود و درستان را و مقید کرد و بدو فیکه گفت جنید نیست این از نشان تو سپیدی است و بدو
 و گفت هرگاه تحقیق شود که وی مخلوق است پس آن را و کرد آن مرد و آواز کردی و مرد و سوال اگر گوی پس گویا
 سماع قرآن مفید و جدا پس هر حال است ایشان بلکه هیچ میشود بر سماع غنا از قولان و نقاریان پس باید
 که بود و اجتماع ایشان و اوجا بایشان و در خلق قرآن و در خلق مغنیان و باید که طلب کرده شود و وقت هر
 اجتماع و در دعوت قایل را نه قوالی را چه کلام الله تعالی لا محاله افضل است از غنا گویم بلکه غنا است
 از سماع و جدا قرآن به هفت وجه و جدا اول آنکه آیات قرآن هر حال عاشقان مناسبست ندارد
 که در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیارست چه قرآن شفای هر صنفان
 خلق است و چون قاری مثلاً بیت میراث بر خواند که مادر از میراثش یک سینه خواهر را
 میبرد آنکه زن را که شوهر میر و چهار ماه و ده روز عدت باید داشت امثال این آتش عشق را نیز خواند
 که یکبار بیت عاشق را و در آن میر و چهار ماه و ده روز عدت باید داشت امثال این آتش عشق را نیز خواند

چهارم دوم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنوده آید آگاهی فرا دل نمیشود
 احوال ثانیه که کسی دل با شنود و بران حال کند بار دم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت قرآن
 نو بر نو توان خواند و در روزگار رسول صلی الله علیه و سلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
 میگفتند و احوال بر ایشان پیدای آمد آنکه بکر رضی الله عنه گفت کناکم کناکم ثم قرئت قلوبنا
 گفت ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل با سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خوف اگر و پس هر چه
 تازه بود اثران بیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تازه و بشهر بیا خود
 باز روند و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود و چهارم آنکه مرد زن کلام
 را بنده و ق شعر تا غیر نیست و نفس پس نیست صوت موزون طیب یا نر صوت طیبی که موزون نیست
 و یا فیه نمیشود وزن مکرر و شعر نه در آیات و اگر زحاف کند مفتی و ربیعی که میخواند آنرا یا سخن کند یا نمل شود
 انسداد آن طریق در سخن هر آنکه مضطرب شود قلب متع و باطل شود و جد و سماع او و نفرت کند طبع او
 بر هر چه مناسب چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب متعشش گردد و پس در زن و مرین وقت مؤثر است
 و ازین جهت طلب کرده شعر را و چهارم آنکه بیشتر و لما حرکت نکند تا او را با کمان وزن نجیبانه
 و بر این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون با کمان بود آگاه و در سماع
 و بر اثری دیگر و اردو قرآن نشاید که در کمان افکند و بردستان راست کند و در آن تصرف کند
 و چون کمان بود سخن مجرب و بماند اگر تشنه گرم بود که بان برافروزد و وجه چشم آنکه کمان را نیز بدو باید و او با و آ
 دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصص و طبل و شاهین غیر آن این صورت هنر اردو قرآن عین حد است
 آنرا صیانت باید که در آنکه با چشم یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هنر بود چنانکه رسول صلی الله
 علیه و سلم رخا نه بیح نبت معوذ بود و کنیز کان و دوف نیز دند و سر و میگفتند چون او را دیدند تا او
 بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید همانکه میگفتند میگفتند چه شکار و عین جد بود و دوف گفتن که ش
 هنر دارد و نشاید و چشم آنکه هر کس را که حالت باشد و حریص بود بر آنکه بیست شود موافق حال خود
 چون موافق نبود آنرا کاره باشد و شاید که گوید این مگو و دیگر بگو و نشاید قرآن را در آن معرض آفرین

که از آن کره است آید و باشد که هر یک تمام موافق هر کس نبود و اگر شبیه موافق او نباشد بر وفق حال مخلوق
 کند چه واجب نیست که از شعر آن فهم گفت که شاعر خواسته است اما قرآن را نشانید که تشریل کنند بر اندیشه
 خود از معنی قرآن بگیرد و اند پس سبب اختیار شاعر قوال را این بوده است که گفته آمد و حاصل این
 معانی بدو سبب باز آمد یکی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشه
 نافذ آید و جهه مفهم ذکر کرد و آنرا بوضوح سراج طوسه باعنا از آن پس گفت قرآن کلام الله است و صفه
 از صفات و حی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چه آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آنرا در عین
 مخلوقه و اگر کشف کرده شود بر آفتاب با ذره از معنی او و هدایت او هر آنکه منقطع و بدویش و تحریف شود
 و امکان طبعی بنا سبب است هر طبع را و نسبت آن نسبت خطوط است نه نسبت حقوق و شعر نسبت
 آن نسبت خطوط است پس هر گاه معلق کرده شود امکان اصوات را با آنچه در ابیات است از اشارت
 و لطائف مشاکل گردد و بعضی آن را بعضی دیگر را پس باشد قریب بسوی خطوط و خفیف تر بر قلوب
 برای مشاکلت مخلوق و مخلوق را پس ما دامیکه بشریت باقی است و با بعضیات و خطوط ما ملتبس بود و بعویم
 تنغم کنیم با نعمات شجره و اصوات طبعی پس انبساط ما برای مشاهده بقای این خطوط بسوی قصیده یا
 اولی است از انبساط ما بسوی کلام الله تعالی که صفت وی و کلام وی است که از وی برآ
 کرد و بطرف و رجوع خواهد کرد و این حاصل مقصود است از کلام و دعا خدا روی فقط تمام سوم
 در سماع حرکت و رقص جامه زیدن است هر چه در آن مغلوب بود و اختیار باشد بان یا نود و بود و هر چه
 کند تا بر و مان نماید که اوصاف حالت و نباشد حرام بود که این عین نفاق باشد ابوالقاسم نصیر باد
 گفت من بگویم که این قوم چون سماع مشغول باشند بهتر از آنکه بغیبت آید و عمر و بن نجید گفت اگر سی سال
 غیبت کنند بهتر از آنکه در سماع حالت نمایند بدو غ و دیدار که کاظمین کسی باشد که سماع میشنود و سا
 باشد که بر ظاهر و پیدایانید و قوت او چنان بود که خود را نگاه تواند داشت که آن حرکت با ناگه
 و گریه از ضعف بود ولیکن چنین قوت کمتر بود و همان معنی آنکه ابو بکر رضی الله عنه گفت کما حکما کنتم
 قست قلوبنا آن بود که قوت قلوبنا یعنی سخت بقوت شد که طاقت آن داریم که خود را نگاه

و آنکه خود را گاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را نگاه دارد و ظاهر نیز گاه و آنجا که صحبت
 جنبه بود چون سماع بشنید باگ کردی جنبه گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من شکی نیست پس او صبر میکرد
 تا همه عظیم رسید یک و ز خود را نگاه داشت آخر یک باگ بز و شکمش شکیافت و فرمان یافت اما اگر کسی از
 خود حاشیه اظهار نکند و قص کند یا بتکلف خود را بگریستین آورد آن رسوای بود چه رقص سباح است
 که رنگبان در مسجد رقص میکرد و عائشه رضی الله عنها بنظر اوست رفت و رسول صلی الله علیه و سلم
 با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی من از تو علی رضی الله عنه می این قص کرد و چند بار پائے بر زمین زد
 چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانع نخلی او
 نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مالی از شادی رقص کرد
 پس کسی میگویی که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی غیر حرام نیست
 و کسی که آن سبب کند که آن حال که در دال و پیدای آید قوی تر شود آن خود و محمود بود اما جامه و رسیدن
 باختیار نشاید که این غنائع کرون مال بود لیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار رود
 و لیکن شاید که در آن اختیار مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهی که نکند نتواند که ناله بجا ما اگر چه باختیار
 بود و لیکن اگر خواهی که نکند نتواند و نه هر چه بار اوت و قصد بود آد و دست از آن توان داشت
 هر وقت و چون چنین مغلوب بود و ما خود نبود اما آنکه ضعیف جامه خرقه کند باختیار و بارها قسمت کنند
 اگر چه اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که که پاس نیز باره کنند تا پیراهن و زنند و لیکن چون
 ضائع نکند و بر آن مقصود باره کنند و با شکی نیست چون بارها چار و سو کنند بر آن غرض تا هر چه
 از آن نصیب بود و بر سجاده و مرقع و زنده و با باشد که اگر کسی ثانی که پاس بچار صد باره کند و هر چه
 بدو پیشه و سباح بود چون هر بار چنان بود که کاری آید و آب سماع بداند که در سماع سحرگاه
 باید داشت زمان مکاشی اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن و قتی که دلما بشنوی
 بوسماع بیفایده باشد اما مکان چون راه گذر باشد یا جامه تاریک تا خوش یا خانه ظالمی باشد
 همه وقت شولیده شود تا آنخوان آن بود که هر چه دانه بود اهل سماع باشد که اگر تنگبری از اهل دنیا

یا قاری که منکر سماع باشد یا متکلفی حاضر بود که وی تکلف هر زمان حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت
حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشیده باطل کنند یا محدث پیروده مشغول باشند و هر جمعی نگرند و بجز نباشند
یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشد که از اندیشیده بیکدیگر خالی نباشند یا چنین سماع
بکاری نیاید و این معنی آنست که چنین گفته که در سماع زمان مکان اخوان غم طست است یا شستن جایگاه
زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شہوت برایشان غالب بود
حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شہوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشہوت بجائی نگرند و با
که نیز بدانی و بخت گردد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و هرگز چنین سماع نباید کرد و پس چون کسانی که
اہل سماع باشند و سماع نشینند و آید نیست که ہمہ سحر پیش آنگذند و در یکدیگر نگرند و ہر کسی بکلی خود
بآن دہد و در میانہ سخن نگویند آب بخورند و از جوانب نگرند و دست و سر بجنبانند و بتکلفیج حرکت
نکنند بلکہ چنانکہ در تشہ نماز نشینند با دہ بشنینند و ہمہ دل با حق دارند و منتظر آن باشند کہ چہ فوق
پدید آید و غیبت بسبب سماع و خود را نگاہدارند تا با اختیار بر بخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب
غلبات و جدب خیزد و اوی موافقت کنند و اگر یکے را دستا بیفتند ہمہ دستا بر بندند و این ہمہ اگرچہ بدعت
است و از صحابہ و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نہ ہرچہ بدعت بود و نشاید کہ بسیار بدعت نیکو باشد
کہ شافعی ہم میگویی کہ جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمرؓ است و این بدعتی نیکو است پس بدعتی
کہ مذکور است آن بود کہ مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن و رخصت و محرم دست
و ہر قومی را عاقلی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان برخونی بود و رسول صلی اللہ علیہ
و سلم گفت خالق الناس باخلاصہر باہر کسی زندگانی برفوق عادت و نحوہی کن و چون
این قوم باین موافقت شاد شوند و انین موافقت نکردن متوحش شوند موافقت ایشان اسہنت
بود و صحابہ انبر اگر رسول صلی اللہ علیہ و سلم برنخواستندی کہ وی آمراکارہ بود و اما چون جائے
عادت شد و از برنخواستن متوحش شوند برخواستن برآورد خوشی ایشان باشد بود کہ عادت عیوب
دیگر است عادت عجم دیگر و اللہ تعالی اعلم تعریف توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعدوا ولا تحسروا

است مجال زبان ناطقہ کو کہ اندر کے از بسیار و یکے از تہزارش بمعرض قباہی آن ورودن توانا
بر کشید غواطر و تطمین لب لباب سماع کہ آتش شوق و ذوق اینان با سماع نغمات داود
مشتعل میشود و دلا چون موم میگردد و شمع از جمال موسیقی و سماع درین کتابت جگر و دیشو
کما فی تذکرہ مرآۃ الخیال کہ از مؤلف الفصح زبان شیر خان بن محمد امجد خان
لودی نور اللہ مرقدہ است

اشعار

بیاساتی ای دلبری پیشات کہ ماہم بر آریم ازین پردہ شو درین نشا دل سخت جاد و نواست ولیکن بحر آب گردید نش کل غم نہ نگ گردل ست	نے بزم با قلقل شیشہ ات با حان داؤد کے آریم زور قیامت رقم ساز لوح ہو است محال ست چون سنگ خندیش چو دل آب شد مدحا حاصل ست
---	--

بیامد انت کہ موسیقی لفظ سربانی ست مورد اصطلاح آنطائفہ ہوا کہ گویند و سبقتی معنی کرہ
آمدہ یعنی صاحب این فن کرہ برہو امیزند اگرچہ در تعریف و توصیف این علم غامض دست زبان شان
نظر بر پاس امر شریعت بے ادبی ست اما بتجربہ بعض روایات صوفیہ بطریق نقل سے پروا ند
اکثر سے از ثقات برانند کہ در ابتدا سے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کشف تن درین داد و حل
اقامت درین دامگاہ ظلمانی نمیکشاد تا آنکہ آہنگ لکشی روان پرواز پرودہ غیبیست بسج
وی رسید و روح آن صمد آبے کیف را بجنسیت فرار گرفته صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر
این قول باید کہ تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد و ایضا خبر روایات صحیحہ در کتب
معتبرہ مثل کشف المحجوب کیسای سعادت مذکور ست کہ فوتی حضرت خاتم الانبیا صلوٰۃ اللہ علیہ
علیہ زغر وہ ففتح و فیروزی ہمہ ریہ طبرہ تشریف آوردند و زنان مطربہ رنگیان بنا بر تذکرہ خود ہا
مقرر کردہ بودند و در عین مسی بگفتن سرود و دف زدن پا کو فتن شروع کرد و بدیغیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعاشته صدیقه رضی الله عنها فرمودند میخواهی که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر و دروازه آمدند
و صدیقه از عقب سید فریخ بر دوش مبارک بنهاد و تماشا میکرد و بعد از آن محمد بن عبید بن جریح علیه السلام فرمود
پس بنا شد گفت نه و تاسف و مبتلین سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت پس است و بین حال عمر فاروق رضی الله
عنه رسید و چوبیستی آنها را بر اندر زمان مطرب بگریختند چنانکه چادر از سرها بعضی افتاد و بی سر شدند پیغمبر
علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و حدیث واقع شد السماء معوجا
الاولیاء مخصوص علی انفسهم و الله اعلم بصلیته حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا
قدس سره بارها میفرمود که ما در روز قیامت در آنکس است بر بگو در تنگ چو بگو بشیوه
و آنصورتی بنوعی مشابه میشود که گویا دیروز نبوده بلکه امروز را هنوز نشیناده است و در رساله
ترجمه العوارف که در زمزمه اهل تحقیق اعتبار تمام دارند گویند که هر کس آنرا از خوش لذت نیت نشان آن است
که دلش موده است یا سمع باطنش باطل شده آنکه لَا تَسْمِعُ أَمُوتَ وَلَا تَسْمِعُ الصُّوْرَ الدَّعَاءَ وَ انْتَمَ
عَنِ التَّعْمِمْ لَمْ غُرُفُوا وَ صفت حال انظار است و فی شافعی رضی الله عنه در آن سبک زشت یکجا با او همراه
بود بجا رسید که قوالی نغمه خواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خروجی طرب می یابی گفت
نه شافعی گفت معلوم شد که حسن باطن شما آنرا از جنید قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آری
با و قارن نگاه آوازی شنود اضطراب قلن در شما می افتد و حرکات غیر معاد صادر میشود گفت
حق سبحانه در عمل نزل و یتاق اول بند او در تپانی دم خطاب است بکم کرد و بعد از آن کلام و سماع
ارواح ایشان مانند لاجرم هرگاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطابشان یاد آید و بنوق آن حرکت
آیند سنون محبت الله علیه گوید السَّمَاءُ نِدَاءٌ مِنَ الْحَقِّ لِلْأَرْوَاحِ وَ الْوُجُودُ عِبَادَةٌ عَنْ إِجَابَةِ
الْأَرْوَاحِ لِلِلَّهِ النَّدَاءِ وَ التَّغَنِّيُ عِبَادَةٌ عَنِ الْوُصُولِ إِلَى الْحَقِّ وَ الْبُكَاءُ انْتِزَاعٌ
مِنْ أَثَارِ فَرْحِ الْوُصُولِ یکی از ائمه صلوات بر سره که سماع چیست گفت لیسْتَحِبُّ
لِأَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ يُبَاهِ لَأَهْلِ الْعِلْمِ وَ يَكْرَهُ لِأَهْلِ الْفَسَقِ وَ درین مقام احترام از لاطن
بدین قدر اکتفا فرمود و هنگام آن رسید که قلم شکسته رفیق بصیر صریح از حقیقت آواز بگویش

اهل هوش مساند و قدیم در بیان آداب که زبان هندی تا گویند مخفی نماند که آوار برود و نوع است یکی
 آنکه بی توسط موجودات ممکن باشد و آنرا بطور علمای هندیانند گویند و آن صیغه است که در ازل آزل
 بوده و احوال نیز تحقیقاً الا آن که اگان بهمان صفتی است اگر چه بر آنند که علامت است چون بر
 تحت بهمان صد که با لفظ قطع بود فقر است و این سخن آن صد را از جمله اذکار بزرگ شمرده بر ریاضات
 شاقه حاصل نمایند و چون کمال رسیده تن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سامع از میان
 بر نیز آید و فرقی بین اینقدر تفاوت است که مسلمانان اسم الله را بر لب آواز تصور نموده بزرگتر و سلطان
 الا که از رسوم گردانند و هنوز لفظ شوهنگ ابراز فرود گرمی باز را بنسب ط نمایند و کتب سلف مرقوم است
 که چون حضرت موسی علیه السلام از کوه طور برگشته و دعای استماع کلام حق سبحانه و تعالی نمود
 یکی از علمای یونان بصورت اکار آنحضرت آمده گفت آپسرن جانشین مگر تو دعوی آن می کنی
 که کلام ازلی تحقیق شنیده و اراده حکیم از ایراد این عبارت آن بود که شخصی که ماده وجود و خون
 حیض بوده باشد کلام پاک را چگونه تواند شنید و ندانست که این استماع معجزه نبوت انبیا است
 و اگر انبیین پیر و آنها بر تومی اذان صد شنیده و لیا امت نیز می شده باشد چه عجب القصد حضرت
 فرمود بی من کلام حق شنیدیم حکیم پرسید که چگونه شنید گفت ارجع اعضا و جمیع جهات شنیدیم حکیم
 تصدیق نموده باز گشت دوم آواز که توسط موجودات بعد و پیوندد و آنرا اهل هند اهد
 گویند و آن کیفیت است تا هم بهوا که یکبار از عناصر چهار گانه است و حکما گفته اند هر گاه دو چیز که
 صلب تمام گیر باشند چون بسنجی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند که آنرا قرع
 گویند و آسمان آن متوج گردد و بر مثال متوج آب آن متوج باعث بر صدت کیفیت گردد که آنرا صوت
 و آواز گویند صد آمد و برق و سنگ آهن و چوب غیره که بر هم خورند ازین قبیل است اما آنچه
 مفهوم میگردد و در آواز آدمی و سایر حیوانات لطیف و دیگر نیز هست چه هوا که از دهان و بینی
 در بدن راه یابد چون آنرا بر و رسیدن اخراج نمایند بنا بر ضیق مخفی خنجره آن کیفیت حاصل آید و بسبب
 حرکت کام و زبان و شفتین جرو و کلمات با عوارض دیگر مثل زبر و جهم و غنمه با اختلاف ظاهر گردد

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. لیکن صفا و کدورت آواز به حسب اختلاف امر جزا است گفتارند
که چون در خلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت دفع یا تحلیل آن اکتفا نماید
آواز صاف و مرغوب بود و اگر تحلیل نتواند بر و بگذرد و نامطبوع باشد و از این جاست که اکثر
مردم سال خورده را آواز نکرید باشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط است بر تحلیل مواد و رطوبت
باید قاف و نیست و از معایجات مجرب اطباء اینست که اگر قدی بی چوپال کرده در شیر و برگ ناتوان
روز نر تر نماید و در چهارم و آفتاب خشک نموده با آتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج بار بوزن
دو سه ماشه اختیار نمایند و در عرض یک هفته کما بیش صفای خجسته حاصل آید شروع در وصل عمل نماید
بعد از تمهید مقدمات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف اناام اعم و اشمل فایده است هرگز
از آهنگت بیروم بطریق که مطبوع و مستحسن نموده عشرت پیر او بهره اندوزانند هر طائفه بحسب جوی
دانند ترانگفت گوی از مرغان چنین بر صبا می خوانند تر با اصطلاحی مشتق و باقی اقسام مقرر
که در آن کتاب شرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیان شرح درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را
شوق استقصا آن باشد بکتاب دستور رجوع می باید کرد و بر آداب فطرت و اصحاب فطرت مخفی
مباد که اگر چه در بطریق علیقادریه ما استماع سماع معمول مرسوم نیست مشائخ کبار را بطریق
قومیه مستقیم تیر و ج و اشاعتش نرفته اند و نیز مرشد ارشدین را بر باب سماع نیستند اما انطوائی
انامولات لابدیه است از ترک کدام یک از کار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شی خیر فی گریست
و انکار آن شی دیگر پس مجوز آن عالمان را باید که آنرا از واجبات تصور ننمایند و سمنده است
بواجب غلش علی الاستمرار و نیز حوالان نمایند و مانعان تارکان انبای که زبان طعن و تشنیع بر عالمان بکشایند
بلکه هر دو فریق زبانی قال این نغمه که حلال لاهل و حرام لغیر سراسیمه باشند نظم

که غرق است زان می زند پا دوست
که چو نش بر قوس اندر آرد طرب
اگر آوایه را بنایند خراست

مکن عیب رویش حیران و مست
نبین شتر بر جرد عرب
شتر را چو شور و طرب رسرست

<p>حلاش بود در قص بر یاد دوست بگویم سماع اے برادر که چیست گران برج معنی بود طیر او لکس پیش شوریده دل پر نرود تبم داند آشفته سامان نه زیر سرانیده خود می نگر و دخیوش چو شوریدگان می پرستی کنند برقص اندر آید دولا ب ۱ به تسلیم سرور گریبان برند</p>	<p>که بر آستینش جانے در دست اگر مستمع را بد اغم که کیست فرشته فرو ماند از مسیرو که او چون لکس دست بر سر نرود بر آواز مرغ بنالد فقیر ولیکن نه هر وقت بازست گوش بر آواز دولا ب مستی کنند چو دولا ب بر خود بگریزند چو طاق خانده گریبان درند</p>
--	--

بیان حقیقت مرغ قفص از شنیدن آواز فباشد انس

<p>هست قفص طره مرغ دلستان سخت منقار سے عجب دارد دراز قرب صد سوراخ در منقار است هست در هر ثقبه آواز سے دیگر چون بهر ثقبه بنالد زار زار جلد زندگان خاشش شوند فیلسوفی بود مسازش گرفت سال عمر او بود قرب هزار چون تیر وقت مردن ل خولش در میان همزم آید بهر رار</p>	<p>موضع آن مرغ در هندوستان بهچونے درو سے سے سوراخ باز نیست خفتش طاق بودن کار است زیر هر آواز اور ان سے دیگر مرغ ناهے گرد و ازو سے بیقرار در خوشه بانگ او ہمیش شوند علم موسیقی ز آوازش گرفت وقت مرگ خود بداند آشکار همزم آمد گرد و خود یک خرد پیش در و هر صد نوحه لبس زار زار</p>
---	---

<p>پس از آن هر ثقیب از جان پاک چون بدان هر ثقیب چون نوحه گر در میان نوحه از اندوه مرگ از نفیر او همه پرندگان سوخته او آیند از نظار گه از غمش آنروز از خون جگر حمله از زاری او حیران شوند بس عجب روزی بود آنروز او باز چون عمرش رسد بایک نفس آتش بیرون جسد از بال او زودور آتش فتنه بنیرم مرغ و بنیرم هر دو چون افکند چون مانند ذره افکند پدید آتش آن بنیرم جو خاکستر کند</p>	<p>نوحه دیگر بر آرد و در دناک نوحه دیگر کند چون نوحه گر هر زمان بر خود بلرزند و بجز برگ و زخروش او همه درندگان دل ببرند از جهان یکبار گه پیش او بسیار میرد جانور بعضی از بیهوشی بیجان شوند خون چکه از تال و لسوز او بال و پر بر هم زند از پیش و پس بعد از آن آتش بگردد و جال او بس بسوزد و بنیرش خوش خوش بعد افکند نیز خاکستر شوند ققنسه آید از خاکستر پدید از میان ققنس بچسبند</p>
--	---

فصل فی بیان انشاء الشعر و انشاده و ذکر شعراء صلی الله علیه و آله

و روایت الشعر عنه علیه الصلوة و السلام

بدانکه بیان انشاء شعر و ما يتعلق به من آثار قمی ثبت یافت و مع هذا برای اهتمام شان آنجی بیان
فصلی علیه و وضع کرده شد آن انشاء شعر پس گفت فقیه ابو الیث حمزه و کتاب بستان العافیه
قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکوه بعض الناس و رخص فیہ الاخوان
فاه امن کوه فاجتمع بهاروی الاعمش عن ابی صالح عن ابی هريرة رضى الله عنه عن

صلى الله عليه وسلم انه قال لان يمتلئ جوف احدكم قيحا ودماحى يريه خير له
من ان يمتلئ شعرا ولان الله تعالى قال والشعراء يتبعهم الغاؤون والخر واما حجة
من ابا خذلك فما روى هشام بن عروة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان من الشعراء حكيم وروى سماك بن حرب عن جابر بن سمرة رضى الله عنه
انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يتناشدون الشعر والنبي صلى الله
عليه وسلم جالس بينهم يبتسم وعن هشام عن ابيه قال ما رايت امرأة اعلم
بشعر ولا بطلب ولا بفقهاء من عائشة رضى الله عنها وعن ابيها وروى
عكرمة رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال اذا قرأ أحدكم شيئا
من القرآن ولا يدرى ما تفسيره فليتمسك من الشعر الشري لان العرب وقيل لا يند
رضى الله عنه كل الانصار قال الشعر غيرك قال وانا قول ايضا الشعر يريه المرء
يعظم منه ويا لى الله الاما اراد يقول المرء فاندق بهالى وتقوى الله افضل ما
استفاد وروى عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس رضى الله عنهما ان عائشة
رضى الله عنها لما بلغها خبر ابي هريرة قالت رحم الله ابا هريرة انما قال قال النبي
صلى الله عليه وسلم لان يمتلئ جوف احدكم قيحا ودماحى يريه خير له من ان
يتملئ شعرا من الشعر الذى هجيت به وقيل ايضا ان معنى النهى في الشعر اذا اشتغل به
فيشغل عن قراءة القرآن والذكر واما اذا لم يشغل فلا بأس انتهى ابا بيان رواية شعر
ان روى صلى الله عليه وسلم پس گفت فقيرا بواللث تكلم الناس في رواية الشعر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال بعضهم لم يثبت عنه شعر ويحتجون بما روى عن
عائشة رضى الله عنها انه قيل لاهل كان النبي صلى الله عليه وسلم يمتلئ بالشعر
قالت كان افضل الحديث البيل الشعر غير انه تمثله مرة بيت اخ بن قيس بن طرفة
فجعل اخره اوله قال الشعر يستبدى لك الايام ما كنت جاهلا

ويا تيك بالاخبار من لم تزود + الخ وقال بعضهم يجوز عند الشعر كما جاء
 عنه في الاخبار وهو ما روى ابن طاووس عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال يوم النخبة ق اللهم لا عيش لا عيش الاخرة فارحم الانصار والمهاجر فاجاب
 الانصار بهذا الشعر نحن الذين بايعوا محمدا + على الوفاء ما بقينا ابدا + وروى
 ابو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه
 وسلم لما ضرب في النخبة ق بالمعول فقال + بسبح الله وبهدينا + ولوعبة ناخير
 شقيننا + وروى البراء بن عازب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 انا النبي لا كذب + انا ابن عبد المطلب + وروى سود بن قيس عن جندب ان النبي
 عليه الصلوة والسلام كان يمشي في طريق مكة فعرثا صاب حجر اصبغ فدميت
 فقال + هل انت الا اصبغ دميت + وفي سبيل الله مالقيت + ويروى وفي كتاب الله
 مالقيت قال الفقير رحمه الله هذه الاخبار صحيحة ولكن يحتمل انه لم يقصد الشعر
 ولكن كلام خرج موافقا للشعر من غير ان يكون قصد بذلك الشعر ولا ان
 هذه الابيات التي رويت عنه انما هي رجز والرجز لا يكون شعرا
 وانما هو مثل السجع من الكلام انهم ابايان شعرا وانحضرت صلى الله عليه وسلم ضمن
 ان بيان النشا وشعرست وهم انشا وان ليس بدانك شعرا وانحضرت صلى الله عليه وسلم انما كرم
 ميكروندوباز ميداشتند شر كافران را از اسلام واهل آن و مدح رسول صلى الله عليه وسلم و يجوز
 كفار لعنم الله مني كروند كه كس شمرده اند حسان بن ثابت وكعب بن مالك وعبد الله بن رواحة و
 روضة الاحباب يگوي كه شاعران خادمان رسول صلى الله عليه وسلم از مردان صدر و شصت و نه و
 اند زمان و از ره كس بوده اند اما حسان بن ثابت بوالوليته يقال ابو عبد الرحمن يقال ابو احسان
 ابن ثابت بن المنذر بن جهم ضد طال انصار بن حنجر بن خزيمة شاعر رسول صلى الله عليه وسلم
 از مخول شعر است در جاهليت و اسلام و اجماع كروند عرب بدانكه اشعرايل بدر اهل يثرب اند

پس سر عبد القیس تم تقیف و بدانکه اشعرا بل مدینه حسان بن ثابت است در زندگانی کرد او و پدر او
 ثابت و جدا و مندر و پدر جدا و حرام هر یک صد و بست سال گفتند است ابو نعیم شش خفته نمیشود
 در عرب چهار کس که متاسل کردند از فضل و حد که اتفاق افتاده باشد مدت اعمار ایشان بنقد ر غیر
 ایشان عبد الرحمن بن حسان بن ثابت چون که میگردان ر می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و در آن
 میگرد و پایا خود را و خنده میکرد و غایغ از نزد و مردن گمان آنکه پس من نیز باین سن خواهم رسید پس چون وقت
 ساله از او سمعی مرده گفت حسان بن ثابت از خول شعر است و ابو حاتم گفت که می آید از او شاعریم گفت
 اصعب نسبت کرده می شود و لوی شایسته که صحیح نیست از او ابو حاتم از ابو عبیده آورده که گفت
 فضل داده شد حسان بر شعر البیهیخیر شاعر انصار بود و در جاهلیت و شاعر رسول خدا بود و نبوت و
 شاعر تمامه بن بود و اسلام و دیگر نیز شعر جاهلیت و وجود بود و از شعر اسلام می آید که اسلام باینکه
 از کذب و منع میکنند از ان و شعر ترنمین میداد و از کذب و اقرار و صفت و ترنمین بغیر حق و این همه
 کذب است و زندگانی کرد حسان شصت سال و در جاهلیت و شصت در اسلام و دریافته بود و تابعه
 و بیانی را و اعشیه را و خوانده بود پیش ایشان شعر خود را و هر دو مسلم داشتند او را و گفتند که تو شاعری
 و وی همچو میکرد و شعر کان قریش را از انهای که همچو میکرد و در رسول خدا را صلی الله علیه و سلم مثل عبید
 ابن الزبیر که بکسر از دفع توحده و سکون عین مهاد دفع را و از خالف و ابوسفیان بن الحارث از
 عبد المطلب بن عم رسول الله و عمر بن العارض و غیر هم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بعلی بن
 ابی طالب علیه السلام که چون این جانب این قوم را که همچو میکنند را گفت اگر از ان کنیز غیر خدا صلی الله علیه و سلم
 میکنم و چون شنید این سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود علی بن ابی طالب نیست نزد وی آنچه خواسته شود و درین
 باب و نیست علی بن ابی طالب که میخواهید شما از و بعد از ان فرمود چنانچه میکند قوم را که نصرت داده اند
 رسول خدا را بسلاحتا خود ازین که نصرت دهند او را بر با آنها خود پس گفت حسان بن بر این کارم
 یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو تقوی میان بصری بضم با
 و سکون صا و بلده ایست از شام و میان صنعاء که شهر است ازین است گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چگونه همچو سبکینی ایشان را و می افندی و تسلط ایشان و من از ایشانم و در تسلط ایشان داخلم و چگونه
 همچو سبکینی یا سفیانی را و می افندی بن عم من است گفت حسان الله بپروان میگشتم ترا یا رسول الله از ایشان
 چنانکه بیرون کشیده می شود و موسی از خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر کرا و جمع
 کن بوی که موسی اعلم است بانساب ز تو پس میرفت ابوبکر تا مطلع گرداندا و را بر انساب ایشان
 و میگفت باز و از خود را از غلطان و غلامه و ذکر کنی فلان و غلامه را پس شروع کرد و حسان را همچو کرد و
 مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شنیدند که این شعر از وی نیست بلکه از
 ابن ابی قحافه است و پس همچو کرد حسان ابوسفیان بن حارث را و چون رسید شعر او بابی سفیان گفت
 این کلام است که غائب نیست ازین بن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان منبر و مسجد که
 می ایستاد بر کعبه آنحضرت و همچو دشمنان و کوفه فرمود آنحضرت إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ حَسَنًا أَبْرَ وَحَ الْقَدِيسِ
 مَا دَأْرُ بِنَاءِ فَحْرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَوَرِثَةُ يُفَاخِرُهُ و میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که قول حسان بن ثابت سخت ترست بر ایشان از آمدن تیر و خیلیدن آن ایشان را و گفتند
 که هر که خدا بخواهد زبانی عطا کند و بر کلمه قدرت بخشد باید که در سبوح آنحضرت صلی الله علیه و سلم و همچو
 دشمنان و قطع گیرند که بهترین کارها این است و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که معارضه میکرد
 مشرکان را در وقایع و ایام و آثار و همچو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبایح و مثالب ایشان او گذشت
 عمر بن الخطاب روزی بر حسان حال آنکه او شعر می خواندم در مسجد پس تیر نگاه کرد و عمر بجانب
 حسان و گفت شعر بخوانی در مسجد پس گفت حسان و اینم من شعر در مسجد نزو کسی که بهتر بود از تو یعنی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خاموش گشت عمر و از آن اشعار بخندید حسان است آنچه آورد و در سبیل رحال
 در پیش آنحضرت در وقت قدوم بنی تمیم می که آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچه
 در وقایع سال هم در سر یحیی بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده افشا کرد و ثابت بن قیس
 ابن شماس خطیب خواند و اقرار کرد و بنو تمیم بجز نادانی خود و گفته اند که شاعر محمد بن شاعر است و خطیب
 وی بهتر از خطیب او و اقرار شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود حسان جابرست میان

مؤمنين ومنافقين في دست نبيدار واور اسناف ووشن نزار واور اسمن فرمودت شب حسان
 نير كروى منافق مناصحت معا رشت بيكنار خدا ورسول وان هذا كله في مدارج النبوة
 ونير حوز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه و تفسير كيشاف تحت قوله والشعراء يتبعهم
 الغاؤون هـ الغاؤون هم في كل دار يهيمون هـ وانهم يقولون ما لا يفعلون هـ الا الذين
 امنوا وعملوا الصالحات وذكره والله كثير او انهم وامن بعباد اظلموا انهم نكروست
 والشعراء مبتداء ويتبعهم الغاؤون خبره ومغناه انه لا يتبعهم على باطلهم وكذا هم
 وفضول قولهم وما هم عليهم من الهجاء وتمزيق الاعراض والقدر في الانساب
 والنسب بالجزم والعزل والابتهاج ومدح من لا يستحق المدح ولا يستحق الخ لـ
 منهم ولا يطرب على قولهم الا الغاؤون والسفهاء والشرار وقيل الغاؤون الرادون
 وقيل الشياطين وقيل هم شعراء قريش عبد الله بن الزبير بن وهب بن الجـ
 المخزومي ومما سمع عن عبد مناف وابو عزة الحجـ ومن ثقيف امية بن ابي الصلت
 قالوا نحن نقول مثل قولهم وكانوا يهيمون به ويحتمه اليهم الاعراب من قومهم
 اشعارهم واهاجيمهم وقرأ عيسى بن عمر اشعراء بالنصب على اضمار فعل يفسد
 الظاهر قال ابو عبيد كان الثالب عليه حب النصب قراء سماعة الخطـ
 والسارق والسارق وسورة انزلناها وقرئ يتبعهم على التحفيف ويتبعهم
 لسكون العين تشبيه السبعة بعضه - ذكر الوداع والهيموم فيه
 تمثيل لذهابهم في كل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالا تهم
 بالغلو في المينطق ومجاوزه حد القصد فيه حتى يفضلوا اجاب الناس
 على عنزة واشجعهم على حاتم وان يهيموا اليهم ويفسقوا التبع - وعن
 ان سليمان بن عبد الملك سمع قوله شعر فبين بجاني هـ هـ جاد وبت
 اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحـ وقال يا امير المؤمنين والله

عن أبي عبد الله عليه السلام يقولون ما يفعلون استثنى الشعراء المومنين الصالحين الذين يكثر
ذكر الله وتلاوة القرآن وكان ذلك أغلب عليهم من الشعر وإذا قالوا اشعرا قالوا في توحيد
والثناء عليه والحكمة والموعظة والزهد والآداب المحسنة ومدح رسول الله صلى الله
عليه وسلم والصحابه وصحابة الأمة وما لا بأس به من المعاني التي لا يتلطحون فيها
بذنوب ولا يتلبسون بشائنة ولا منقصة وكان هجاءهم على سبيل الانتصار
من هجوه قال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم
وذلك من غير اعتداء ولا زيادة على ما هو جواب لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِمْ مِثْلُ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وعن عمر بن عبد الله ان رجلا من العلوية
قال له ان صدرى لي جيش بالشعر فقال فما يمنعك منه فيما لا بأس به والقول
فيه ان الشعر باب من الكلام فحسنه كحسن الكلام وقبيح كقبيح الكلام وقيل المراد
بالمستثنى عنه الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبان كعب بن مالك
وكعب بن زهير والذين كانوا ينافحون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويكافون
هجرة قرش - وعن كعب بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له أَهْجُوهُ
فوالذي نفسي بيده لَهْوُ أَشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذُّبْلِ وكان يقول لحسان قل وروح
معك - انتهى وذكر في التفسير البضاوى والشعراء يُلَمُّهُمْ الْغَاوُونَ واتباع محمد
صلى الله عليه وسلم ليسوا كذلك هو استيناف البطل تعالى كونه شاعرا وقررة بقوله
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ لَئِنْ أَكْثَرُوا مَقْدَمَ تَمْرٍ خِيَلَتْ لَهُمْ
وَأَغْلَبَتْ كُلُّ تَمْرٍ فِي النِّسَبِ بِالْجَزْمِ وَالْغَزْلِ وَلَا يَتَهَارَوْهُمُ تَمْرٌ قِيقُ الْأَغْرَاضِ وَالْقَدَرِ
في الأنساب الوعد الكاذب والافتخار الباطل ومدحهم من لا يستحقه والاطراء
فيه واليه اشار بقوله وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وكانه لما كان اعجاز القرآن
جهة المعنى واللفظ وقد حو في المعنى بانه مما تنزلت به الشياطين

وفي اللفظ بانه من جنس كلام الشعراء تكلم في القسمين وبين منافاة القرآن لها ومضادة
 حال الرسول صلى الله عليه وسلم بحال رباها وقرأنا فم يتبعهم على التخفيف قروى بالتشديد
 وتبيين العين تشبيها لبعده بعضه الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وذكر الله كثيرا
 وانتهى وامن به ما ظهروا استثناء للشعراء المؤمنين الصالحين الذين يكثر ذكر الله ويكون
 اشعارهم في التوحيد والثناء على الله تعالى وانحت على طاعته تعالى ولولا الواجها ارادوا الانقضاء
 بمن هجاءهم ومكافحة هجاء المسلمين كعبه الله بن روضة وحسان بن ثابت والكعبيين كان عليه
 الصلوة والسلام يقول لحسان قل وروح القدس معك وعن كعب بن مالك انه عليه الصلوة والسلام
 قال له اجهم فالذي نفسي بيده هو اشد عليهم من النبل انتهى وذكر في التفسير الاحمد اعلم ان الايات
 الدالة على تقليم الشعراء اكثر من ان يحصى لانه قال في اكثر المواضع وما علمناه الشعر وما كانت
 هذه الاية ظاهرة في هذا المعنى ومستملة على فائدة الاستثناء اخترقها فقوله تعالى والشعراء
 يتبعهم الغاؤون مبتدأ وخبر ويتبعهم بالتشديد عند اكثرين وقرأنا فم يتبعهم بالتخفيف
 والمعنى لا يتبعهم على باطلهم وكذلك هم وقمر بن الاعراض القدح في الانساب مدح من لا يستحق
 المدح والهجاء ولا يستحق دينا منهم الا الغاؤون اى السفهاء والراؤون او الشياطين المشركين
 هكذا في المداوي وقيل الشعراء هم شعراء قریش وقد نزل حين شعر الشاعران
 في باب الرسول عليه السلام منه الا سلام وكانت الاعراب يحفظون ذلك الاشعار ويقرئونها هكذا ذكر
 في الحسيني نقلا عن البشير بن بشر ذلك كلام صا الكشاف ايضا وفيهم من هذا والبيضا وانه مدح
 لما قالوا ان محمد اشاعر لفظ القرآن من جنس كلام الشعراء يعني ان محمد ليس شاعر لان الشعراء يتبعهم
 الغاؤون اتباع محمد ليسوا بغاوين فابطل به كونه شاعرا ثم قرأ بقوله تعالى القرانهم في كل واد
 يهيمون انهم يقولون لا يفعلون يعني انهم في كل واد من القول يتحدثون في كل لغو وبال
 يخوضون يقولون من الوعد لا يفعلون الهاتفي الاصل للذهاب على وجهه لا مقصدا له وانما
 قال ذلك لان اكثر مقدماتهم خيالات لاحقيقة لها واغلب كلماتهم في النسيب بالجوهر المغزل
 والابتهاج والوعده الكاذب الافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والاطراء فيه

و غیر ذلک علی ما عرفت و فی الکشاف و المدارک و عن الفزدقان سلیمان بن عبد الملك
سمعه قوله شعورفتن بجانی مصرعات و بت افضل اخلاق الختامه فقال قد وجب عليك الحد
فقال قد در الله عنی الحد بقوله تعالى و انهم یقولون ما لا یفعلون حیث و صفرهم بالکذ
و الوعد ثم لما ذکر ان الشعراء یتصفون بالآوصاف الذمیه المذکوره و کان جماعه من
رضی الله عنهم کعبه الله ابن و احمر و حسان بن ثابت و الکعبین شعراء یهجون المشرکین جوابا
للهجوم و خافوا ان یتکونوا موصوفین بهذه الصفات و اقبلوا بالنبی صلی الله علیه و سلم نزل فی حقهم
قوله تعالى الذین امنوا فهو استثناء مما سبق یتخی ان الشعراء موصوفون بالصفات المذکوره
الا الشعراء المومنین الذین یعملون الصالحات و یدکرون الله کثیرا ای یتکون اکثر
اشعارهم فی التوحید و الثناء علی الله و رسوله الحث علی طاعته و انصراف من بعده ما ظلموا یجی لوقار
هجو الاحد لم یرید و ابه البید و علی الهجو بل انما اراد ابه الامتصاص من هجاءهم من یمکانوا مطلقین
و مکافئه هجاء المسلمین ذلک جائز و جده ان جزاء سیئه مثلهما و لا یجلب الله اجهرا بالسوء من القول
الا من ظلم و قد قال علیه السلام احسان قل و روح القدس معک و قال الکعب بن مالک الهجو
فوالذی نفسی بیده لو اشد علیه من النبل هذا ما قالوا و بهذا القدر تعرف ما نحن فیه فی بیان اشعار
و در تفسیر سنی عز السیاس بن مضامین تلمیذ ابنه نخله بطین بدین آئین برنصه ثم جلوه واده بنظر علما
فحول و راوده که اشعار و شعرا ان مشرک چون ابن زبیری و سیره و مسامح استیغنی بقیة الغا و ن سیر
ایشان بکنند سقنا عرب یعنی روایت ایشان در تفسیر علم المدسسه نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت زین
بناه صلی الله علیه و سلم و زنت اسلام شعر را گفتند و مشرکان یاد گرفته نمیتوانند زین آیت در شان ایشان
نازل شد الم قرأتهم آیاتی نبی لا یشان فی کل آیه و در هر آیه از قرآن کلام یهجیون سرگزوان میخوانند چون تشبیه
و نهزل و مطایر طعن و رانساب و مدح و ماستحق و محو لائق و افراط و مدح و ذم و امثال آن و آنکه
و اگر ایشان یقولون نیگونیذ ما لا یفعلون انچه میکنند یعنی نفیستق ناکرده بر خود گویند میدهند نیگونی
ناداده کسی در سلاک نظم میکنند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیار سے ازین مقول مطلع
شود و در تفسیر کواشیه آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمیع از شعر اسے صحابہ

يتبعهم الغادون اى الضالون ثم بين تلك الغواية بامر من **الاول** انهم في كل واحد يهيمون
 والمراد منه الطرق المختلفة لقولك انا في واد وانته في واد وذلك لانهم قد يمدحون الشيء
 بعبارة ان ذموا وبالعكس فقد يعظمونه بعبارة ان استحققوا وبالعكس وذلك فيدل على انهم
 لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصادق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من اول
 امره الى اخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب في الآخرة والاعمال
 عن الدنيا **الثاني** انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغواية فانهم
 يوعظون في الجود ويرغبون عنه وينفرون عن النحل ويصرون عليه فيدحون الناس في
 شئ صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يتكلمون الا الفاوا حش ذلك يدل على الغواية
 والضلال التروا ما محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى اليه فلا تدع
 مع الله الها اخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى وا
 عشرين تلك الاقربين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر به الذي بيننا ان حال
 محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء
 بهذه الاوصاف التي هي بيان هذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور رابعة واحدة
 الايمان وهو قوله الا الذين امنوا واتبعوا النبي الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات
 وثالثها ان يكون شعرهم في التوجيه والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله ذكروا
 كثير اورا بها ان لا يذكروا الجوامد الا على سبيل الانتصار من هجوهم وهو قوله وانهم
 من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يحب الله الجحيم الله الجحيم بالسوء ومن القول الا من ظلم ثم ان الشرط
 فيه ترك الاعتداء لقوله تعالى فمن اعتد عليه فاعلموا انه عليه مثل ما اعتدى عليكم
 وقيل المراد بهذا الاستثناء عبادة الله بن راحة وعسان بن ثابت وكعب بن مالك
 وكعب بن زهير لانهم كانوا يهيمون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال لما اُتواهم فوالذي نفسي بيده اني لو اُتيتهم لقاتلتهم حتى يرضوا يرضوا
 عنى

وكان يقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معك فاما قوله وسيعلم الذين ظلموا
 اى منقلب ينقلبون فالذى عندك فيه والله اعلم انه تعالى لما ذكر في هذه السورة
 يُزِيلُ الْحُكْنَ عَنْ قَلْبِ سُوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدَّلَائِلِ الْعَقْلِيَّةِ وَلَمَّا بَرَزَ الْاَنْبِيَاءُ الْمُتَقَدِّمِينَ
 ثُمَّ ذَكَرَ الدَّلَائِلَ عَلَى نُبُوَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ ذَكَرَ سُؤَالَ الْمُشْرِكِينَ فِي تَسْمِيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَارَةً بِالْكَاهِنِ تَارَةً بِالشَّاعِرِ ثُمَّ اَنَّهُ تَعَالَى بَيَّنَّ الْفَرْقَ بَيْنَهُ بَيْنَ الْكَاهِنِ اَوْ
 ثُمَّ بَيَّنَّ الْفَرْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّاعِرِ تَابِيعًا خَتَمَ السُّورَةَ بِهَذَا التَّهْمِيدِ الْعَظِيمِ يَعْنِي انَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 اَنْفُسَهُمْ وَاَعْضَاؤَهُمْ تَذَرُّهُ هَذِهِ الْاَيَاتُ وَالْاَمَلُ فِي هَذِهِ الْبَيِّنَاتِ فَانَّهُمْ سَيَعْلَمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ
 مَنْقَلَبٌ يَنْقَلِبُونَ وَقَالَ الْجُمْهُورُ الْمُرَادُ مِنْهُ الْخَبَرُ عَنِ الطَّرِيقَةِ الَّتِي وَصَفَ اللهُ بِهَا هَوْلَ الشَّعْرِ
 وَالْاَوَّلُ اقْرَبُ إِلَى نَظَرِ السُّورَةِ مِنْ لَهَا إِلَى الْاُخْرَى وَاللهُ اعْلَمُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَصَلُّوا لَهُ عَلَيْهِ
 صَلَواتِ النَّبِيِّ اَلَامِ وَاللهُ وَصَّيْهِ اَجْمَعِينَ عَلَى اَزْوَاجِهِ اَمَهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ
 بِاحْسَانٍ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَدَرَجَاتِ النُّبُوَّةِ مَذْكُورِست که در میان صحابه غیر از آنکه کس مذکور
 مشهور را نیز در شعر انوشیروانی بن ابی طالب و جاس بن مرواس السلفی و عبد
 ابن حاتم الطائی و احوال ایشان بر مواضع سابقه معلوم شده است و حمید بن ثور الدلمالی اندکی که شاعر
 محمود بود و قدوم آورد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انشاد کرد قصیده را که در اولش اینست بشعر
 اصْبَحَ قَلْبِي مِنْ سُلَيْمٍ مَقْصِدًا اِنْ اَخْطَا مِنْهَا اَوْ اَنْ تَعْبُدَهُ اَوْ دَرَاخِرِيْكَ يَكُوْنُ شِعْرًا حَتَّى اَتَانَا
 لِقَاءَ الْحَقِّ يَتْلُو اَمِنْ اَللّٰهِ كِتَابًا مُرَشِدًا وَتَبِعَهُمْ كُنَّ فِي سَبَابِ السَّمَاعِ فَرموده است ندانکه
 نظم برتر تفوق داد که آن موزون است و این ناموزون و در آخر که در میان بنویسند ناموزون است
 بر او و الالباب ظاهر و بهیود است بعضی شعر گوئی را بنسب بفر گفتند و آیه کریمه الشعراء يتبعهم
 الغاوث و لیس آرند و غافل را ششامی آیه کریمه آخرش الا الذين امنوا و عملوا الصالحات
 واقع است اگرچه بحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام و دیگر ائمیه اطهار
 علیهم التحیات و اصحاب کرام علیهم الرضوان و شایخ کبار است و علمای نامدار ملت قدس الشریع

هرگز بطرف شعر القات نفرمود و در حق شاعران الشعر ان تلهذا التوفيق لمفندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم باصلاح قصیده کعب بن بکر تو جعفر نمود و نیز قصاید
ابن ثابت که در زمانه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود و بمرتبت انجناب نبوت تاب تصنیف کرد و کتب
معروض می داشت و صلاحتین می یافت و لیلی ست قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت قرطی بن عطار
گوید شعر شاعری جز و است از پیغمبر و جا بمانش کفر خوانند از خری و هنر لگویان و هندیان سر لایان
مرد و دوان طائفه مقبولان شعر اند هنر گوهر چنطبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول طاهر مسمی
و اگر در سخن بلکه جوهر نیست لطیف و زبان را که اگر نطق ست شریف هرگز بجز درت و دشنام و لغویات و
واهیات آلوده ساخت شعر به نطق آدمی بهتر است از دو اب و در دو اب از تو به هرگز نگوئی صواب
و تخمین اکثر صحابه و تابعین تبع تابعین صلی می امت شعر گوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بار و ایست
صحیح آمده است پس بقول نبی کریم صلی الله علیه و سلم عَلَیْكُمْ لِسَانُی وَ سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِیْنَ
شاعریست و دایمت بر کل امت سنت گردید چنانکه در عالم حدی نیست که کلام موزون از زبان او نیاید
باشد چنانچه در کلمات الشعر این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگرداند که سخن قدیم
است و لایزال نیز که کلام از جمله صفات سیده الی است و چون فائش قدیم و لایزال است صفاتش
نیز می باید که قدیم و لایزال باشد غرض تا با ما نطق در جوش ست هر سالی زنگارنگ گفروش و
و رجوع افواه و السنه مرتبه کلام موزون از ناموزون و نظم از نثر زیاده و افزون است بیست
آب بود یعنی روشن غنی و خوب که بسته شود و گوهر است و گواه صدق این حوی مصرع برجست و مع
بسم الله الرحمن الرحیم هست که دیباچه طراز و عنوان است و اگر نیست هست بر و ان اجابا که پشامی خویش
دخوش نگاهان حکما گویند که دریدن آدمی عجائب بسیار است اما دوزخیز بغایت غریب نادرست که عقل در
او را که آن عاجز و قاصر اول جستن نبض که به نطق خبر از اختلاف اعتدال افزاید و اطباء از آن
بر رقم و صحت ایوان مطلع میگردد و دوم شعر یعنی کلام موزون که هر چه بر باد و پیش نیست بچ لطافت و صفا
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد که موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

و سخن بخیان به نسبت آن از بهر یک مرتبه از تلبیه الرحمن عزیز سر از آلاء الهی میفرماید بیت زیوان
 تیطوی آدمی بر ترست و پس از دم ترا که سوز ترست و نسبت شعر اگر ام با انبیا علیهم الصلوٰه والسلام
 اقرب اوقع است زیرا که رجوع این و طائفه علیه همیشه بمبدی فیاض عالم عیبت شیخ نظام الدین گنج
 میفرماید بیت پیش و پس قلب صفت کبریا پس شعر آمد پیش انبیا و دور بلا بد منه و روی که شعر
 کلام است موزون حسن و حسن است و قبیح او قبیح است و قبح و قبح شعر کلام است این قول مجرب
 این حدیث شریف است الشعر کلام احسنه حسن قبیحه قبیحه کذا فی المثلثه قوله
 حسن و حسن است اگر مضمون شمل باشد بر محمد خدایا نعت رسول صلی الله علیه و سلم تا تحریفین بر ذکر
 خدا و عبادات با سلا و بدین پس گفتش و خواندن هر دو موجب ثواب است اگر شتمن باشد بلام مباح پیر
 مباح است و اگر شتمن باشد بلام ممنوعه مثل بیان سراپا و خال خطا مردی یا زنی صاحب حسن که در آن
 شده موجود باشد یا بچو مسلمان غیر ظالم پس انشأ و انشادش هر دو حرام و اگر در آن کر شخص غیر عین
 موجود یا عینیت باشد مضائق ندارد و کذا فی العینه شرح الکفر تیس ازین مفهوم گردید که بیان سیرا خال
 و خطا مردی یا زنی بر سبیل غیر تعین یا بصورتیکه عینیت باشد یا مدح و حم و طعن مباح نباشد با نراست
 و مباح و اگر آن نسا و مردان صاحب کمالات بوده باشند پس بیان خال خطا ایشان را بر سبب است
 چایشان منظر تجلیات المیزان است و در مشکوه آورده است که ابو سعید انصاری رضی الله عنه که در
 بدر بنی نیکو ندید البسبب که در غزوه بدر حاضر بود یا بخت آنکه مسکن و کوا دی بدر بود و صحابی
 دیگر از عجمان صحابیه با هم شسته بودند و سماع غنایم کردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان را
 بروی گران آمد و کار نمود و گفت ای صاحبی سؤل الله انما آی و و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم شام سر و میشنود ایشان گفتند اگر میخواهی که تونیز بشنوی یا با بنشین و بشنود و اگر نبرد و ازین
 داده است یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بشنوی و این را عروسی بود و فنی در آن با اتفاق مباح است

اشعار

گوهر ناسفت نگر سفت ام

این سخن چند که من گفته ام

بلبل این تو گل باغ خودم
شاه سخن را بسخن می شناس
بشنوا از انصاف اگر مقبله
در شرف شعر رسول خدا
شعر که اصحاب نبی گفت اند
شعر علی گفت و حسین و حسن
شعر که حسان عرب گفته است
منع از شعار نکر و شش بنی
بلکه برو کرد چهار آفرین
شعر بے خوانده ام از اولیا
شعر که در فقه حرام آمده
که بطع و صف حسان می کنند
در صفت شعر گواه متین
تابع غا و ون که حقارت شده
کان شعر او صف بتان کرده اند
در صفت شاعر مومن خدا
بی خردی چند بطع غنی
و دشمن شعر اند بدین سقیم
طبع غنی دشمن شاعر بود
بودی اگر شعر قبیح و کریم
هست با شعار فواید بے

باوه کشتن حاتم ایام خودم
سکه نور از نغم می شناس
شعر بود محبت روشن حوسه
گفت بے قول بحد و ثنا
چون در ویا قوت و کمر سفت اند
کعب و انس گفت و او شیرین
سید کونین پذیرفته است
نائب از ان کار نکر و شش بنی
سید کونین رسول این
شعر بے دیده ام از اصقیا
آن همه شعار عوام آمده
که بحسد جو کسان می کنند
ز و صبحین و مشکوٰۃ بین
از بے آن قوم اشارت شده
رغم بے کفر عیان کرده اند
گفت در ان آیه ثانی ثنا
فرق نکر ز بنی تانی
طفه زناتند بطع سلیم
ضمیم بے ابد و کافر بود
نسخه منظومه نکرده فقیه
مسئله فقه و عقاید بے

مجتهدان شعر پذیرفته اند
شعر که در وعظ و نصایح بود
شعر که آن در خط و خال آمده
شعر چو انسان بشرف ظاهر است
منکه سخن گفته ام از صد طرب
صورت حال آمده در قال من
این همه حالت که مراد نمود
پیر که آن با دس راه خداست
شیخ جهان مهر علی غوث نام
چشم خدا بین شده پر نوران
سینه او مخزن اسرار بود
سخت دلان نرم ازو میشدند
تا که بود کرسه و لوح و قلم
منظر حق ست بعلم و کمال
با و خدا س د جهان یاورش

نکته اغراق بیه گفته اند
پاک ز اطوار قبیح بود
سر سیرش رنج و وبال آمده
لیک در و مومن هم کافرست
نیست در و صورت لهو و لعب
نیست برون قال من از حال من
ازد و موهبت پیر بود
در همه شیخان جهان مقتد است
هست مراد شد عالی مقام
اهل حقانق شده مستر ازو
جهت او مطلع انوار بود
سرودمان گرم ازو میشدند
رحمت حق با و برود مبدم
سوی سخن گفتن نازک خیال
شاه اقبال ابد در برش

الباب الثانی فی اثبات الاستدرا من حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم
فی الحیوة و بعد الممات و بیان بعض حالات الحضرة الغوثیة علی بابہ
و علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ و فی بعض مسائل زیارة القبر

بدانکه شیخ عبدالحق محقق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ربان یارت قبر از شرح مشکوٰۃ نوشته زیارت

مستحب است باتفاق زیرا که سبب قتل تذکره موت و بوسیدگی استخوان و فنا می نماید
است و جرات آن از فرائد و عده در آن و عامر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین
شده است سنت و بگوید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت سلام میداد بر آل آن
و استغفار میکرد بر ایشان اما استمداد بآل قبور در غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر نبیا علیهم السلام
منکر شده اند از آنجا که آنوقت زیارت گمر برای دعا می موی و استغفار برای
ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ شیوه
قدس الله سرهم و بعض فقهاء رحمه الله علیه این امری محقق و قریب است نزد اهل کشف که آل را ایشان
تا آنکه بسیار فیوض و فوح از ارواح برسد این طائفه را در اصطلاح ایشان ایست خوانند اما
گفته است قبر موشی کاظم تریاق مجرب است و دعا را و حجه الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده
بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است هر چه چهار کس از ایشان
که تصرف میکنند و قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود با بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر
جیلانی و دو کس دیگر از اولیاء شمره و مقصود حضرت آنچه خود دیده و یافته است گفته و سید احمد بن بوق
که از اعظم فقهاء و علمای مشایخ و بزرگواران گفت که هر که شیخ ابوالعباس حضرت علی بن ابراهیم را دید که مدادی
است یا ادا میت من گفتیم قومی میگوند که ادا می قوی تر است و من میگویم که ادا میت قوی تر است
شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است
که حصرا و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب سنت اقوال سلف صالح که منافق و مخالف این باشد
و رو کند این را و تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقیست و او عالم و شعور بزرگان
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانت و در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود بیشتر
از آن و اولیاء اگر امارات تصرف در ارواح حاصل است آن نیست مگر ارواح ایشان را و احوال باقیست تصرف
حقیقی نیست مگر خدا عز و جل و هم بقدرت اوست ایشان را تا اندر جلال حق و حیات و بعد از حیات پس اگر
داده شود مرا خدا چیرگی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در نباشد چنانکه

در حالت حیث بود و نیست فعل تصرف در هر دو حالت مگر حق راجع جلاد و نم نوال نیست چنانچه
که فرق کنند میان هر دو حالت و یافته نشده است و لیلی بران شرح شیخ ابن حجر عسقلانی کی در شرح حدیث
لعن الله البغاة و النصاراء اخذوا و ابغوا انذیاءهم مساجد گفته است که این بر تقدیری است
که نمازگزار در بجانب غیر از جهت تعظیم و اگر آن حرام است با اتفاق امامان و سجد و سجود و غیره باید که
و نمازگزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم و نه توجیه بجانب قبر بلکه بنیت حصول دعا و اگر اکمال شود
عبادت بمرکت قبر و مجاورت مرغان روح پاک راجح نیست و ران دور از این باب مشکوٰۃ
آورده و عن عائشة قالت كنت اَدْخُلُ بُيُوتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَأَتِي وَأَمْسِعُ خَوْفِي وَأَقُولُ إِنَّمَا هُوَ رُوحِي دَائِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُو اللَّهِ مَا دَخَلْتُ إِلَّا وَأَنَا مُنْشَرَّةٌ
عَلَى ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرَاةِ أَهْلِ أَهْلٍ وَدَرِينِ حَدِيثٍ وَدَلِيلٍ وَاضِحٍ بَرِيحَاتٍ مِثْلَ عِلْمٍ دَعَى الْكَوْثَبِ
است احرام نیست نزد زیارت و مخصوصاً سماحان مراعات ادب و قدر مراتب ایشان چنانچه
در حالت حیات ایشان بود و زیر اگر سماحان راند و بلج نیست مرز زیارت کنندگان و برابر اندازد ادب
ایشان کذا فی شرح الشیخ الفیاض و در کتاب الجهاد و قضیه قاتلای بر سر مشکوٰۃ ایرو حدیث آورده و عن
قَتَادَةَ قَالَ ذَكَرْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ أَبِي طَالْحَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْرَئُومَ
بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعَشِيرَتَيْنِ رَجُلًا مِنْ حَنَافِيَةٍ فَرُئِيَ فَقَدْ فُؤَاتِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَأَةِ رَحْمَتِهِ
فُحْبِتْ وَكَانَ إِذَا أَطَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَبِ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ يَبْدَأُ يَوْمَ الثَّلَاثِ أَمَرَ بِرَأْسِهِ فَنُفِثَ
عَلَيْهَا رَحْلُهُمْ ثُمَّ مَسَى وَاتَّبَعُوا مَعَهُ حَتَّى قَامَ عَلَى شِفَةِ الدَّرَكِيِّ فَجَعَلَ يَنَادِي بِرَبِّهَا سَمَاءُكُمْ وَاسْمَاءُ
أَبَائِكُمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَيْسَرُكُمْ أَنْتُمْ أَطْعَمُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَإِنَا قَدْ وَجَدْنَا
مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَنَلَّ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرَاةُ رَسُولَ اللَّهِ مَا تَكْلُمُ مِنْ أَجْسَاءٍ
لَا زَوَاحِلَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ
مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لَا يَحْبِبُونَ مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَزَادَ الْبُخَارِيُّ قَالُوا قَدْ
أَخْبَاهُمْ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ تَوْبِيحًا وَتَضْفِيرًا وَنِقْمَةً وَحَسْرَةً تَأُونَدُ مَا كَفَتْ شَجَرَتُهُ

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مرآت و احوال
 علم ایشان را با پنج خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود و کوفتن نعال
 مرد را و قنیکه بر سبک و نوازدن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اهل بقیع را ندید که
 سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد و مرایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل اسلام ما را ندید شما را آنچه و حد
 کرده شده بودید و ما نیز انشاء الله تعالی بفرستیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و فهمد مقول نیست نزدیک
 است که شمار کرده شود از جهل و غیث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر را
 خود را عبد الرحمن بن ابی بکر که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمیکردم و مرا که گویا
 که مرده بود و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب بیات القبر و گشت
 و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح بابیه که اکثر مشایخ حنفیه بر آنکه میت نمیشنود و تصریح کرده اند
 در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام حکم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانت نمیکرد
 زیرا که همین عقد میگردد بر یکدیگر حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست جواب اده انداز
 جماعه از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت قرع نعال و ما را با آنکه این مخصوص بوقت نماز است
 و قبر است از بر مقدمه سوال این تخصیص خلاف ظاهر است و لیکن نیست بر آن ظاهر حدیث آنست
 که این حالت حاصل است میت را و قبر و جواب اده انداز این حدیث مذکور درین باب که نص است
 در خلاف مذہب ایشان گاهی بآنکه این مخصوص است آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حجه اوست زیارت
 حسرت سبک کافران و پوشیده نمائند که محل برین مجرد احتمال تاویل است که محل نمی توان کرد بروی
 تا قلم نشود و دلیل بر استحالت سماع و بروردگار و جل قادر است بر آن سببیت حواس و ارکان عباد
 است و بجز خلق بزرگ تعالی است چنانکه در کتاب مذہب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از
 باب ضرب لث است و مراد حقیقت کلام نیست این را جواب اول بعید ترست و ضعیف تر و بجا
 ایمان بر عرف و عادات است خبر حقیقت قافم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن است
 که این روایت مردود است از عائشه رضی الله عنها که چون این از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه

آلای تعالی را بعلم بمسلمات و مبطلات تاویل کرده اند و تخصیص فرموده اند و خبر و آثار و علم مومنان
 باحوال زیارت کنندگان شناختن ایشان را تا آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوب تر است زیرا که
 درین روز علم میت اتم و اکمل باشد و احوال اثرین برایشان انکشف و اظهر و نیز شک نیست
 در حصول علم مومنان را در آخرت و نیز در حقیقت بن اسلام چنانکه عالیه گفته و متفق علیه است
 بحیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اهل دنیا و چیست دلیل بر زوال بن علم و نسیان آن باوجود
 بقا کرم و آمده است که کافران تمنا خواهند کرد و عود بدینا و آمده است که چون میت از سوال بگویم
 جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید کاش کسی باشد که خبر کند بابل من که من را در قیوم
 و باجمه کتاب سنت مملو و مشحونند باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم مومنان را بدینا و اهل آن
 پس منکر نشود و آنرا مگر جابل باخبار و منکر وین گفتیم من بخدا توفیق و اما استدلال بابل قبول منکر شده اند و آنرا
 بعضی فقها اگر انکار از حجت آن است که سماع و علم نیست ایشان را بر اثران احوال ایشان پس بطلان
 ثابت شده و اگر سبب آن نیست که قدرت تصرف نیست مایشان در ارجح طاعت و کند بلکه مجوس
 ممنوع اند و مشغول اند با آنچه عارض شده است مایشان از محنت شدت و آنچه باز و آسمان از دیگران
 که این کلیه نمی تواند خصوصاً و دشمنان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و روح ایشان از قوت
 در بر نزع و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طریحات مرز اثران را که مسئولند ایشان چنانکه
 در روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بمصداق کریم و التار عا غفا
 را الا بصفت نفوس فاضله و حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند
 بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند و آن پس سبقت میکنند بخطایر قدس پس سگ و اند بشفقت
 و قوت از بدبرات و لیت شعر که بخوانند ایشان باستمداد و ادراک این فرقه منکر اند از آنچه می بینیم
 از ان نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جماعت
 و عتقاد وی و قبول میکنند بر و حاکمیت این بنده مقرب بکرم و درگاه عزت و میگوید خداوند ا
 ببرکت این بنده تو که رحمت کرده برو و اکرام کرده او را بلطف و کریم که بکوداری بر او و در آن

حاجت مر که تو محطی کریمی یا ندای سکنند این بنده کرم و مقرب را که ای بنده خلاصی ملی و شفاعت کن
مرا و بخواه از خدا که بدستش و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس محطی و مسئول و مامول پروردگار
است دعا و تقدیر نیست این بنده در میان گم و گساید نیست قادر و قاع و متصرف بود و بر حق
او و کیا خدا کا و اهلک اند و فعل الهی و قدرت و مطوب و و نیست ایستادن فعل و قدرت و تصرف اکنون
که در قبور اند و نذران من گاه که زنده بود ندور دنیا و اگر این ستمی که در ابد او و استمداد که در دهم چو
شکر تو بهر بجا سوختی باش چنانکه نکر غم میکند پس باید که منع کرده شود تو پس دلت و عاز صاحبان
و دوستان خدا و در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است با اتفاق شکر است
و روین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت مغرول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت که است
که بود ایشان را در حالت حیات چیست و دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منوع شدند با آنچه عارض شد
از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت بماند
این کلیه نباشد و فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی مغذی باشند بجام قدس و مستملک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشانرا شعور و توجیه بجام دنیا مانده باشد و تصرف و تدبیری در آنچه بخواهد بکار
نیز از تفاوت حال مجددان و ممکنان ظاهر میگردد و فهم اگر از ائمه اتفاقا و کنند که اهل قبور متصرف و مستبد
و قادر اند بجهت توجیه حضرت حق و التماس بجا و تعالی چنانکه عوام و جاهلان غافلان اعتقاد دارند چنانکه
میکند آنچه حرام و منعی غرض است در روین تقبیل قبر و سجده مرا ترا و غار بسو کوی و جرات آن آنچه و تحذیر
واقع شده است این اعتقاد و این فعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج محبت
و حاشا از عالم بشریست معارف با حکام دین که اعتقاد بکنند این اعتقاد و این فعل را بکنند و آنچه مروی
و محکی است از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کسل و استفاذه از آن خارج از حضرت شد و کبریت
و در تنبیه رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست از آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر و تعصب
سوء کنند و احکام ایشان عاقلان الله من جلاله سخن در اینجا از وجه علم و شریعت است آری مروی
و سنون و در زیارت سلام بر مومنان استغفار از ایشان و قرائت قرآن است لیکن در اینجا نیز استمداد نیست

پس بابت برای امداد مرموی ترا و استعاذ از ایشان هر دو باشد بر لغت و مثال اگر چه در بیان است
که خلاف در غیر اینهاست صلوة الله علیه جمیع که ایشان را حیاند بحیات حقیقی دنیا و
باتفاق و اولیا بحیات آخر و معنوی و کلام درین مقام سجدا طاریا تطویل کشید بر غم منکران
که در قریبین زمان فرقه پیدا شده اند که منکرند استعاذ و استعانت را و لکن خدا را نقل کرده اند
ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند و در و کار خود و در و ذوق اند و خوشحال اند و در و دم دارند و نور
نیست و متوجان بخواب ایشان است و شرک سجدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمر است
که تحقیق تفصیل این مسئله محظوظ خاطر فایز بود و الا آن توفیق الی بیان مسامت کرد و الحمد لله
ارنا الحق حقا و ادر ذنا اتباعه اذنا الباطل باطلا و ادر ذنا اجتنبنا به الله اعلم و عمله احکم
و متولانا عبد الغریز قدس سره الغریز و تفسیر خود تفسیر آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین آورد
لیکن در اینجا باید فمید که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد او را منظر عین استعاذ است
و اگر التقات محض بجانب حق است او را یکی از منظر عین استعاذ و نظر بر خانه اسباب حکمت و افعال
در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید و در معرفان نخواهد بود و در شرح نیز جائز و رواست اینها
و اولیا این نوع استعانت تغییر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت
بحضرت حق است لا غیر نیست و در مدارج النبوة مذکور است که فاطمه خرا عی گفت که روزی در صحرا
احد میگذاشتم گفتم السلام علیک ای عم رسول الله و از شنیدم و علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
و ظاهر است که این احادیث هم دلیل بر غایت نباهم و دلیل سماع و علم و اراک موات اند و در مجموع
چنانچه شیخ در جملة تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوٰۃ و شرح سفر السعادت و جذال القلوب
و ما ثبت من السنة و مدارج النبوة تحقیق آن فرموده است و اثبات کرده است که عموم مؤمنین را
سمع و علم و ادراک حاصل است بعد ممات بلا خلاف علما عقائد اهل سنت و جماعت و حدیثی
یا آیتی یا دلیلی بر رد آن وارد نشده و آنچه از راه انکار و تعصب بعضی آورده اند جواب همه شبهات
نوشته و رسیدن سلام بمؤمنان مرموی در جواب تمام سلام احوالا از بسیار احادیث و نبوت سیه

در کتب مصنفه وی موجود است چنانچه در جذب لقلوب نوشته که تمامه اهل سنت و جماعت اتفاقاً
دارند بر ثبوت ادراکات مثل علم و سمع و سائر اموات را از احادیث و بشر خصوصاً انبیاء علیهم السلام
و قطع میکنند بعد از حیات هر هریت را در قبر چنانچه در احادیث و روایات و یافته و وارد نشده که بعد از حیات
در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کنند البته و در
در اربع النبوة نوشته است اما علم و سمع شک نیست در ثبوت آن مرایشان از یعنی بشنیدن بلکه سائر اموات
را که صریح بالعلم و البته و در مقام دیگر همین کتاب میفرمایند و بالجمله اخبار و آثار در سمع موت و علم و
شک و بسیاریست مؤلفی قاطع برخلاف آن بر ثبوت نه پیوسته و کلام درین مقام در شرح مشکوٰه مستوفی
فکر کرده شد و الله و رسوله علم و انتی بعبارة و صلوة و سلام بطیفیل رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
بر اصحاب آل اهل بیت و عشره و خدام وی صلی الله علیه و آله و سلم جمیعین که در احادیث و ائمه
بر رسیدن آن ثابت است و شک نیست در آن و چون سلام بر عوام مؤمنین در قبر بلا وسیله بلکه خاص
بسمع ایشان رسد و در خواص چهار رسد و حال نکلا از صلوة و سلام بر ایشان بطیفیل خود خبر داده است
مخبر صادق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر فرستادن صلوة و سلام محل بود و نرسید نفع
و در قربانیکه بدان مشتاق است نبوی و آل و اصحاب خود را داخل صلوة و سلام بلا فرق قریب بعد از قریب
و ظاهر است که این صلوة و سلام بر بنین آل و اصحاب قریب بعد از آنکه رسانند یا بسمع خاص ایشان
باشد قال جل جلاله و عز شأنه و توالی احسانه فی تزیل الحکم هو الذی یصلی علیکم و ملیکم لیجکم
من الظلمات الی النور و کان بال مؤمنین رجیماً و در جذب لقلوب مذکور است که بعد از حق
که از اکابر علماء و ائمه حدیث است احکام صغری با سنا و صحیح ابن عباس رضی الله عنهما و ایضا از
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ احدی بقبر برادرش نگوید که او را در دنیا می شناخت نگذرد و بگوید
سلام کنند که اگر برادر وی او را بشناسد و در سلام و بکنند و ابن عبدالبر و نیز ابن حبه
را روایت کرده و تصحیح نموده چنانچه ابن همیشه آنرا نقل کرده است بحدک تفاوتی و در لفظ
و ابن ابی الدرداء و از ابو هریره نیز مخفی روایت آورده البته بعبارة و فی المرقاة شرح المشکوٰه

على القارعة قال الانبياء في قبورهم احياء والعرض السماع بعد الموت ليس مخصوصاً
بالانبياء بل سائر المومنين يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمالهم في بعض
الايام نعم الانبياء يكون حياتهم على الوجه الاعلى وقال الحكيم ترمذى الارواح تجول
في البرزخ فلبصير احوال الدنيا وفي المواهب اللدنية للعلامة القسطلاني نقل
الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال الاحياء غالباً قال المجاهدان الرجل يبشر بصلاح
ولد في قبره انتحى ترجمه ودر مرقات شرح مشکوه ملا على قارى ميگويد اينجا در قبور خود زنده اند عرض
احوال وسمع بعد موت مخصوص نيست انبيا را بلكه تمام مردگان ميشنوند سلام و كلام را و عرض كرد
ميشود و بر ايشان اعمال قاربه ايشان در بعضه ايام بان گزيبات انبيا كالمترست و حكيم ترمذى گفته
كه ارواح جولاى ميكنند در عالم برزخ پس بنيد احوال دنيا را و در مواهب لدنيه علامه قسطلاني نوشته
كه هر كه انتقال كرد از عالم دنيا به عالم برزخ از مومنين ميدانند احوال زندگان ملاكتر و بشيرت گفت مجاهد بذكره
مرد خوش ميشود از نيكي و لذت خود و در قبر خود داني و در طريقه وسطه انكدرست كه مقصود اوقات علم و ادراك است
براي اموات خواه كسى بر قبر ايشان بيان كند خواه ملايكه بامرده با خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع
از احوال اينجا و علم و شعور حاصل است و در كتاب علمي در شرح حديث الميتمه يؤذيه في قبره
ما يؤذيه في حياته مذکور است الميت يبلغ من افعال الاحياء واقوالهم و انتى يعنى ميت را
ميرسد خبر افعال زندگان اقوال ايشان و در شرح برزخ است اخبر ابن ابى الدنيا عن عبد
ابن عمر قال اذا مات الميت تلقاه الآر و احوال يستعبر به كما يستعبر الركب بما فعل فلان
وفلان وعن ابي هريرة الى انه حوسبوا عن هرة الميت قال صلى الله عليه و آله ان
اخبار بصلاح الاحياء يفرحون وان اخطأ فليسقوا بنعيمون انتى يعنى روايت كرد ابن ابى الدنيا
از عبیده بن عمر كه گفت وقتيكه ميت مى سيرد ملاقات ميكنند آنرا ارواح و خبر مى جويد از اناى مرده چنانكه
خبر جويد از سوار كه چه كرد فلان و فلان و از نابوهر بره است تا آنكه سوال ميكنند از كرده مى گان گفت شارب
برزخ كه روايت كرده شده است آنكه اگر خبر يافتند از نيكي و زندگان تفرح ميكنند و اگر خبر يافتند از

از فسق منعم میشوند و روایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم ان اعمالکم تعرض علی اقراریکم و عشا ئرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا
و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تماتهم حتی تهدیهم و اخرجه ابن ابی الدنیا و الاصبغانی
فی التریغیب عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه سلم لا تقضوا
امواتکم بئسایات اعمالکم فانها تعرض علی اولیاءکم من اهل القبور یعنی گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بدینیکه اعمال شما میان عرض کرده میشود بر اقربای شما و عشا ئر شما از اموات
پس اگر باشد خیر خوش میشوند و اگر باشد جز این یعنی بد میگوند ای موت مده ایشانرا تا آنکه هدایت کنی
ایشانرا و اخراج کرد این اسم الدنیا و استبشرو کتاب ترغیب خود را بوسه گفت فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم که فضیحت کنید اموات خود را بدینا اعمال خود پیش اعمال شما میان عرض کرده میشود بر اولیاء
شما از اهل قبور و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور شیخ جلال الدین سیوطی که از عاظم علماء
حدیث است باین مستقل بر این ثبات این مطلب منعقد کرده است چنانکه گفته است باب عرض اعمال الایضا
علی الموتی و اسناد بسیار از احادیث و روایات درین باب آورده است و در تفسیر اهدی فی قوله
تعالی و لا تحسبن الایه آورده است که فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال ان
اعمالکم تعرض علی عشا ئرکم فی قبورهم فان کان خیرا استبشروا و ان کان غیر ذلک
قالوا اللهم الهمهم ان یعملوا بطاعتی اعمال شما میان عرض کرده میشود بر اقربای شما و عشا ئر
اگر خیر است خوش وقت میشوند و اگر خیر نیست میگویند که ای الهام کن ایشانرا که عمل کنند بطاعت
تو بدین روایات ظاهر شد که عرض اعمال اجبار بر موتی عموماست علی الخصوص اولیاء الله که
محتاج بعرض نمیستند و خود را راه کشف و کرامت اناتراند و از شواهد آن قصه عمر رضی الله عنه است
و قول شیخ عبدالحق محدث که اولیا مخلوق اند از اسماء صفات حق و آنکه در مراح النبوة نوشته است که اولیا
از امت محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و اولیاء مسلم یافتند و باطن از خدا انجی یافتند و انبیاء و اطهار و باطن
و نیافتند نبوت را از جنت القطار و ختم و می محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و انجی شیخ نوشته است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قری و مکانی در جناب حق نباشد واقع است چنانکه در حیات
بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است آن نیست مگر ارواح ایشان را
و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نیز باشد و تصرف حقیقی نیست مگر حق غرضان و هم تصرف
اوست و ایشان قائم در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود و مرا حیرت بر او است
یکی نزد وستان حق و مکانی که نزد خدا دارد و در نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف
در هر دو حالت مگر حق بر اجل جلالة و علم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته نشده است
و لیلی بر آن است و هم نوشته است که نقل درین معنی از خطاطی مشیت از آن است که حصرا و احصا کرده
و یافته نمیشود در کتابت سنت احوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و کند این اثر
و نیز در جذب اهل و نوشته است که ما تو سئل بحجاب و کور نشا و حیات و نیا و کما هرست که از خصایص
آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضی تابعان و را که بشرف متابعت و نسبت و قربت
او مشرف اند چنانچه آن صحابه دیگر اولیای میست مصلون الله علیهم اجمعین نیز ثابت است ثبوت
که است و تصرف ایشان در ملکوت که ما سخن فی فروی از افراد آن است را بنات مطلب کافی است
استی مولوی عبدالغفر بن علی محمد در تفسیر خود در تعریفات و لیای نوشته که دعاها ایشان مستجاب
میشوند بلکه هر که در حاجت به ایشان توسل نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات اعلیای آنها که ایشان را
در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که عوام مومنین با استدلال
توانند که در آن بعد از شهادت آن عوام انتی و هم در تفسیر فتح الغفر بن نوشته است که صلاح قسم نجم سحر عقد
هم است که از مشایخ کبار و اولیا ابرار بر اصل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق هم تکلیف بکفایت
عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه ای از اسمای الهی دست داده که سراسر نبی برزخ است روح و در
آن از عالم ادناسی الوات است انتی و نیز در تفسیر ان الابرار یعنی علیین شوقی که تعلقی بقبر نبی این ارواح
را میباشند که محض تزیینت کنندگان آن اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطمح مستانین میگردند زیرا که هیچ
را قری بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انشا روح بصری است که سراسر

هفت آسمان را از دون چاه میتوان دید انتی و نیز در تفسیر سوره اقرأ و در علم الا نسان عالم اعلم
 می نویسد که الهام و کشف و هفت هواقت و تمثال مورخیه که عرفا و اولیا را بر تیسو اروح انبیا و طفیل
 امتد آئنها حاصل میشود و از توابع وحی است انتی بعبارة علیه الرحمة و در جذب اقلوب مذکور است
 که شیخ علاء الدین قونوی میگوید که بعد نیست که گفته شود اروح مقدس انبیا بعد از مفارقت منزل
 ملائک است بلکه فضل از ایشان و چنانکه ملائکه متمثل شوند و صورت مختلفه که کار باشد که اروح مقدس
 انبیا نیز متمثل گردند و ممکن است که این تصرف در بعضی خواص عباد و در حالت حیات نیز دست دهد
 و روح واحد و لا بدان متعدد و تغییر بدن محسوب تصرف گردد و چنانچه بعضی محققین تسلیله بدال گفتارند
 که گاهی یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شخصی و مثالی در بدل خود بگذارند و حضرت حق تعالی
 الله امر به عالمی متوسط در عالم اجساد و اروح اثبات کرده اند که آنرا عالم مثال گویند لطیف اعظم
 اجساد و اکشف از عالم اروح و ظواهر اروح در صور مختلفه بران ساخته و ظهور جبرئیل بصورت و خیل
 و تمثال و مریم بصورت بشر سو خلق از ان عالم میدارند و بنا علیه جابر بود که موسی علیه السلام
 با وجود استقرار او در آسمان ششم شیخ دیگر مثالی در قبر متمثل شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات عالم مثال جواب رساله کشیه بیرون آید و اشکالات
 بسیار مثل بیان وسعت جنت و رویت او در ارض حاکم مثلاً تحمل گردد انتی کلام شیخ و تحقیق
 آنست که تحقیق مسئله حیات انبیا علیهم السلام و غیر ایشان موقوف معرفت این عالم است و تحقیق
 دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی و یونس علیهما السلام با معرفت زمان مکان و حایات متین
 و فرق آنها از زمان مکان جسمانی چنانچه محققین صوفیه کرده اند و دست هر حقیقت این حالت و دریافت
 آن اعلی و رافع است از قائل شدن بتمثال ایشان و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صورت
 ایشان را انتی بعبارة وحدیث علماء امتی کانبیاء نبی اسرائیل و العلماء و دتة الانبیا
 مصحح علاء حیات و هم سماع صلوة و سلام بخود و هم بذریه ملائک مرارل را راست چه حقیقت
 جامع علم ظاهر و باطن است و ارث کامل انبیا است که معنی اعجاز و حجت هر دو دار و در کاف

تشیخ کرامات و محبت هر دو باید و متولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه رفعات و ضمنی که شیخ نجم الدین
عبدالله محمد اصفهانی شاگرد ابو العباس مرتضی ذکر کرده است که بخط یکی از کابر خراسان یافته ام که در
تاریخ شش تکت و سبعه اربعه سعادت زیارت حرم که زادگاه الله تعالی مشرفا مستعد شدم و در آن وقت
شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بخیرت می می رسیدیم روزی از من پرسید که این حدیث بتو
رسیده که بدلا سی امی اربعون اتنا عشر فی العراق و خمائنه و عشره و فی الشام گفتم رسیده است
اما مشکل میشود که چون این طائفه همین رشام و عراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی
علیه آله و سلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی و نصفی غربی از عراق نصف مشرق خواسته است
و از رشام نصف غربی پس عراق و غیر آن چون خراسان هندوستان ترکستان سائر بلاد شرقی
در عراق داخل است و رشام و غیر آن چون بلاد مصر و مغرب چون رشام داخل است تا قتل نوشته است
که درین وقت در خاطر من افتاد که از حال خواجه قطب الدین بکلیه جامی بنیشتا پو رسول کنیم بی آنکه
من سوال کنم فرمود که خواجه قطب الدین بکلیه کی ازان دوازده است که در عراق اندامتی کلامه
تحتی میاد که بغداد نیز در عراق است بلکه خاص از بلاد عراق است بجملة این و آیات مستوعبا و مستوعبا
احوال رسیدن سلام و نداء بغانیان بر عامه بنشیند عرض حال نیز واضح گشت خصوصاً در اولیاد و اولیاد
و انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام بسبب کشف کرامت و هم بسبب استواری حالت موت و حیات شریک
را چنانچه آیات و احادیث ناطق است بر آن و در اینجا دانستی است که شهیدان است که قلل بنیشتا
محقق باشد و اینجا انبیاء و رسانیده اند بکلیه قلب و آنرا قبول کند که گویا می بیند و لهذا دادن جان
در امر دین نزد او سهل کاری باشد که بحسب ظاهر مقتول نشده باشد و قوت عملیه او در کمال
قریب بقوت انبیاست چنانکه حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمه رقت خویش گفته است در معنی
آنکه کریم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الله الحین و حسن اولیاءک رفیعاً
و معنی دلی شامل این چهار گروه است انتهی و شهیدان بر معنی بر ولی صادق است که لا تخف
و هم از رو آنکه جهاد با نفس و قتل آن جهاد اکبر است و دائم در جهاد است چنانکه در اتنا عشر در مقام این

واقعه حکم تصریح آن کرده است شیخ دهلوی رحمۃ اللہ علیہ در بیان النبوة تتمه حدیثی ذکر کرده است
 فَاِذَا الْخَبْكَبَةُ كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ
 وقتیکه دوست میدارم من بنده را شوم من سماع او که انسان می شود و بصارت او که از ان مجیز زن
 وی که از ان میگوید روشن ترین لیل است در دوستان محبوبان حق بسماع علم و شعور و ادراک حاضر و غایب
 قریب و بعید و در حیات ممات علی الخصوص شیخ الملک الحنفی الماسنی بالاتفاق شیخ المشائخ علی
 الاطلاق قطب عراق و متذائق مستغنی عن اللقب + رب الارباب + صاحب الکرات الباسر
 مختار التصرفات القاهرة + نقاوته و دوام قوت + خلاصه خاندان نبوت + وارث نبی + نافع علیها
 نوحه چنان چنین + صحیح النسبیین + کریم الطرفین + صاحبزاده و الاقدار و منزلت پیغمبر اوده عالمیت
 شیخ المغارب المشارق + عیسی مرده و لان + هادی کون مکان + الیق بالاستعداد + حق بالامداد
 عزیز عالم + حقیقت ناصر حق و توانا + حاضر و قادر + دانا و بینا + منظر عجائب + عوالم فی النوائب +
 معین حاضر و غائب + المناد المستغاث المطلوب + هم شاهد هم مشهود + هم حبیب هم محبوب + هم
 عارف هم معروف + هم داعی و هم مدعو + هم وسیله و هم مقصود + مجمع بحرین شریعت و طریقت + مفتوح
 چار ملت + هم عاشق و هم معشوق + هم والد و هم بالوه + محل بصارت غریبان + تشکیل تشکیلات
 نائب سوار + اقرب الی الله + غوث القلین + الابدال + الاوتاد + القطب القدر + مجد و طریق
 کسب کمالات + قبل الکونیات + باقی بالذات + فانی فی الصفات + محبوب السجانی + قطب جهانی
 غوث الصمد + الاجل الاکرم + غوث اعظم و عالم مشهور عربی عجم + پیر ایران + مرشد زمان +
 العالم + الامام العابد الزاهد المتوکل + ولی الله بالاتفاق السید الکرم + ابن الکرم الشیخ محی بنده و الملمه
 و الاسلام و الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الامین المکین غوث الاسلام و المسلمین
 علی ابائهم و اجداده و علیه و الصلوة و السلام و رحمۃ الله بکانه و دعوی الله عنه و
 اتباعه اشیاء که شهره کرامات و غلظه تصرفات و ویدیه مقامات و آفاق را در گرفته است و تواتر
 اثار و اخبار جلالت و عظمت و قرب منزلت و عالمیست محتاج بشرح و بیان نیست + الله الله فی حال

الله الله فی جلاله الله الله فی کماله الله الله فی قرب ووصاله مصرع آفتاب در لیل آفتاب تمام
 کتب سلاف و اخلاف مملو از تذکره خیر و سیست و ناطقه عالم گویای محاسن و مستهجنات شیخ عبدالحق
 در بعضی تصانیف خود ذکر کرده است و سابق گذشته که آثار و اخبار و ولایت کرامات آنحضرت قدس
 سبحانوا تر پوخته و مجال شک نمانده بسره حقیقین سیده از آنکه متواتر تنقین است قاعده اصول نهیست
 که تو اتر فائده یقین میدهد و از انجمله آنست که در مدارج النبوة و تحقیق معنی حدیث خضعا بحما و قد
 الانبیاء علی ساحتهم میفرماید که در آمدیم ما و یارایک ایستادند انبیا بر کناره آن یار که حق حقیقی بشخص علی باشد
 مگر کسی را که بیاید بعد و ما یار گوید او را صورت و معنی پس و لیکان کل از است محمدی لاحق اند و صورت
 و معنی و در آنکه اندر بحر حق و تجلیات انبیا علیهم السلام که ایشان لاحق شده اند محمد را که و تابع و لاحق
 اند بدان من حیث من حیث است صورت پس از من حیث و اقیقت شده اند بر ساحل بحر حق و شکل محمدی را که
 ایشان تابع اند در حد ذات خود و تابع نیستند غیر خود را و صورت و لیکان تابع اند و معنی را و لیا تابع اند صورت و معنی
 و عینا و حکما پس کسیکه توفیق داده شد و او را که الحق گردانند قطره خود را بر حقیقت محمدی بشمار و او را سعاد کبری
 و کمانت زلفی و سحر و است که بگوید آنچه گفته است قطب لوقت عبد القادر جیلانی زنی الله عز و جل داشت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قدمی را مگر آنکه نهد قدم خود را و موضع قدم و مگر قدم نبوت که مخصوص است
 بحضرت و محلی الله علیه و آله و سلم انقضی بجای آتیه قدس سره و از انجمله آنست که در تفسیر سیبویه عم
 معنی صدر آن مولوی شاه عبدالعزیز رحمه الله علیه در تفسیر و از قول آورده اند که محبوبان زنی باه و بی
 بلکه کعبه شاکه تجلی جمال الهی بدانی و را شایانه خود ساخته و طور متشالی که انوار حسن انزل بران فتدو شان است
 الهی در و جلوه گرفته صید و لها بجا و به محبت میکند و نهرا ان نهرا عاشق حسن انزل در و انوار توفیق
 منفعت و استفادۀ کمالی از و در دست بجا و به کند و دیده می آیند و بر آستانه او سجدات میکند و مشتاق
 لعل انجمله ویند و این مراتب از ان مرتب است که هیچ کس از ان بیشتر نداده اند مگر بطفیل بن محبوب خبر را
 از ان است ایما اطهر و لیکان است و شمه از محبوبیت آن نصیب شده و سجد و خلایق و محبوبان که گشته
 مثل حضرت عو ش اعظم ابو محمد عبد القادر محبوب بجان قطب بانی علی آبائه و اجداده و علیه الصلو

والسلام و سلطان المشايخ نظام الدين وليا قدس الله تعالى اسمه العزيز انتخب بجمادته ودر شرح
فتح الغيب شيخ عبد الحق دهلوی رحمه الحق آورده اند که سیدنا شیخ عبد القادر جیلانی را علیه الصلوة
والسلام موت نیست حیات و ممات برابر است انتی و ملک العلماء مولانا شهاب الدین جونوری
مفسر تفسیر بحر مروج و در مرقوط خود نوشته است که سیدنا و مولانا شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی را موت
حیات و ممات برابر است انتی و در را ثبت من استند فی ایام السنته تصنیف شیخ عبد الحق دهلوی مکتور
و مافیہ ای فی شهر ربیع الآخر من قصه وفات سیدنا و مولانا القطب الفرح الغوث شیخ الاسلام
والمسلمین غوث الثقلین الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الحسینی الجیلانی رضی الله عنه
وارضاه عنا و ذکر نبذة من الاختلاف فی یوم و وصوله الی جناب الکریم المتعال و الاشارة
إلی ما هو الارجح فیہ من الاقوال فنقول قد ذکر فی ہجرت الاسرار الکتاب المشہور فی بیان
احوال ہذا الشیخ الکریم المختار بروایة الثقات من المشايخ الکبار و بین مصنف الکتب
و بین الشیخ رضی الله واسطتان فحسب انہ مرض رضی الله عنه فی رمضان ایاماً و عند
من المشايخ الشیخ علی بن الہیتنی و الشیخ ابو النجیب عبد القاهر السہروردی الشیخ ابو الحسن
الجوسی و غیرہم من المشايخ فجاءہ شخص بھی السمت علیہ قارف قال سلام علیک یا ولی اللہ
انا شہر رمضان جئتک اعتذار الیک بما قد رعلیک فی و اودعک فہذا اخراجتہ عنی بالک
ثم انصرف فمات الشیخ لیلۃ السبت التاسع من ربیع الآخر من السنة الثانیة و لویہ روف
اخر انتخب و لقد ذکرانی مناقبہ انہ کان تالی الیہ الشہور قبل ان تمهل فان کان فی قدر اللہ
تعالی ان یکون فیہ نغمہ و سوء جاءہ فی صورة منکرة و ان کان فی قدر اللہ تعالی انعم و خیر
جاء فی صورة جمیلۃ فقد ذکر فی ہجرت الاسرار و فی خلاصۃ المفاتیخ مناقب الشیخ عبد
تالیف الشیخ العالم العارف الامام عبد اللہ الیافعی نکلہ کتابہ روض الریاحین انہ
اخذ المشايخ و فیہم ابنہ سید السادات سیف الدین عبد الوہاب قالوا کنا
جلوساً عند شینخا الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی اخبرنا راجعة سلم

بجای دیگر از آن روز من سینه متین و خمسانه و هویت کلمه فجاء شاب حسن الصورة
 وجلس الشيخ وقال السلام عليك يا ولي الله انا شهر رجب جئتک اهنيك وما قدور
 ان يكون في سور عام على الناس قال فلم يرد الناس في شهر رجب ذلك الاخير افلما كان
 يوم الاحد سلخه جاء رجل كريد المنظر ونحن ايضا عنده قال له السلام عليك يا ولي الله
 انا شهر شعبان جئتک وقد رثنا ان يكون فناء ببغداد وغلاء بالبحر اذ سيف نجراسا كان قال انت
 ترجمه انجودرس است یعنی در شهر ربیع الآخر از قصه وفات سیدنا و مولانا قطب در غوث شیخ الاسلام
 والمسلمین غوث دجهان شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ارضاه عناد و کز قلم
 از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال اشاره بلاخره راجع ترست از اقوال پس میگویم
 بدریستیکه ذکر کرده شده است بن سجد الاسلام کتاب مشهور در بیان احوال این شیخ کریم خمار بر دست
 ثقات از مشایخ کبار و در بیان مصنف این کتاب در بیان حضرت غوث اعظم دو واسطه بود فقط کلمه
 بمشارفتن حضرت در رمضان شریف چند روز نزدیک بودند از مشایخ شیخ علی بن سلیمان بن شیخ ابوالنجیب
 سرور و شیخ ابوالحسن جوینی و غیر هم از مشایخ پس آمدن روزی شخصی خوب بصوت و بر کلاه بود
 و قار و هدایت پس گفت السلام عليك يا ولي الله من شهر رمضان مستم ادم تر الی عندا کنتم از تو بلاخره
 بود بر تو درین یعنی بیماری و دواعی کنتم ترا پس این آخر ملاقات ماست بتو پس رفت پس متعال فرمود شیخ
 شریف بنه ربیع الآخر ارسال دهم و نیافت رمضان دیگر را و تحقیق که ذکر کرده اند در مناقب آنحضرت
 بدریستیکه بود که آمد برای وی همراه قبل آنکه بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتا آنکه شود و در
 بیماری که بلا بر خلق می آمد بصوت خراب اگر بودی در قدرت حقتا که شود و رانما نعمت مغیر می آمد
 بصوت جمیل پس تحقیق که ذکر کرده شده و بهجت الاسلام در خلاصه المفخر فی مناقب الشیخ عبدالقادر
 تألیف شیخ عالم عارف امام عبداللہ دافعی که کتاب وصال الرایحین آنکه خبر او اندیشه مشایخ و در بیان
 ایشان خلف آنحضرت است سید السادات سیف الدین عبدالوہاب گفت که بودیم بایان نشسته نزد
 شیخ خود شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از روز جمعه سلخه جمادی الآخر ۷۵۰ سال بود آنحضرت غمی غم

و خدا را و تر حقیقی و ایشان را نظام هر عیون تصور کنند رضا القدر و بلکه شرعاً جائز است و فوائد بسیار دارد و این نیز شرک است و نه کفر و نه منوع و نه حرام بلکه از فرقان جمید و قرآن مجید است
 قال الله تعالى يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين و در مدارک بزرگ تفسیر این
 نوشته است ای کفایت الله و کفایت المؤمنون قبل اسلم مع النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة وثلاثون
 رجلاً و سنت نبوة ثم اسلم عمر رضي الله عنه فذكرت يا ايها النبي خرف من المؤمنين
 الاية و در آخر قد سمع الله فرموفان الله هو مولا و جبریل و صالح المؤمنین الملائكة تبعه ذلك

ظیهر و از جمله نبیا علیهم السلام مدوا آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست و فرمود و لم یمنع به
 و لکنهم رآه و دیگر آیات قرآنی هم دال بر همین مضمون است ترکنا یا خوفه للتطویل در روایات صحیح
 بر مضمون تو سلیم بسیار آمده است چنانچه حضرت آدم علیه السلام بوسیله آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت اتصال خود بحضرت خدا تعالی بایان خود
 وصیت فرمود که این خرقه مرا بپوش و قرنی رحم دادن باید و از طرفم سلام رسانیده بر آنخواست
 عفو جرائم است من گفتن چنانچه بعد و اصل بحق شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت عمر و علی
 علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام و در قرن تشریف آوردند و تقشیش و لیس کردند و به قیامان گفتند که
 اولیس را نمی شناسیم لیکن اینقدر میدانیم که شخصی دیوانه تنفر از خلق و خانه دلام بپوشید و بپوشید و گوشت
 میخوردند گمان میکردیم که همون کس باشد ایشان را چراگاه گوسفندان رسید و معاینه دید فرمودند که اولیس
 نماز کن از ده سلام میدهد ایشان بر و سلام کردند و جواب سلام باند او و جبر گرفت و بپوشید و بپوشید
 و ارشاد اصحاب و قار بر درگاه غفار و ستار دست مناجات برداشت التماس نمود که بار خدا یا ما را
 ایتیان محمدیه و دوستان احمدیه بخشیده نشوند هر آنکه من این خرقه بر تن خود بخوام کشید بخواه آنحضرت
 رسل الارباب مسبب لاسباب خطاب رسید که بتوسل تو نصف ایتیان محبوب خود را بخشیدم خوش
 نصف دیگر مختصر بتوسل محبوب محبوب خود و مطلوب طلوع خورشید و شتم و لیس سجده شکری آورد و در پی آن حضرت
 بنویسید و تحمیر کردید که آنجوب محبوب که ام است ما و او شکستش گجاست باین سخن کوک او هام افتاده بود

که باز امام ربانی در دل وی القا کرده شد که آن محبوب محبوب زواریات طیباً سر عالم آورد
محبوب نیست و سکنش در بعد از و زانویش در جلا نیست بقرن خامس متولد شده روز و کبریه
نشسته خواهد فرمود که قدی هذه علی رقبته ^{کلی} اُولَیْئَها اللهُ تَعَالٰی مِنَ الْمُتَّقِیْنَ ^{وَالْمُتَرَسِّطِیْنَ} الْمُتَخَرِّجِیْنَ
إِلَى یَوْمِ الْمَدِیْنَةِ اُولَیْئَها شَرَّاتِ اِیْنِ اِشَارَتِ در یافته سر خود فر کرد و عرض نموده که قدی علی راس
و علی حده عیدنی آتی و در حصن حصین آورده که اگر کسی احاجتی باشد بکس اداریست و اگر
کرده دور کف نقل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آورد یا محمدانی توجهت با اعلی بے
نی حاجتی هذا لتقفن بے و لا علی قار بکشرح این نوشته است که در وایت دیگر نقض بصیغه معروف
هم آمده است یعنی قضا بکن حاجت من محمد صلی الله علیه و سلم و این تاویل مجاریست و شرح
برسخ هم دیگر یک حدیث مرفوع مرقوم است و آن اینکه اِذَا تَحَدَّرْتُ فِي الْأُمُورِ فَاسْتَعِذْ بِمَنْ
أَهْلُ الْقَبْرِ آتَمَنِي وَ شَهِدَ وَلِيَّ اللَّهِ قَدْ سَمِعَ لَعْنُوزِ رَجَبِ اللَّهِ بِالْبَاقِعَةِ بَعَارَتِ عَرَبِيٍّ آورده است ترجمه او که
هرگاه ارباب باطن را عالم فانی بعالم باقی تشریف میدهند با شریکان ملحق میشود و یا ملائکه همراه
هم کلام میباشد و بعل ایشان اخل میگردد و هر حال ایشان میکنند این هم همون میکند و مثل شان امام میدهد
نست و نیز مولانا شاه عبدالغفر ترجمه الله علیه و ترجمه اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ نوشته است که بعضی از
خواصل اولیاء الله که آله بجا ترجمه و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا
داده و استغراق آنها جهت کمال وسعت مدارک مانع توجه باین سمت نمیکرد و او و یسایان تحصیل کمال
باطنی از آنها مینمایند و ارباب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و میانند و زبان
حال آنها دران وقت هم مترجم باین مقالات است مصرع من آیم بجان گر تو آئی به تن + انت
و هم در تفسیر سوره بقره ذکر کرده است که حیات و قیام بنی آدم با داد و اعانت جبرئیل است و نیز
در تفسیر مذکور در بیان اصلاح قسم سوم سر نوشته است که تحصیل ربط بار و اح طیبیه و اوصیای
که اگر اولیسی مشربان بعضی آرند و روح خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طاعت
و تلاوت قرآن و ارسال ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند آتی بعد از آن و در تحصیل ربط

بار و اول طیبه نرق قرب و بعد نکرده است از راه ان علم و ادراک و کشف ارواح و در روز و یک بر است
 و در سوره فاتحه در آیه کریمه اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
 علیهم و لا الضالین طلب هدایت طریق انیکه انعام کرد بر ایشان از چهار گروه انبیاء و صدیقان
 و شهبیدان و صالحان و طیبه بندگان خود ساخت و مفاوآن جز این نیست که سلوک طریق ایشان
 مقصود است که حق است که آن حق است پس بلاشبست این سلوک از وسایل وصول الی الحق است پس این
 معنی توسل است ثابت شد و در کریمه و من یطیع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله
 علیهم من الانبیاء و المرسلین و الشهاداء و الصالحین و احسن اولئک رفیقاً بر انیکه احسان
 رسول کرد و تبعیت این چهار گروه و وفات ایشان مست نهاد و حقیقت اطاعت رسول این است
 که طریقه این حضرت را از اشرف و براتج وصول الی حق گرداند و از پنج قسم توسل ثابت شد چنانچه مولانا علی
 رحمه الله علیه در تفسیر این سوره و بجهت مقام میفرماید اول انیکه بدانکه راه راست راه این چهار فرقه را
 ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه آنها طلب کند انستی و دوم انیکه هر مومنین یافت صالحان را یافت شهبیدان
 و شهبیدان را یافت صدیقان و صدیقان را یافت انبیاء طلب باید و اگر کسی از علوم مومنین
 خواهد که رفات انبیاء را در راه رفات این سه گروه و برجه بدرجه ناپیاست و لهذا دخول در طریق
 اهل شد و توسل بانها نمود اهل اسلام شده انستی شوم انیکه صراط الذین انعمت علیهم تا از
 سوره مفتوح باب اولیست و آیه بار و اول طیبه و استغزال برکات و انوار است که بسبب آن
 سالک از جموع و زنج اسب حاصل میگردد و در آیه چهارم انیکه صراط الذین انعمت علیهم اشارت
 از مقام اولیست ارواح طیبه و عباد المقصود علیهم و لا الضالین تحذیر است از محبت بدان از
 توسل بار و اول طیبه و از این مقامات معنی توسل و استمداد با دنی تامل متخرج میشود و کلاً یخفف علی من ذوق
 و نیز جمیع و جاری و خدم و حشم و عدالت سلطانی و حکم و ارا قضا و حمیه و بغال و افراس و انیال
 و چاکران و اهل حرف بلکه بهر اسباب دنیاوی راجع خواهد که در این جمله استعانت است و اگر در معنی استعانت
 شکر بماند فهمیده است امثال مذکوره را که میسر شد یک است و بای خورش نیز و شب را بخوابد

پس نیست این استعانت بحسب الحقیقه مگر راجع الی الحق و همین مراد از استعانت است با ولیا
 الهیه و ذات حضرت ایشان از جانب حق تعالی بر حاجت روانی و بی خوابی خلق مقرر اند چنانچه حدیث قات
 لله عبادا لا تروا له و هو ال برین مضمون است و بر وایت و امری ثابت شده قحط اهل المدینه
 قحط شدیه افشکوا الی عائشه نه قالت انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
 فاجعلوا فیہ کوا الی السماء حتی لا یكون بینه و بین السماء سقف ففعلوا فمطر امطر امطر امطر
 کذا فی جذب القلوب و مشکوٰۃ المصابیح بالجمله استعانت عا کشته و دستهای سطر از قبر شریف و
 قبول اقامت و طهور را اثر آن کرامت است مرا کشته را و در حقیقت بجزه است و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و با تحقیق کرامات اولیا بجزه است و سفیر جعلی الله علیه و سلم که کذا فی شرح مشکوٰۃ
 واضح شد آنکه اگر در استعانت و استمداد و منطقه شرکت بود و پس این منطقه در صورت استمداد از قبر
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاد ترست زیرا که از عوام گمان تصرف آنحضرت و کرامات
 نسبت با ولیا و الله قریب التوقیر است ایضا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم لا تجعل
 قبری و ثنای و لعن الله الیهود و النصارى اتخذوا قلوبهم انس و اقبلوا من انبیاءهم مساجد و مثل
 ذلک کثیر و چون ام المومنین عائشه صدیقہ رضی الله عنها این منطقه فاسد را از وجه اعتبار
 ساقط کرده و مردم را با استمداد و استعانت از قبر آنحضرت امر نمود پس استمداد از قبور و لیا که منطقه شرکت
 و ران ظریف ترست بطریق اونی جائز میشود و کذا فی الرساله القاسمیه و در نامه کتب احادیث و
 بیشتر کتب قضاوی و فقه سائل زیارت قبور و استمداد از اهل قبور تحقیق و اثبات کرده اند و در حدیث
 بودند آن بلکه سنون بودند شکی نیست چرا که در احادیث مذکور است که هر سال آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بر قبور شهدای احد و بدر میگذاشت و سلام میگفت و در بقیع و عابرا اهل قبور میفرمود چنانچه در شب بار
 سه بار امراتی شد و جبرئیل غم آمد که در خیمه بقیع رفته بر سر مردگان استغفار و شفاعت فرماید که
 فی بعض الکتاب مثله فی ما ثبت من السنه و بعض کتب الاحادیث فی باب
 فضیله لیلۃ البدر انت و چنین است و آخر صفر قریب زمان وفات سه بار جنت استغفار بر سر

اهل بقیع و مشاهیر احد و بدر امر فرموده شد چنانچه در مدارج النبوة و غیر هم مسطورست و صحابه
 و تابعین و فقها و محدثین برین سنت سینه استنان کرده اند چنانچه از زیارات روضه مقدسه
 نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و بقیع و غیره مشاهد و قباب مدینه منوره و ماسوائی آن طایفه است
 محتاج بشرح و بیان نیست اتمی و در تفسیر عزیز می نوشته که هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او
 روا گردد و این حجر در کتاب قلائد در بیان احوال روز و منوره حضرت امام ابوحنیفه کوفی رحمه الله
 علیه بنویسد اعلم انه لم یزل العلماء و ذوالالحاجات یزودون قبره و یتوسلون عنه فی
 قضاء حوائجهم و یرون فی ذلک منهم الامام الشافعی رحمه الله لما کان یجد اذ فاته
 جاء عنه انه قال انی لا تبرک با بحدیقة رحمه الله و احیى الی قبره فاذا عرفت حاجه صلیت
 رکعتین و جئت الی قبره و سالت الله عنه فی قضی سریاً و ذکر بعض المتکلمین علی منہاج
 ان الشافعی صلی الصبح عنه قبره فلم یقین فقیل له لم قال قادیان صاحب الفجر ذکر
 ذلک غیره ایضاً و زاد انه لا یجوز بالجملة الخ و حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی مخفی التاویری
 در شرح عربیه مشکوٰۃ شریف در کتاب الجواهر مسائل تها و از انبیا و اولیا و صلحا تفصیلاً و طویلاً اثبات
 کرده و در آخر بیان نوشته و اما اظہار الکلام فی هذا المقام من غایات المنکون فان ذکر حاجه
 فی زماننا شرفه ینکرون الاستعداد من الاولیاء الذین نقلوا من هذه الدار الباقیة الی
 دار الباقیة الذین هم احياء عنه ربهم و لکنهم لا یسعدون الخ و قد سبق مثله
 من شرح الفارسیه ایضاً و در اخبار الانبیا نوشته شعری چون بخیر کنم یا در قفاکان
 دارم یا میدانم که مرا بهم بخیر یا نکنند یا چو شاو میکنم ارواح دیگران شاید که شان سده و مرا نیز
 روح شما کنند یا بعد از این مور و ما خطین منی من بعد جوان لوح نادانی بلهوس آن باشد که بنکر قباب
 و نمازین طائفه علیه بان کشایم و انار و لوح مقدسه حضرت مشایخ قدس الله اسرارهم استعانت
 نهایم تا ایشانرا وسیله سازم بجناب پیر دستگیر که قطب عالم و غوث بنی آدم است و استعانت و
 استمداد من در سدا و معاد منحصر در دست و توسل من در دنیا و آخرت مقتصر لطیف و عنایت و اگر چه

من گنا بکار بد کردار را چه یارای آنکه نام خدا اندیشان بر زبان رسم و خود را در زمره مادیان و مادیان
ایشان بشمارم انتی انصاف فرا جان حقیقت طلب را باید که تند و ریجا چشم تعصب نبوده و دیده انصاف
بکشاید که هر گاه از قول شیخ بنده می محقق و بلوی همه اند و دیگر علم است و از ارواح ساکنین
بپایه جواز رسید پس بنسبت حضرت غوث اعظم قطب کرم که تاج الماویا و اسرار صفا اند چه گمان برود
اللَّهُمَّ اكْشِفْ لَنَا سِتْرَ عَنَّا وَجْهَ الْحَقِّقَةِ وَارِنَا يَا هَاكِيْعَيْنِ الْبَصِيْرَةِ اِنَّكَ خَيْرُ
مُؤْتَقٍ وَمُسْعِيْنٍ وَاخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِنَّهٗ

الباب الثالث فی اثبات جواز وریا شیخ عبد القادر شیا الله و فیله اثبات
جواز نذر غیره علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام من الاموات

بدانکه در باب استدلال و تصریح و تفصیل بپایه ثبوت رسید که مرحله اموات را بعد از اموات سماع در
ایمان و علم و ادراک ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکاتبه و جناب حق ثابت است چنانکه
در حیات بود و یا بشیر از ان و بعضی از مشایخ رضی الله تعالی عنه تصریح میکنند در قبور خود و مانند آنکه
ایشان در حیات خود و یا بشیر و منجمله آن سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیه الصلوة و
و السلام بوده اند بلکه از قول شیخ عبد الحق محقق و بلوی و شرح فتوح الغیب از قول ملک العلماء مولانا
شهاب الدین جوینی مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد که سیدنا شیخ عبد القادر
جیلانی را علی باب الله وعلیه الصلوة والسلام موت نیست حیات و اموات برابر است پس ازین تقدیم
مسلم الثبوت بجه جواز نذر بلغا مذکور باید اهتم بر می یکد لا ینحی علی من لای ذوق سلیم که نذر منادی قریب
مخصوص نیست بلکه منادی غایب حاضر و قریب بعید را عام است و مقصود از نذر منادی بوجه حضرت
بلکه توجه بوجه و بظهور و هر شامل است چنانچه در قاموس گفته است یا حرف الله البعید حقیقه
او حکما و قدینادی بها القریب توکید او می مستدیر که بذینهما و بین المتوسط و هی اکثر
حرف النداء استعمال و لهذا لا یقدر عنه الحذف سواها نحو یوسف اعرض عن هذا
ای یا یوسف و لا ینادی اسم الله تعالی و الاسماء المستغایا و ایها و ایها الایها انت

و در سرای نوشته است و هی لنداء القریب البعید و نیز در کلامی کتاب اوقات بهای مستطاب
نحو وضع این حرف را بخاطر و مقابل مقید نسبت بیکدیگر حاضر و غائب عام گردانیده و مولانا عبدلرزاق
بهای در شرح خود بر کافیة در توفیق منادی نوشته است که هو المطلوب اقباله بحرف نائب صاحب
توجه الیک بوجه او بقبله کما اذا نادیت مقبلاً علیک بوجه انتھ و هکذا فی غیره
من کتب النحو و نیز ظاهر است که اگر تخصیص مقابل حاضر کرده شود لازم می آید که ندایس پرده پس
دیوار و ندای بید غیر محدود و منادی غیر معلوم المقام و ندای علی بلفظ یا رجلاً خد بید می ممنوع شود
و الم لازم باطل فلذا المازوم و این محاوره از وادی قاعده و نحو بود و اما از راه شرح پس از وادی تبعیت
غیراً و صاحب نبوت کبری علیه صلوات الله و سلامه ندای صریح و در حق اموات بمقرب سلام پیشانیست
رسیده است و این را بر تخصیص از خصائص آنحضرت صلعم حمل نتوان کرد چه سلام بر موتی بلفظ السلام
علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین الخ و امثال آن سنت عامه است و در حق تمامه و میان
و رجب القلوب حبشی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت فرموده که من فرمود و وقت
زیارت روضه طهر السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ائمه و در روایت
کرد این حدیث را امام مالک در موطا و عبد الرزاق با سند صحیح کذا ذکره الشیخ رحمه الله و نیز این
شخص بسلام بر موتی نیست زیرا که در باب استمداد و در حدیث ترمذی روایت کرده شده که چون
زیارت کرد و نایشه رضی الله عنهما قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکرمه خطاب کرد و او را
و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی تا آخر حدیث و نیز
در باب استمداد و در حدیث قناده ندای فرمودن آنحضرت موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان یا فلان
بنودن آن با آنحضرت صلعم روایت کرده شده پس چه جاست اموات مسلمانان علی الله و علی
ایشان و نیز در حصن حصین و در باب ندایس نائب و حدیث روایت کرده و در نص عبارت
حدیث اول ینکه و اذا انفلتت دابة فلیناد اعینوا عباد الله رحمکم الله حدیث
ثانی ینکب اذا اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله

اَعِيْنُوْنِيْ وَقَدْ جُرِبَ ذٰلِكَ وَاَمَّا رَحِيْثُ اَمْرِهِ اِذَا اَصْلَحَ اَحَدُكُمْ دَابَّةً اَوْ رَاَدَ حَقِيْقَةً
 وَهُوَ يَادْفَعُ لَيْسَ بِهَا اَنْفِيْسٌ فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ اَعِيْنُوْنِيْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ اَعِيْنُوْنِيْ
 يَا عِبَادَ اللّٰهِ اَعِيْنُوْنِيْ فَاِنَّ اللّٰهَ عِبَادًا لَّا تَقْرُوْنَهُمْ رَوَيْتُ كَرَوَيْنَ حَدِيْثَ وَرَشَدِ
 قَوْلِ الْبَحِيْلِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الشَّاطِطِ الْمَذْمُوْمِ فِيْ حَقِّ السَّمَوَاتِ وَارْتِجَافِهَا فِيْ دَرْيَا وَيَوْمَ جَوَارِ
 نَدَامَا تَخْتَلِعُ لِمَقْدَمِهَا وَجَوَارِ نَدَامَا غَيْرَ اَخْشَرْتَ رَابِعًا فِيْ نَفْسِيْ سَائِرُ وَبِكْرِيْ لَّا تَجْعَلُوْا
 دُعَاءَ الرَّسُوْلِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ يَسْأَلُوْنَ
 مِنْكُمْ لَوْ اِذَا فَلَاحِذِ الرَّالَّذِيْنَ يَخَالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِهِ اَنْ تُصِيْبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ يُصِيْبَهُمْ
 عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِرَدِّ دُعَايِهِمْ وَاسْتِدْلَالِهَا بِمَا يَدَّ جَوَابُ اَنْ اَيْنَ سَتَ كَمَا وَارِثِيْنَ اَيْتِ اِنْ
 نِيْسَتْ كَمَا شَمَارِ سُوْلٍ رَّا صِلْعًا صَالِيْحًا يَخْتَوِيْنَ وَوِيْ اَلَا نَدَا مَكْنِيْدٌ بِسَبَبِ اَيْنَكُمُ نَدَامَا غَائِبٌ جَائِزٌ
 نِيْسَتْ بَلَكُمُ مَعْنَى مَرَادُوْمِيْ وَبِكْرِيْسَتْ وَوَرُوْسُ جَوْدٍ وَجَوْدٌ مَحْتَمِلٌ سَتَ وَجْهٌ اَوَّلٌ وَاَنْ اَخْتِيَارِيْ وَوَرُوْسُ
 فَقَالَ سَتَ لَّا تَجْعَلُوْا اَمْرَهُ اَيَاكُمْ وَدُعَاءَهُ لَكُمْ كَمَا يَكُوْنُ مِنْ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اِنْ كَانَ اَمْرُهُ
 فَرَضًا لَّا زَمًا وَالَّذِيْ يَدُلُّ عَلٰى هَذَا قَوْلُهُ عَقِيْبُ هَذَا اَفْلَحِذِ الرَّالَّذِيْنَ يَخَالِفُوْنَ
 عَنْ اَمْرِهِ وَجَوْدٌ مَرَّةً لَّا تَدَاوُدَ كَمَا يَدَّ اِيْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا يَا مَحْمُودُ يَا اَلْفَا
 وَلَكِنْ قَوْلُ اَيَا رَسُوْلَ اللّٰهِ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ جَبْرِ وَجَوْدٌ سَوْمٌ لَّا تَوَفَعُوْا
 اَصْوَاتَكُمْ فِيْ دُعَائِهِ وَهُوَ اَمْرٌ مِّنْ قَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ الَّذِيْنَ يَغْضُوْنَ اَصْوَاتَهُمْ
 عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ وَجَوْدٌ جَوْدٌ اَحْذَرُوْا
 دُعَاءَ الرَّسُوْلِ عَلَيْكُمْ اِذَا اسْتَخَطَمُوْهُ فَاِنَّ دُعَاءَهُ مُوجِبٌ لِّاِيْسٍ كَدُعَاءِ
 غَيْرِهِ وَالْوَجْهُ الْاَوَّلُ اقْرَبُ اِلَى التَّعْظِيْمِ ذَكَرَ هَذِهِ الْوَجْهَ
 فِيْ التَّفْسِيْرِ الْكَبِيْرِ وَارْتِجَافِهَا بِرَدِّ دُعَايِهِمْ وَوَرُوْسُ وَبِكْرِيْ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ
 مِنْ دُوْنِهِ لَّا يَسْتَجِيْبُوْنَ اَلَهُمْ لَشَيْءٍ اِلَّا كَمَا سَطَرَ كَفِيَّةً اِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ
 وَمَا هُوَ بِاَلِغَايَةِ اسْتِدْلَالِهَا بِمَا يَدَّ جَوَابُ اَنْ اَيْنَ سَتَ كَمَا وَارِثِيْنَ اَيْتِ اِنْ
 نِيْسَتْ كَمَا شَمَارِ سُوْلٍ رَّا صِلْعًا صَالِيْحًا يَخْتَوِيْنَ وَوِيْ اَلَا نَدَا مَكْنِيْدٌ بِسَبَبِ اَيْنَكُمُ نَدَامَا غَائِبٌ جَائِزٌ

چه این آیت نازل شده است در حق پیو و نصاری که ایشان انبیاء را علیهم الصلوٰة والسلام
 ابن الندو انسته ندای میکردند و میخواندند و از ایشان مد و مستقل میخواستند و با قند
 کما ذکره المفسرون و در اینجا این اعتقاد ثابت نیست بلکه عقیده اهل سنت و جماعت بر آنست
 که آنحضرت را عباد و افتد الصالحین مقبول حضرت رب العالمین انسته ندای میکند و توسل ایشان
 قضاء حاجت خود از درگاه قاضی الحاجات میخواهد و از ایشان مد و غیر مستقل میطلبد
 و لا ضیر فیہ ولا منقصة و آنچه منکرین ازین آیت اراوه می کنند احدی از مفسرین
 بطرف آن نرفته اند و از الذین یبدعون من دونہ حضرات انبیاء و اولیاء اراوه
 نکرده و با جمله ندای مناوی و سماع روح پر فتوح حضرت خوشیہ با وصف بعد مسافت از
 کرامت آنحضرت منع کرامت است چنانچه سماع امیر جمیش عمر رضی اللہ عنہ در نهادند
 ندای عمر رضی اللہ عنہ را از مدینه چنانکه نکرده می شود و از کرامات عمر رضی اللہ عنہ بود پس
 در اینجا کرامت مناوی جلو داده بود و در اینجا کرامت مناوی کار خود کرده می آید و فرقی نیست
 درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیاء و حیات و ممات
 فرقی نیست کما تقررنی باب الاستحواذ و کرامات حضرات اولیاء رضی اللہ تعالی عنہم ثابت و
 محقق است کما قال فی الفقه الاکبر و کرامات الاولیاء رضی اللہ تعالی عنہم حق و فی شرح الملل
 علی القاری امی ثابت بالکتاب و انسته و لا عبرة لمخالفة المعتزلة و اهل البعده
 فی انکار الکرامۃ الخ و کما قال فی عقائد النبی و شرح او کرامات الاولیاء حق
 قطعه الکرامۃ علی طریق نقض العادة للو ل من قطع المسافة البعیدة فی المدة
 القلیلة کاتیان صاحب سلیمان عمر و هو اصف بن برخیا علی الاظهر بعرض التفسیر
 قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافة و ظهور الطعاع و الشراب و اللباس
 عنه الحاجة کما فی حق مریم فانه کلما دخل علیها نکر یا المحراب و جاء
 عندها رزقا قال یا مریم عرفی لا یحیی و اتاالت هو من عنده الله و المشی

على الماء كما نقل عن كثير من الاولياء والطيران في الهواء كما نقل عن جعفر بن طيالب
ولقمان السخري وغيرهما وكلام الجهاد والعجاء اما كلام الجهاد فكما روى انه كان
بين يدي سليمان وابي الدرداء عن قطعة فسحت وسمعا تسبحها واما كلام
العجاء فكتلم الكلب لصاحب الكهف وكما روى ان النبي صلعم قال بينهما
رجل يسوق بقرة قد حمل عليها اذا تلفت البقرة اليه وقالت اني لم اخلق لهذا
وانما خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله تتكلم البقرة فقال النبي
صلعم انت بهذا واندفاع المتوجه من البلاء وكفاية المؤمن عن عدو
وغير ذلك من الاشياء مثل رواية عمر رضي الله عنه وهو على المنبر
في المدينة جيشة بينهما ونذحتي قال لا ميرجيشة يا سارية الجبل
تخذي راله من وراء الجبل لمكر العدو وهناك وسماع سارية كلامه مع بعده
لمسافة وكثير خاله رضي الله تعالى عنه السمع عن غير تضرع بربك بحريان النيل بكيا
عمر بن و امثال هذا اكثر من ان يحصى انتهى وهكذا في شرح الفقه الاكبر
لملا على قارى وقد اثبتوا حقيقة الكرامات في جملة الكتب الكلامية فلطالع
والله ليل على حقيقة الكرامات ما تواتر من كثير من الصحابة ومن بعدهم
بحيث لا يمكن انكاره خصوصاً الامور المشتركة وان كانت التفاصيل احاداً
والله الكتاب ناطق بظهورها من مريم ومن صاحب سليمان عليه السلام
وبعد ثبوت الوقوع لا حاجة الى اثبات الجواز كذا في شرح
العقائد النسفي وشيخ عبد الحق محقق دهلوي وركبيل الايمان تحت قول من كرات
الاولياء في نوشته است که وجود کرامات از بعض صحابه و اولياء امت بطريق شرت
وقواتر ثبوت یافته است که تردد انکار را در اینجا مجال نباشد خصوصاً از بعض اناظم اولياء
چنانچه از حضرت غوث اعظم شيخ محي الدين سيد عباد نقا و راجعاً

علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام واثبات ایشان امام عیبه الله یا معنی گفته است که امانت
 بعلت حد التواتر و معلوم بالا اتفاق ما ببلغت مثلها احد من شیوخ الافاق از اینجا
 بیان جو از ندای پایہ اختتام رسید باقی مانده بیان معنی شیء الله پس بدانکه معنی آن طلب شیئا
 اگر امانت تعالی است و در وی احتمال معنی دیگر هم قائم است لیکن معنی صحیح وے این است که ندی
 شد و در صورت اراده این معنی خواندن این در و شریف محل کدات گفتگو و آنچه در رد المحتار
 قائل این قول را بقول بعضی تکفیر کرده حدیث قال کذا اقول شیء الله قیل بیکسر پس بنای
 آن بر اراده معنی دیگر است یعنی طلب شیئا الله تعالی و شاید وجه تکفیر این است که وی طلب
 کرد شیئی را بر اے الله تعالی و وے تعالی معنی است از برشته و چه مفتقر و محتاج اند بسوے
 وی بذات المحض مانعی روا المختار و احتمال دارد که معنی این ترکیب اعطانی شیئا اگر امانت تعالی
 باشد چنانچه بعضی بطرف این معنی رفته اند و درین صورت اعتقاد و منادی ندی این است که
 حضرت نحو شیء علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام معنی حقیقی اند و سوال عطا از حضرت سرایا
 کرامت ایشان با استقلال است حتی که خلاف عقیده لازم و اجتناب از تکلم بهیچ کلام جب
 آید بلکه اعتقاد وی این است که معنی حقیقی حضرت رب الارباب است و آنحضرت از اعظم
 وسائل این مطلوب اند که با مقتضای تعلق المسببات بالاسباب و ندای آن شخص دین
 مقام باسم مبارک شیخ عبد القادر علی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام قانع توهم اعتقاد
 معنی اول است چه هرگاه بعبودیت آنحضرت مرقاد و مطلق را قائل شد و لفظی که بر آن ا
 است بار بار بر زبان آورد و از کجا استقلال آنحضرت بوجه عطا اعتقاد کرده باشد پس
 ساحت جو از ندی در و بواسطه فرایش بر این وجع متانت قرین از ضیق غاشک شکوک و
 اوام فرقه غاوین و رد و انکار طائفه ضالین پاک و صاف آمد حیف صد حیف برین فرقه
 منکرین که بر عالمان این عمل اطلاق شرک و کفرین نمایند و ازین غافل اند که اگر و کدای
 یک فعل از افعال مکلفین جدا و وجود تکفیر یافته شود و یک وجه عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجه را اخذ کردن بایر و بعد از تکلیف رفتن چه جائز این فعل که کدام یک از
 اهل عقائد حقه بتکلیف قائل آن ترفه اند و نه بروی اطلاق بدعت کرده و حاشا این چه سخن
 و حال آنکه ارحم الراحمین بر این امت مرحومه مجتبی رحم کرده میفرماید **يُرِيَا اللَّهُ بِكُمُ الْغَيْبَ**
وَلَا يُرِيَّةُ بِكُمُ الْغَيْبَ إِلَّا مَا كَانَ الْحَقُّ حَقًّا وَوَقَعْنَا لَكُمْ فِيهِ الْقُرْآنَ ^{الغيب} **وَقَفْنَا لَكُمْ فِيهِ الْقُرْآنَ**
 مع الخشوع والاخلاص فان كانت الغزير الحكيم علاوه اینکه سماع ندای مشاوی از دست
 بعید من قبیل علم غیب است یعنی غیب اضافی و علم غیب اضافی من غیر خدا یا لا اله الا الله و لا اله الا الله
 او ثابت است و تفصیل این اجمال اینکه غیب و قسم است یکے مطلق و دوم اضافی
 مطلق چیز یا سخنی پوشیده که بواسطه معلوم شود و علم این غیب از خصائص او تعالی است
 که هر شئی را بلا واسطه میداند و غیر او تعالی را علم این غیب نیست چنانچه فرمود **وَلَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا يَشْفَعُ لِنَفْسِهِ شَيْءٌ**
قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ و غیب اضافی
 چیزی یا سخنی پوشیده که بواسطه معلوم شود و اضافی دو قسم است صحیح و فاسد و اضافی
 صحیح نیز بر دو قسم است مقبر و غیر مقبر صحیح مقبر آن چیزی یا سخنی پوشیده که بواسطه حق
 تعالی دانسته شود و بواسطه براتی تعالی بریند قسم است گاهی خاص ذات باری تعالی بلا توسط
 جبرئیل و دیگر ملائکه علیهم الصلوٰة والسلام و گاهی وساطت جبرئیل علیهم السلام و غیره و علم این
 قسم غیب مرئیا را علیهم الصلوٰة والسلام حاصل است چنانچه فرمود **وَأَمَّا تَعَالَى فَمَا**
كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِي بِمَنْ يُرْسِلُ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ وَوَرُو
دَهُ تَعَالَى عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رُسُلٍ
 و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیده مطلق و اضافی و نص عبارت است
 این است **ثُمَّ أَعْلَمَ الْأَنْبِيَاءَ لَهُمْ يَعْلَمُوا الْمَغْذِيَّاتِ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَطَرِيقَ الْغَيْبِ**
 داشته بعد از آن استنفا کر و غیب اضافی را و گفت **لَا مَا أَعْلَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَحْيَانًا**
 و روایت کرده شد از ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ الدُّنْيَا فَاَنَا اَنْظُرُ إِلَيْهَا وَإِلَى مَا هُوَ كَاتِبٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كَمَا تَمَّا
 اَنْظُرُ إِلَى كَفِّي هَذَا أَوْ لَا شَكَّ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ اَطْلَعَهُ عَلَى زَيْدٍ مِنْ خَلْقِ
 وَالْقَى عَلَيْهِ عِلْمَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَدَرَّ شَرْحَ مَقَاسِدِ نَوْشَتِهِ النُّوعِ الثَّانِي مِنْ اَنْوَاعِ
 الْمَعْجُزَاتِ اخْبَارُهُ عَنِ الْغُيُوبِ الْمَاضِيَةِ وَالْمُسْتَقْبَلَةِ وَشَيْخُ عَلَامَةِ ابْنِ حَجَرٍ
 مَنِجَّ كَيْهَ بَشْرٍ وَسَمِعَ الْعَالَمِينَ عِلْمًا وَجِلْمًا نَوْشَتَهُ كَمَا عِلْمُ اخْتَصَرَتْ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَبِشْرٍ تَرَسْتِ اِنْ عِلْمُ اَوْمِيَانِ وَفُوشَتِ كَانِ وَبُحْيَانِ دِيرِ كَمَا اللَّهُ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ مِي عَلَى اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمِ بِيْنِ عَطَا كَرْدَهُ شَدَّ اخْتَصَرَتْ عِلْمُ اَوَّلِينَ وَآخِرِينَ مَا كَانِ وَدَا يَكُونِ
 وَنِزَابِ حَجَرٍ وَرِقَامِ وَبِشْرٍ نَوْشَتَهُ كَمَا كَثَرَتْ عِلْمُ بِيْغِيْرٍ مَاضِيٍّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَلَّقَ بِوَبَا مَغِيْبَاتِ
 بِدِيلِ حَدِيثِ مَشْهُورٍ كَمَا فَرَسُو وَتَعَلَّمَ كَرْدَهُ شَدَّ عِلْمُ اَوَّلِينَ وَآخِرِينَ وَعِلْمُ غَيْبِ كَمَا مَخْتَصِرِ بَدَاتِ
 يَارِي تَعَالَى سَتِ اَنْ اِذْ رَوَى اَحَادُهُ وَشَمُولِ سَتِ بِيْنِ مَنَافِي اَنْ نِيسَتِ كَمَا وَسَّ تَعَالَى
 بَعْضِ خَوَاصِ خَوَرِ اَبْرَاسِيَا رَمِي اَزْ مَغِيْبَاتِ مَطْلَعُ كَرْدَانِ تَامَا كَمَا مَطْلَعُ سَاوَرِ اَبْرَاسِيَا رَمِي
 فَسَرُو وَصَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَحِمَتْ اَنْ مَخْجِيْزِ سَتِ كَمَا سَنَى دَانْدِ وَسَّ رَا كَرْدَانِ تَعَالَى
 وَرَشْمَا نَوْشَتَهُ كَمَا اللَّهُ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ اخْتَصَرَتْ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمِ بِيْنِ
 وَغُظِيْمِ مَلَكُوتِ چِنَا چَرْمُو وَعِلْمُ كَرْدَانِ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ تَعَالَى
 بِيْنِ اَزِينَ بِيَانِ بِحُجُبِ تَرِيْنِ وَجْهِ ثَابِتِ شَدَّ كَرْدَانِ اخْتَصَرَتْ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمِ
 وَنَقْلِ كَرْدَانِ وَصَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالَمِ بِيْنِ اَبْرَاسِيَا رَمِي اَزْ مَغِيْبَاتِ مَطْلَعُ
 لَوْحِ مَغِيْبَاتِ سَتِ هَرْ كَا هَبِي اَزْ اَنْجَا اَخَذَ عِلْمُ كَرْدَانِ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرْدَانِ
 وَرَا اَنْجَا رَسَدِ تَوْسَطِ مَلِكِ اَلِهَامِ رَا حَاجَتِ نِيسَتِ وَدَلَا عَلَى قَارِي وَرَمَقَاتِ شَرْحِ مَشْكُوتِ مَطْلَعُ
 اَمْ اَحَادِيثِ نَوْشَتِهِ فَانِ قَلْتُ فَلَمْ سَالِ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الشَّكَاكَةِ مَعَ عِلْمِهِ
 بِاَنْهَ لَا يَعْلَمُ اَلَا هُوَ وَمَا التَّوْفِيقُ بِيْنِ الْاَيَةِ وَبِيْنِ مَا اَشْتَهَرَ عَنِ الْعُرَفَاءِ اَنْ اَلْاَجْبَا
 الْغَيْبِيَّةَ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ الْكَبِيْرُ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي مَقْعَدِهِ اَنْ الْعَبْدَ يَتَقَلَّبُ فِي الْاَحْوَالِ

حتى یسیر الی سعه الروحانیة فیعلو الغیب ویطوی له الارض، ویمشی علی الماء
و یغیب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الی ان قال واما عن الثاني فلان
للغیب مبادی ولواحق فبما یدیه لا یطلم علیها ملک ولا نبی مرسل واما
اللواحق فما اظهره الله تعالی علی بعض جابه لوجه علمه وخرج ذلك عن الغیب
المطلق وصار غیباً اضافیاً وذلك اذا تنوّز الرّوح القدسیة وازداد نورها
واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحسن تجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة
والمواظبة علی العمل فیضان الالهیة حتی یقوی النور ویبسط فی فضاء قلبه
فینعکس فیہ النقوش المرئیة فی اللوح المحفوظ ویطلم علی المغیبات ویبصر
فی اجسام العالم السفلی بل تجلی حینئذ الفیاض الاقدس بالعرفة الالهیة
العطایا فیکف بنیوة الستة ودر تحقیق الحقیقة آورده که ملا علی قاری در
شرح مشکوٰۃ تعلیق حبشی صلّوا علیّ فان صلّوّاکم تبلیعنی حیث کنتم نرشیہ گفت
قاضی در شرح این حدیث کہ پاک نفس قلیکہ از علایق بدن خالی میشو و عروج میسکند و
تا ملا علی میرسد و باقی نمے ماند برائے او حجابی پس مے بنید هر شے را بمشاهدہ خود انتہی پس
روایات ثابت و متحقق شد کہ اطلاع بر غیب اضافی از خصایص حضرات انبیاء علیہم الصلوٰۃ
نیست بلکه برائے خواص امت ہم ثابت است علی الخصوص خواص امت پیغمبر ما
صلی اللہ علیہ وسلم پس ثبوت این کرامت مرحضرت غوث اعظم علی نبیہ وعلیہ الصلوٰۃ
و السلام را کہ ذات بابرکات ایشان مستجمع کرامات تمامه اولیاست محل ربوبت و شہدت
نیست چه بر گاہ حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و السلام در ذات جدا مجد
خود صلی اللہ علیہ وسلم فانی شدہ بصفات وی باقی بود و اکثر اقوات میفرمود ہذا وجودی
حقیقی لا وجودی چنانچہ علامہ صوفیہ فرمودہ اند کہ آنحضرت در جدا مجد خود فانی بود
ذاتاً و صفاتاً و توحیداً و علماً و جلالاً و سواداً آنحضرت کدام کی از اولیا را ہیچ فناء و اتحاد

و توجیه اختصاصی نصیب گشته پس جمله اوصاف احمدیه و کمالات محمدیه محاط ذات حضرت غوثی
 شده و بر آن جلوه فرموده پس غیب دانی که یکی از صفات حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم است بطیفیل آنحضرت بذات حضرت غوثیه بهم ثابت میشود و از مودعات این
 مدعایین است که حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود که غیر ویرانزا و لیاس کرام
 نصیب نشده چنانکه در اخبار الانبیاء آورده که فرمود آنحضرت و فقیهه کلکم بکنم من بطلای شما
 باید که تصدیق کنید از آنکه کلکم من ناشی از یقین است که شک را دور دے جمال نیت گویا گویانیده
 پیشوم پس میگویم و داده پیشوم پس میگویم و امر کرده پیشوم پس میگویم و عمده بر کسے است که مرا
 امر کرده است **وَالَّذِي عَلَى الْعَاقِلَةِ مَكْدُوبٌ شَمَارُهُ مِثْرُ قَاتِلِ مَرْوَيْنِ شَمَارُهُ**
وَسَبَبُ زَوَالِ دُنْيَا وَآخِرَتِ شَمَاسَاتِ اَنَا قَاتِلٌ وَيُحْذِرُ كَوْنُ اللَّهِ نَفْسُهُ
 اگر کسی بود لکام شریعت بر زبان من هر آنینه خبر میکردم شمارا با آنچه میخورید و من نمیدر خانها
 خود من میدانم آنچه در ظاهر و باطن شماست و شما در رنگ شیشه شایسته و ز نظر من نهی
 بدانکه تا اینجا کلام بر مذاق شریعت بود و اینک از چاشنی طریقت ذائقه حال
 اهل خیرت را حفظ بنشیند و می آید بدانکه این اسم اعظم اسمی است که شیوخ طریقت بر
 عمل آن مواظبت فرموده اند و دیگران را بر آن تحریر و تاکید فرموده و کما نقل من
 اکابر الدین و اطاعت شیوخ طریقت هم از واجبات است چنانچه مولانا شاه عبدالغنی
 دهاوی قدس سره در تفسیر خود و فتح العزیز نوشته اند آن کسی که اطاعت آنها بحکم خدا
 فرض است شش گروه اند از آنجمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان
 بطریق واجب غیر لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم سرار شریعت و وقایق طریقت
 ایشانرا میرسد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْتَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
 هر حدیثی که از روایت علمای کرام شریعت و مشایخ عظام طریقت ثابت شود و قابل متابعت
 و اعتماد است و قابل حجت گرفتن است چنانچه در اکثر کتابها بمثل این

احادیث استناد کرده اند و بسیار احادیث در مکتوبات مشایخ طریقت آید که باینکه اعتبار بر سید
است گونو محمد شین از درجه صحت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره والد مولانا شمس
عبد الغنی در کتاب قول البیاض از ان قبیل حدیثی آورده قواعد کلام را بران خط که رتق مثبت نیست
تهدیه داده است و شیخ عبدالحی محتق و دهلوی البخاری در کتاب اخبار الانبیا در مقام بیان
کرامات حضرت غوثیه علی نبینا وعلیه و سائر الک الف صلوات و تحية آورده که نقل است که آنحضرت
فرمود که در زمان حسین بن منصور حلاج کسی نبود که او را دستگیری کند و از لغزشی که او را شد
بود باز دار اگر من در زمان اومی بودم او را دستگیری میکردم تا کار او باینجا نمیکشید و منی دستگیری
میکند هرگز از مریدان من مرکب بلغزد و الیای در آید تا روز قیامت و فرمود و مراد هر طویل عملی است
و مقام امت کرده نشود و خیلی است که مسابقت کرده نشود و مراد هر لشکر سلطانی
است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه الیست که عزل کرده نشود و
فسرمود که هرگاه از خدا چیزی خواهید بوسیله من خواهید تا خواهش شما با حاجت
رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از او هر که
سناوی کند بنام من در شدتی کفاده شود آن شدت از او و هر که توسل کند بمن بسوسه
خدا و حاجتی قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود هر کسی که دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بعد از ان در دو بفرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام و بخواند ان سرور اصلی الله علیه و سلم بعد از ان یا زده گام بجانب عراق برود
و نام مرگید و حاجت خود را زده گاه خداوندی بخواهد تعالی آن حاجت و قضا گرداند بمن و کرمه
مرا و بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم است یعنی یا شیخ عبد القادر شمس الله و نیز در کتب متقدمین
و متاخرین مثل مناقب غوثیه و مصحاح الکرامات و غیره آورده که در کتاب حقیقه الحقائق
ذکر است که در وقتی از اوقات از مشیت ایزدی پسر بیوه زنی خادمه آنحضرت بدریا غرق شد
از نمد کوره نالان و گریان مستفتیان بدرو و لیت آنحضرت حاضر آمد و بخدمت خود وی را احشام

حقیقت حال ظاهر نموده عرض داد که منکر از تموش تو بهات فوات بابرکات بر حال این کنیز شک
 ذره مثال تابید بر آئینه پس غریق این بیچاره از ان دیبا ناپید کنایه محیاً سالما بر آمدن میتوان حضرت
 غوثیه علیه بر حال زار وی رحم آورد و فرمود بر و پس غریق خود را بخانه خود خواهی یافت تا در کنگره
 بخانه و تاصد پس خود را دیدن نیافت باز ناالان و گریان بدر دولت حاضر آمده حقیقت حال عرض
 باز چون ارشاد شرف صدور یافت پس بخانه خود آمده همان شش و رکع خود وید پس بخدمت
 آیت رحمت حاضر آمده بر حقیقت حال اطلاع داد و باز حکم سابق شرف نفاذ یافت زین بار بخانه خود
 و آمده ساعتی که خود را از بازو مراد بر نیز یافت پس شادان و فرحان بر آستانه قادریه حاضر آمده
 ستان و این اشعار را عرض داد اشعار چون بنام شد من مرید حضرت پاک تو ام به شد فیض
 تو بمثل باطرب رنج و غم نه نام نایت همیشه در دوی سازم بدل به خطای بخشم از ان
 کام و زبان را دهم به منکران اسم پاکت بود و مقهور خدا به عالم الان اسم اعظم سرود و حکم قدم
 هر دم و بر آن میخوانم تر یا خوش وین به میر سپیده باش در فریادم از یاد کرم به خود و بفرمودی
 که هر کس بخشش خواند مرا به بر بر آرم حاجتش هم مرا نعم از اطم به پس در آن وقت حضرت نشو
 بر آفتاب و آمده بدل متوجه حضرت اتقی تعالی شده ناز مجربانه آغاز نهاد و عرض و
 که چسبدا ام فرد بر خلاف عادت عرض این عاشق صادق و دیار و آستانه اجابت بار
 نیافت و اگر چه بار سوم کرسی نشین جابت گردید فاما پیش این ضعیفه ندهتسا و هنگی حال زار
 شد تا در آن چنان قادری که از تار و پود و دو حرف کن بهیز ده هزار عالم را بطرقه العین جماعت
 خلقت پوشانیدی و باین طریق در عالم معاد بیک نفع صورت جمع اجزای متفرق نموده اعاده
 مخافات خواهی فرمود چرا قامت التماس را تا دیر از جامه اجابت بر بند داشتی و همچو بر نهنگان
 از پیش آمدن دیگران نادم و شرمسار داشتی نمند ای پاس ادب برضای تو رخصیم از دل ح
 بقضای تو سرفرو دارم به از حضرت اتقی تعالی شانه ندا آمد که البته این مقام محل ناز مجربانه
 نست و اگر بختا طهر تو چیرے راه یابد گنجایشه دارد و بگوئی آن هر چه میخواستی بخواه که البته

خواهش ترا بر آنکه در مطلب ترا علمای مکرم حضرت غوثیه بسامع این ندا عنایات بنیایات حضرت
 اقیه تعالی شان بر حال خود دریافته عرصه واد که هر عنایتی که سزاوار حضرت صمدیت
 خود میدانی بان سرفراز فرما در آن باب از جانب این غریب چون و چرا فی نیست مگر همین قدر
 خواهش است که عطای بر حال من غریب بند ول فرما که اثر آن ازین زمان تا همه زمان آئینده
 باقی و ثابت ماندند آمد که از اسم اعظم ترا تاثیر عطا کرده شد که جمیع تاثیرات اسمای
 نیست پس هر که ورد نام ثانی تو نخواهد کرد و درجه بلند و ثواب عظیم خواهد یافت پس با سماع
 ندای ربانی حضرت محبوب صمدانی دو گانه شکرانه او فرموده گفتند **اَللّٰهُ الَّذِیْ جَعَلَ**
کَالاِسْمِ الْعَظِیْمِ فِي الْبَرِّ کَرْدَ النَّاسِ مراد ازین اسم همین اسم مذکور است یعنی
یَا شَیْخَ عَبْدِ الْقَادِرِ شَیْخًا یُّشْرِی و آنچه در اخبار الاخیار به مقام دیگر مرقوم ستان
 سؤالات و مقویات این کلام است و آن اینکه آنچه من فقیر حقیر از اکرام و انعام حضرت
 بشیر نذیر صلی الله علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد امید دارم که طوراً آثار و انوار
 تکفیل ابرار و متضمن اظهار آن گرد و افشار الله تعالی اگر چه نظر بکثرت نقصان ذاتی و ذات
 استعداد نظری نا امید می گونم در حصول مطلب و وصول مقصد راه یابد ولیکن دست امید
 بلند است و پایه یقین ابرجمند که چون در سفینه لوح نشسته ام بسا حل نجات رسیدنی است
 و جمال مقصود و دیدنی هر که درین کشتی نشست اگر ثقیان کند یقین داند که از طوفان
 آتش و فتنه و امان است افتاد و من بصاحب قدمی است که مالک رقاب اولیاست رهرو نخی توان
 یافت که در خدمت او قدم از سر نشازد و زیر پای او سر نیندازد و این خود سبب سرفرازی
 ایشان است کیست که قدم بر قدم صطفی بود بلکه دم بدم مقدم او در وسعادت آن سرست که پایمال
 او گردد و هر چه حجت پدران از وراثت صطفی و مرتضی اند و فتنه همه بان خلف صدق رسید بگر
 که این چه غنا بود اگر چه وارشان بسیار اند و آنچه بوی رسید به یک ز رسید وراثت مالک است
 تعصب برابر قسمت کنند ولیکن در وراثت عالی یکے را با دیگری برابری نرسد بلکه برادری بنو

اگر دیگران قطب انداز قطب الاقطاب است و اگر ایشان سلاطین و سلاطین
 محلی الدین کہ دین اسلام نژاد گردانند و ملت کفر را بمیدانید کہ اسے شیخ یحیی ویت نہرے مرتبہ کیہا
 دین انجی قیوم است و ایسا از وی غوث الثقلین آنرا گویند کہ جن و انس ہمہ بوئے پناہ جویند من
 بیکس نیز پناہ با وجستہ ام و ہر در گاہ او قنادرہ مہاجر عنایت او کس نیست و بغیر طعن او فریاد رس غنا
 اشعار غوث اعظم دلیل راہ یقین و بتجہین رہبر اکابر دین و شیخ دارین اودی ثقلین و زبذہ
 ال سید کونین و بادشاہ محاکب قربت و نور و مساکب قربت و اورست و رجلا و یا
 ممتاز و چون پیمبر و انبیاء ممتاز ہا و اولیاء بندہ اش از دل و جان و قدم او بگروان ایشان و
 وصف تعریف او زمین نہ کوست و خود کرامات او معروف است و من کہ پروردہ نوا علی
 عاجس از مدحت کمال ویم و ہمہ دم غرق بحر احسانم و اسی خدا سے درشن ل جانم و
 درود و عالم با و ست ایسدم و ہست با و می امید جاویدم و امید وارم کہ اگر از راہ بیرون
 افتم او رہبری کند و اگر از پاسے درآیم او دستگیری نماید بحکم بشارتہای کہ او بختبان خود دادہ است
 سعادت ہائے دنیا و آخرت آمادہ است فرمودہ است کہ قاضی الحاجات و صاحب نوبت و داد کہ
 در ان نامہاے مریدان میں قیامت ثبت افتادہ ہمہ را بمن بخشید و قائم حقو بر جراتم ہمہ کشید
 اگر نام من در نامہ مریدان او مکتوب شد پس چراغ نورم کہ کار بر حسب مدعا و مطلوب باشد
 من نام را و مرید اویم قبول و رد بدست و دست خوانان اویم خواستن و مفوع بدست
 اراوت تحقیقی از من مجازی کما ید و صلوٰۃ و ائکے بالین بے ناز می نشاید انسانی ہوسے کہ وہ ایمر
 و پناہی در گاہ او ہر وہ و لیکن چنان دافم کہ چون این سعادت از ان ل نصیب من است تا ابد
 قریب من خواہد بود و در ان زمان کہ از خود خبر نہ داشتہ نامش بر لوح دل مے نگاشتم شہر
 ما بعشق تو نہ امرو ز گرفتار شدیم کہ گرفتاری ما با تو ز روز ازل است و جاذبہ بخت و نحو سکنید
 و مراد ان مقدور نہ و کرشمہ عنایت او بخو و میخواند و مرابان شعور نہ شہر منو از دم ہستی از نو و از
 کہ جذب عشق تو از خویش میر بودم و با طعن باطنی راہ بود کہ ظاہر و باطن مرا مخلوط و ملحق

داشت و اول و آخر معلوم و محفوظ پدر نیز چون خاک در او بود و این نسبت تقویت و تربیت میفرمود
 هر بابی توسل بجناب این باو شاه عالم پناه می شناسم و لیکن بے وسیله بارسنه یا فتم بارها
 از بشارت نبی اشارت و اَبْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ یَشْنِیدِم و در طلب وسیلت که سبب تحصیل این
 فضیلت بود و موجب تسبیح نسبت و تحقیق سلسله اراوت گرد و مید و یدم کسے میخواستم که
 نسبت نعلی را با مناسبت و بی خرم کرده باشد و قرابت جسمانی را با تقرب روحانی فراهم آورد
 تا دست بوی و هم و پامی او گیرم بکامه تازنده ام و پامے او میرم آخر صدق نیت من کار کرد و
 شجره اخلاص من بار آور و بر مثال و یَزُودُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بر سر من عیسی نفس
 را فرستاد که بر نفس و مانده بود و از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور و آخر و اوائل
 متوکل مقامی که جمال او ناری ست از شجره و حدت طالع و نوری از جانب حقیقت لامع غلیل نگاه
 که رفساره زیبایش گلزار بوستان نعت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفی جانے که و بالمش
 شکند ان خوان انا الخ و زبانش تبیان قرآن انا افصح است مرتضی کانی که و لش باب مدینه علم
 و فتوح و بر شمیرش ابواب اسرار کو کشف مفتوح حسن سیرت و وارث مرتبه و اِنَّكَ لَعَلَّ خُلِقْتَ
 عَظِيمًا وَنَابِغًا بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ سَرَّ حَلِيمٌ حسین سرشتی که صدوق
 و یَطْهَرُ كَمَا تَطْهَرُ اَمْرٌ وَصِدْقٌ اَلَا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَانِ شد زین العابدین داماد
 الصادقین السید النقی البقی و العلوی اعظمی المهدی سنی کلیم الله و محبوب جیب الله رب العالمین
 احمد خونی که عالمی بنده اوست و یوسف رونی که ماه شمر بنده اوست و عیسی
 نفسی که جان و دل زنده اوست و موسی که تقاضی و دست خوا بنده اوست و
 بر کلمات که در کلام کلیم وارد شد بروی صادق است و بحال او موافق او را مگر بر طلب موسی
 آفریده اند یا آنکه جگر گوشه محمد است صلی الله علیه و سلم رباعی اے ویدر بیا هائی منظور
 به بین بنده آن چند و آن جمال و آن نور به بین و در وادی ایمین محبت بگذر بنده هم موسی
 و هم درخت و هم طور به بین بنده حمیده صفاتی که جانشین حامد و وارث مقام محمود است

چہ حامدی کہ ہر شے کا کسری کہ محامد و صافش ہر شمار و بے اختیار و درائشی شماندے لا اخصی
برآمد حاصل کہ چون این آفتاب دین و دولت طلوع کرد چنان دانستم گویا بعض طالع من آمد
بمیر و آنکہ دیدہ بجال و روشن شد و دل نوری دیگر یافتم و سرور می دیگر و رقیہ اولی و ال از دست آمد
و در پای عزت و اقامت منی و بجای دیگر بہون کتاب فرمودہ فہو قلب الوقت و سلطان
الوجود امام الصنہ یقین و حجتہ العارفین روح المعرفۃ و قلب الحقیقۃ خلیفہ
الارضہ و وارث کتابہ و نائب رسولہ الوجود البحت و النور الصری و سلطان
الطریق و المتصرف فی الوجود علی التحقيق علی نبینا و علیہ السلام الی یوم القیام
حلیہ آنحضرت خیف البدن ربع القامۃ عریض الصہ رعیض اللحمیہ
و طویلہا اسم للون مقرون الحاجبین اصوت جھور سمت بھمی قدر علی
و علو فی لہ صیت صوت و سمت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جہر بود کہ
سامع را رعبی و ہیبتی و در وی افروز و از جملہ خوارق کلام او آن بود کہ در شنیدن آن قریب و
بعید یکسان بودند و بحسب قریب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاہر نمیشد و در وقت تکلم او سیکس را
جز سکوت و انصات گنجایش نداشت الخ پس از اینجا بقول محقق دہلوی عاشق نبوی شامت و محتق
شد کہ اگر کسی آنغوثیہ عالیہ را از دور ہم ندانند باز رب آواز منادی بگوشش شیرینہ از غایت
چنانکہ بمکان قریب برسد نخواہد رسید و در مقام دیگر میگوید نقلست از شاہج کہ ہر گاہ
شیخ محی الدین سید عبد القادر بکوسی برے آید و میگوید الحمد للہ خاموش میگرد و در وی
خدای کہ بر روی زمین ست حاضر و غائباً و از نیجت مست کہ این کلمہ را کہ میگوید و در میان
آن ساکت میگرد و وایا و ملاکہ از دحام میکنند و در مجلس الخ و نیز در مقام دیگر میگوید
و وقتما بودی کہ از مجلس غطا آنحضرت جنازہ با بیرون می آمد از جہت غلبہ شوق و ہیبت
تصرف و قہر ان عظمت جلال او و آنچه از خوارق و کرامات و تہلیات و عجاب و غرائب و حدیث
اشیای عجیبہ و ظہور امور غریبہ در مجلس غطا آنحضرت نقل کردہ اند خارج از حد حدیث است

وَلَوْ اَنَّ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مِنْ شَيْءٍ اَقْلَامًا وَّالْجَوَارِیْمُ مَدَادًا وَفِرْعَوْنُ دُونَكَ اَمْتًا لَاصْلٰحَ لِمَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَخَلْفَهُمْ اَلَا اِنَّ رَبَّكَ لَیَّطَّلِعُ عَلٰی كُلِّ نَفْسٍ مِّمَّا تَعْمَلُ
 جیب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم وآلہ اجمعین نیز از ہر اسے تربیت و تائید تجلے
 میفرمودند و خضر علیہ السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف میبود و از مشایخ عصر
 ہر کرا ملاقات میکرد و وصیت مینمود و بلازمت مجلس شریف او دے فرمود و من اراد الفلاح
 فَعَلِیْہِ تِلْكَ اَمْرًا مِّنْ ہٰذَا الْجَمْعِ اَنْتَی و اگر کسی اعتراض نماید کہ مسالہ متنازعہ فیہ در
 حالت ممات ست نہ در حالت حیات جواب او بدو وجہ گویم کہی آنکہ پیشتر ثابت کردہ ام کہ حیات
 و ممات او بپار اللہ تعالیٰ یکسان است اَوَّلِیَّاءَ اللّٰہِ لَا یَمُوتُوْنَ حَافِظِ سِیَکَیْہِ شَہْرَہِ کہ نیرد
 آنکہ دلش زندہ شد بشتی بدشت است بر جریدہ عالم دوم نا بد دوم آنکہ ہر گاہ حضرت نبی
 کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل تولد شریف آنحضرت پیش والدشان معہ انبیای دیگر علی بنی
 وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ہر امی تبشیر و تہنیت تشریف آورودہ اند چہ بعد است عند الوصل
 بحق شدن آنحضرت ہم برای تعزیت و بعد واصل بحق گشتن آن نیز بپار شریف و بکشت
 سورہ اولار بپار شریف ارند انتی و نیز بجای دیگر ہمون کتاب میفرماید نقلست کہ
 آنحضرت ہر بالاکہ کسی میفرمود اسی غلام تھا مدکن و حضور خود در وقت قعود من اینجا
 ولایت اینجا است درجات اینجا است اسی طالب توبہ بیا بسم اللہ اسی طالب عفو بیا بسم اللہ
 اسی طالب اخلاص بیا بسم اللہ ورنہتہ یکبار بیا و اگر نتوانی و رہابی بیا و اگر نتوانی و رسائی اگر
 نتوانی در عمر خود یکبار بیا و بگیر ہزار ہزار چیز اسی غلام قطع کن راہ ہزار راہ را تا بشنوی از من کہ
 بکلمہ را و چون بیای تو اینجا نظر کن بر عمل خود و زہد و ورع و احوال خود تا بگیر سی تو از من انچہ
 نصیب است و حاضر میشوند در مجلس من بطان ملک و خواص اولیاء و نجیبان تا بیا سوزند
 از من تو اضع مر جنباب مقدس را و بچہ نبی و ولی نیست کہ حق تعالیٰ او را خلق فرمودہ و بچہ بچہ من
 حاضر نشدہ ہیا با جسا و اموات بار و لاح و میفرمود کلام من ہر مردان غیب است کہ حاضر شوند

از پس پرده کوه قاف قدم بایست ایشان در بهواست و ولما سی ایشان و آتش از شدت شوق
 و سب اشتیاق که بهر دو کار خود دارند را وی گوید که درین مجلس که این سخن پیغمبر مودود و ولد
 سید عبدالرزاق و پادیه اخیر و زیر قدم او نشسته بود و سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس
 بهوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت و آن حضرت اندک تسی فرمود آمد و الحفا آن نار
 کرد و فرمود تو نیز ای عبدالرزاق از ایشان و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از من
 عبدالرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالکرم دیدم که در بهوا مردان غیب ایستاده اند باکست
 و مدح و شوق تمام فتنی بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
 و رصیح و بعضی در تو اجد و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتند بعد از آن فرموده کلامی
 ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهور است و قوس من مویز و تیر من رسنده و نیزه من بخیاست
 سپ من زمین است من آتش سوزان نمی من سلب کنند احوال من و بیای می که اقم من زنجاری
 و تخم من سخن کننده در غیر خودم وقتی دیگر در حالت بود و پیغمبر مودود محفوظ و منم محفوظ ای روزنه دان
 ای شب بیداران ای کوه نشینان پست باد کوههای شما ای صومعه نشینان منهدم باد صومعه شما
 پیش آید امر خدایا امر ما از خداست ای راه روان ای ابدال ای او تا داسه پهلوانان
 ای طفلان بیایید و بگیرید فیض را از دریای که کران ندارد و بوزت پروردگار که نیکبخت و بدبخت
 همه عرض کرده میشوند بر من نظر من روح محفوظ است منم خواص و دریای علم و شاهده انبی
 من حجت خدا و منم بر تمامه شما و نائب رسول الله و وارث او یکم در زمین و نیز فرموده است آوایان
 مشایخ اند و پریان مشایخ و فرشتگان را مشایخ و من شیخ همه و اما کرامات و خوارق عادات
 آنحضرت که در سائر اوقات بظهور می آمد از حد صحر و احصا خارج است و از محال تصور بر
 بیرون و بعد از آنکه این سخن حقیقت است نه بهمانه زیرا که آنحضرت از مردان طفولیت و او این
 منظمه خوارق و عمل کرامت بود و و مدت نوسال که من شریف ارضی الله عنه است
 و ایام احوال بر سهیل اتصال بے انقطاع خوارق از روی خطاب بود و ایت از حضرت غوثیه میگفتند

که صغیر بودم روز عرفه بجانب سواد شهر برآمده و بنال گاوی از گاوان حرافت میدویدم گاوی
 بگریه و بجانب من نگاه می کرد و گفت یا بعد اتفاقا و تر از برای امثال این کار پیدانگردند و
 باینها افرنگ کرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و بپام خانه برآمدم مردم را دیدم که وقوف
 بعرفات میکنند پس پیش والدہ آمدم و از وی طلب اذن کردم که بعد از روم و تحصیل علم نمایم
 و صاحبان بازیارت کنم یعنی الله عنه وعن جميع الصالحين و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
 باخروان بازی کنم آوازی می شنیدم که میگفتند بجانب من بیا ای مبارک پس از ترس
 میگریختم و در کنار مادرمی افتادم و الا آن لیل کلمه را در خلوت خود می شنوم نقل است از شیخ
 علی بن بیتی که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر اکرامات از شیخ عبدالقادر رضی الله
 عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند بیکانه و خوارق ظاهر میگردد و گاهی
 از وی و گاهی در وی و گاهی بوسی و نیز اقل است از شیخ ابوسعود و احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابوعبد
 و عثمان مریفی که گفتند کرامات شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مثل عقد منصونند بجز هر که در پی
 یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که انجوما خواهد که بشمار و کرامات او را بر و بر هر آنچه بشمار چیزها
 بسیار از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده است ^{در} کَانَ الشَّيْخُ عَبْدِ الْقَادِرِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سُلْطَانُ الطَّرِيقِ الْمُتَصَوِّفِ فِي الوجودِ عَلَى التَّحْقِيقِ وَكَانَتْ لَهُ
 الْيَدُ الْمَبْسُوطَةُ مِنَ اللَّهِ فِي التَّصَوُّفِ وَالْفِعْلُ الْحَارِقُ الدَّائِمُ وَامَامُ عَبْدِ اللَّهِ
 يَأْفِي فَرَمُودَهُ اسْتِ كَوَامَاتِهِ بِلَغْتِ حَالِ التَّوَاتُرِ وَمَعْلُومِ بِلَا تَفَاقٍ مَا بَلَغَ
 مَثَلُهَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شَيْءٍ وَلَا فَاقٍ وَازْدَاخَفَتْ أَزْهَرُ حُسْنِ كَرَامَاتِ نُفُلِ كَرُوهِ أَنْدِ
 أَنْ تَصْرِفَ وَرَجَوا بِرِخْلِقِ وَبِوَاطِنِ أَیْشَانِ وَاجْزَلِ عِلْمِ بَرَانِشِ وَجَانِ وَاطْلَاعِ ضَمَائِرِ وَانْجِلَارِ
 سِرَائِرِ وَكَلَمِ بِرِخَاطِرِ وَاطْلَاعِ بِرِطَانِ مَلِكِ وَطَلُوكِ وَكُشْفِ حَقَائِقِ جَبَرُوتِ وَاسْرَارِ لَا جَبُوتِ
 وَاعْطَاءِ مَوَاطِنِ بِحَبِيبِهِ وَاعْطَاءِ عَطَايَا لَارِ بِحَبِيبِهِ وَتَصْرِيفِ وَتَقْلِيبِ حَوَادِثِ وَوَاهِبِ وَتَصْرِيفِ
 اَكْوَانِ بِحَبِيبِهِ وَاثْبَاتِ اَتَمِّ وَاتِّصَافِ بِصِفَتِ اَمَانَتِ وَاجِبِ وَتَحْقِيقِ بَعْتِ اَقْدَادِ اَنْشَاءِ اَبْرَارِ اَكَمِ

وابرص و تصحیح مرضی و تشفیة اعداء و طی الزمان و مکان و لغاذا مری و در زمین و آسمان و سیر بر آب و طیر
 در هوا و تصرف ارادت مردم و تقلیب طبائع اشیا و احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و
 اتی بلا شک و ریب و سائر انوار کرامات و خوارق بر سبیل اتصال و دوام بین انی علی العالم
 بر سبیل قصد و اراده مطلق بلکه بر طریق اظهار دعوی بر حق و در هر یکی از این امور حکایات
 و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن قاصر است و کتب مشایخ و خاصا نصیف
 امام عبد الله یا فنی بدان زمین و دشواری است و آنچه از مشایخ و اقطاب وقت ادبکما بعضو
 مشایخ تقدیمین که بر زبان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام آلمی از وجود شریفش
 خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفیع مکان و اعتراف شای غفرت و انقیاد و اطاعت
 احکام و اوامر و خصوصاً در قول او قد می هذه علی رقبة کل ولی الله و صدق او
 درین قول و بودن او با مور من عند الله صا و ر شده است بیشتر از آن است که تصور توان
 نمود و جمله از آن در زبدة الامار که منتخب بهجة الاسرار است آورده ایم رجاء للقبول و وسیلة
 للوصول انتھ عبارت و تم کلامه و تیز حدیث صحیح است و قول مشایخ تقدیمین
 در باره فضائل و توله شدن حضرت امیر المومنین غوث الکمل و شیخ الکمل غوث الثقلین
 نجیب الطرفین صحیح المنسین غوث الاظم و الفرد الا فخر بازمی باشد و طراز المذهب
 و باب النوال سلاب الاحوال قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی مالک رقاب
 کل ولی الله امام المشارق و المغرب و الشریعة و الطریقة حافظ و حاجی الحرمین الشریفین
 بخت مدین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت مظلومین سید ابو محمد محی الدین
 شیخ عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه است چنانچه در سنن ابی داود آمده است
 اَبِی اسحاق قَالَ قَالَ عَلِیٌّ وَنَظَرَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ اِنَّ ابْنِیْ هَذَا سَیِّدٌ کَمَا سَیَّدَا
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَیَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ جُلٌّ یُسَمَّى بِاسْمِ نَبِیِّهِ لَیْسَبُ
 فِي الْحَقِّ رُوْلُهُ ابُو اَبِی اسحاق فرمود امیر المومنین علی رضی الله عنه در حالتیکه نشسته بود

بسوی امام حسن که فرزند من و این سید است و مزار چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
تسمیه ایشان پسند نموده اند قریب است که خارج شود از صلب و مریکه نامیده خواهد شد بنام
بنی شما مشابه خواهد شد بنی شما را در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داود و نیز
مولانا ملک العلماء عبد العلی قدس سره در قیامت نامه تصنیف خود این حدیث آورده و گفته
که این حدیث اشعار است الاولاد و بی شیخ عبد القادر سیّد محی الدین زاده الله شریفه که
پیدانمود و گردانید قدم و بر رقبه کل ولی الله و حضرت شیخ سولوی سهروردی
نقل میکنند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید الطائفة ابو القاسم جنید
بغدادی قدس و ده روز جمعه بالای منبر در شناسه خواندن خطبه تجلی برایشان ظاهر شد از خود
پیش و گشته و بی اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدحی رقیبتی و سر خود را
هنگامه از دینه زمینهای منبر فرو آورند بعد از آن اصحاب ایشان به تعجب آمدند که در اشعار
خواندن خطبه سکنه و فقط قدم علی رقبته خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
که درین وقت شیخ را حالتی خاص بودی داده چون افادت نمود استفسار کردند فرمودند که
ما را وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
خاص یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ظاهر شود
خوش الاظم و قطب العالم گردد و ملقب به محی الدین موسوم به سید عبد القادر مولهش
بشهر گیلان شریف مامور گردد و بقول قدیمی هذه علی رقبته کل ولی الله من الاولین
والاخرین سوای صحابه و ائمه و ذرئته خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پس مرا خطره
در یافت که این رویش درین عمر نیست پس چگونه ما را وضع رقبه گردانیده آید ناگاه
او را گاه کبریا جلّت عظمت و سلطنته خطاب بقاب رسید که ترا درین کار گران چه آمده
که محبوب من است و خاصه من و شان او در کار اقطاب و اغیلات کبار چنانچه
شان محمد صلی الله علیه وسلم و انبیا است و چون او گوید قدیمی هذه

علی ساقیه کل ولی الله جمله اولیا و امورات را به ارواح و اجساد با احباب و حاضر گردانم تا ایشان
 وضع رتاق کنند ازین سبب گفتیم قدمه علی ساقیه و مرتبه آن سید عالم
 را معانی خود کردم که فوقیت بر همه اولیا دارد و شد الحمد علی نعمته و روه اند که چون حضرت
 سلطان الاولیا و المحبوبین و برادران لایضا و الواصلین غوث الاعظم شیخ نجی الدین ابو محمد سید عبد القادر
 جیلانی راضی الله عنه بر روز جمعه بر سر دراشنا خواندن خطبه فوق شهود ذات نجات در گرفت و از اسما
 شعلوب ساخت و بیج مرتبه و درجه نبود که در زیر قدم او نه آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاریست
 که قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله لا تنفی از عالم قدس بجالم ملکوت در سید که می ملائکه حج
 اهل ولایت را خبر رسید آنچه محبوب من میگوید برای حصول سعادت خود با کنیده محبوب مرا می
 همه اولیا و متقدمین و متاخرین گرد نهاده خود را پست کرد و چه اهل حیات و چه اهل ممات چون
 فرشته سبر قمر سلطان العارفين حضرت خواجه بایزید بسطامی قدس سره رسید و گفت یا شیخ
 قمر این الله سلطان بایزید سر از قبر برداشت و گفت مگر روز قیامت است و یا روز محشر است
 فرشته گفت لا محجوب الی غوث اعظم سلطان نجی الدین سید عبد القادر جیلانی راضی الله عنه
 که ساکن بغداد است در اشنا خطبه گفت قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله حق سبحانه تعالی
 کلامش را بدرجه قبول جا داد و بجمع اولیا را الله تعالی فرمان شده که رتاق خود را با طاعت
 او پست کنند و ترقیات ایشان که بر انقیاد او نمودن است استحصال نمایند خواجه بایزید گفت
 حق سبحانه تعالی عادل است سید عبد القادر را بر بایزید بکدام سبب فوقیت است و سبقت داد
 فرشته بدرگاه اقدس ب الاعلی عرض داشت که جواب آمده فوقیت او بر تو از دو سبب است
 یکی آنکه او فرزند ارجمند محبوب من است صلی الله علیه و سلم و دوم تو فارغ شغول بودی و او
 شغول فارغ است بایزید یا متلع این سخن کردن خود را پست کرد و گفت سفا و الغنا بدیت
 هر آنکو سر بر زیر پاشش کردند و هر خود را با وج عرش بردند و همچنین اکثر زیارات
 صحیح در باره قول قدمی هذه الی اولیا و متقدمین و متاخرین وارد است

به كتاب وغير انشاء الله تعالى رقم خواهد یافت بخون طوالت كتاب که سبب انتشار طبعیت علی
کنند گان است ترک نموده شد و قیاس بهم میخواند که تاثیر این اسم اعظم شک و شبهتی را از او نباشد
چه حضرت محبوب سبحانی و ایدم الاوقات بود و اسماهای آتقی تعالی اشتغال میداشتند بدرجه که
سلطنت تصرف آن حضرت بر آن اسما غالب آمد و آن اسما را مغلوب و محکوم نمود و ساخت
ذات بابرکات آن حضرت منظر آثار جلایه و مصداق انوار اسما را الهیه گردید و متصف
باوصاف حمیده و خلق با خلاق پسندیده و او شد فضا در حاله کمال بصیر کمال نار
بلا بسط النار و کمال حجارة یوتر فیها تا ثیرات الشمس فی شأ فیها الیواقیت
و الجواهر و کمال مدد ینزل فیہ مطر فی المومسم فتصدیر در د و صا را المخلوق
فی خالق فانی و فی ذاته باقی و جعل بنیادی بنیاء انا الحق و انا الرب کما یشهد
له و یقویه المقالة الثالثة من فتوح الغیب که قال رضی الله عنه وارضاه
واذا ابتلي العبد ببلية تحرك او لا في نفسه بنفسه فان لم يتخلص منها استعان
بغيره من الخلق كالسلاطين وادباب المناصب وانباء الدنيا واصحاب
الاموال واهل الطب في الامراض والاوراجاع فان لم يجد في ذلك
خلاصه رجع حينئذ الى ربه عز وجل بالدعاء والتضرع والثناء فادام
يجده عند نفسه نصرة لو رجع الى الخلق وما دام يجده عند الخلق نصرة لو رجع
الى الخلق ثم اذا لم يجد عند الخلق نصرة استطرح بين يديه مديا للسؤال والدعاء التضرع
والثناء ولا افتقار مع الخوف منه والرجاء ثم يجزوه الخالق عز وجل عن الدعاء ولم يجيبه
حتى ينقطع عن جميع الاسباب حينئذ ينفذ فيه القدر و يفعل فيه الفعل فيفنى العبد عن
جميع الاسباب المحركات فيبقى روحا فقط فلا يرى الا فعل الحق عز وجل فيستريح قنا موجدا
نصرة فيقطع ان لا فاعل على الحقيقة الا الله ولا محرك ولا مسكن الا الله ولا خير لا شر ولا ضرر ولا
لا عطاء ولا منم لا فاعل ولا غلق ولا موت ولا حيوة ولا عز ولا ذل ولا غنى ولا فقر الا بالله

فیصید حیثیناً فالقد رکا لطفل الوضیع فی ید الطئر والمیت القسیل فی ید الغاسل
والحکرة فی صولجان الفارس یقلب ویغیر ویبدل ویكون ولا حراك
به فی نفسه ولا فی غیره فهو غائب عن نفسه فی فعل مولاه فلا یرى غیر مولاه
وفعله ولا یسمع ولا یعقل من غیره ان البصر فلم یبصر البصر وان سمع وعلم
فکلکلامه سمع وبعلمه علم ونبعته سمع وبقربه استعده وبقربه تزین
وتشرف وبعده طاب وسکن وبه اطمأن وبعده شیه النش عن غیره استوحش
ونظر والی ذکره التجاور کن وبه عز وجل وثق وعلیه توکل وبنور معرفته اهتد
وتقصص تسربل كما قال رضی الله عنه ما اكلت وما شربت حتی قیل لی یحقی
علیک یا عبد القادر کل واشرب لا لیست حتی قیل لی یحقی علیک البس با
ذراعاً منه بدینار ولا تکلم حتی قیل لی یحقی علیک تکلوم بسمع منك وعلی
غرائب علومه اطلع وعلی اسرار قدرته اشرف ومنه عن رجل سمع ووعی
ثم علی ذلك الحمد وانثنی وشکرو ودعا انتھ وینزل مواظبت برود وشریف تری
صحابہ کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل یشود وزیرارت وعلی الله علیه وسلم دست
میدهد چنانچہ شیخ عبدالحق محقق دہلوی در مدارج النبوت آورده پس بلند و ارجمت
خود را می برادر من تا به منی اورا در مظاہر علیا به معاونت تحقیق کبری قائما مہوفا
وصیت میکنم ترا اے برادر بدوام ملاحظہ صورت و معنی او و اگر چه باشی متکلف و مستحضر پس
نزویک ست کہ الفت گیر در روح تو بوی پس حاضر آید ترا وی صلی الله علیه وسلم عیاناً و باہی
اورا و حدیث کنی با وی و جواب دہد ترا وی و حدیث گوید و خطاب کند ترا پس فانی
شوی بدرجہ صحابہ عظام و لاحق شوی با ایشان انشاء الله تعالی بکثرت درود و در
شریف پس ہر گاہ کہ عوام با حث کثرت درود و درود شریف بدرجہ صحابہ کرام حاضر شود و پیچیدہ
است کہ آن مروراویا سنداً لاه فیما قرۃ العین مصطفوی خود دیدہ و مرقصوی نظر انوار الہیہ

مصدر آثار لائقنا یہی بخواہد بود و مداومت بر ذکر اسماء او تعالیٰ بآن پایه رسند که نام نامی
 و اسم گرامی شان ببرکت و تاثیر باسم اعظم ربانی ملحق گردند بلکه نام هر یک از اولیاد و ولایت خیر
 همین تاثیر میدارد ولیکن بحق دیگر اولیاد برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین است بخلاف این
 ترک عجم که بحق او بر اسم این تاثیر نه زمان معین است و نه مکان بهر زمانی و بهر مکانی که در
 اسم غلطش بعمل آردی همون تاثیر بروی مترتب خواهدی یافت چه ولایت چه اسطرف عالم را
 فرا گرفته و تمامه مخلوقات زیر فرمان خود آورده و در کتب سیر متقدمین مرقوم است که برپاد
 حال هر که بلا طهارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
 میشد یا آخر با کمال اولیای آن زمان اتجای ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان الطرف تمام
 هدایت فرمودند ایشان در مراقبه آمده معاینه کردند که شیخی بر بنده از بسکه تیز تر زیر عرش برین
 نوا ده شده است هر که بانی ادبی اسم اعظم آنحضرت بر زبان می راند فی الفور از آن تنج برید میشود
 ایشان ترسان و لرزان سر از مراقبه بر آورده و حال مکاشفه خود با معرض عرض و بر آورده و فرمود
 آن من از سالها جز اسم اعظم آنی تعالیٰ که بعزت طایفه صوفیان او را سیفی نشانمند و در
 سیکردم از برکت آن تاثیر حرز مذکور باسم من در آمد و آن اثر چون تنج بران زیر عرش برین قاسم است که
 از آن بے ادبان را سر بریده میشود و حال که شما شفاعت کردید و التجا آوردید و من هم درین
 باب ناحق تباہی بندگان خدا معاینه دیدم میکنم از حضرت آنی تعالیٰ کمی اینقدر جلالت خود و جود
 لیکن این مقدار باقی ماند که اگر کسی بلا طهارت نام من بر زبان آرد و رزق و وسع مقدور
 گردد و از وسعت و ترفه حال محروم باشد و مراد از آن اسم همین اسم است یعنی یا شیخ عبدلعا
 شیا ر الله و از اکثر اولیاد خاندان قادریه شنیده ام که میفرمودند که هر که راستی که داریم از
 برکت این اسم است یعنی یا شیخ عبدلعا و در شیار بشد و نقل است که مرید بے حضرت پیوسته
 التماس نمود که اینچنان اسمی ملقین فرما که بعمل آن از عمل سایر اسماء استغنائی دست
 دهد و فوائد تمامه اسم از یک اسم حاصل شود و مرشد و بخواندن این اسم یعنی

یا شیخ بعد اتفاقاً و رشیا بشمار شاد و فرمودند انفر من وی یا زده روز و کوا که آن ادا کرده بصدرق
ارادت و اخلاص باطن و روانه کور بعل آورده بسمان الله تعالی شانه صرف بخت چند روز
بمرتبه ولایت رسید الحق اسم اعظم حضرت غوثیه بهین تاثیر دارد

وَأَمثالُ هَذِهِ الْمَقَالَاتِ فِي جَوَازِ هَذَا الْوَرْدِ الْأَعْظَمِ مِنْ مَشَاطِعِ الدِّينِ
وَكَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ كَثِيرَةٌ إِلَّا أَنَا تَرَكْنَا هَافًا مَخَافَةَ التَّطَوُّلِ وَكَتَفَيْنَا بِمَا ذَكَرْنَا
مِنَ الْأَقَاوِيلِ لِيَكُونَ أَمْنُؤُنَا رَجَاةً مِنْ قَفِيزَةٍ وَقَلِيلَةٍ مِنْ كَثِيرَةٍ

این اشعار مدحیه از مفتی غلام سرور لاهوری سلمه البای

ولاکن در دنام پاک آن محبوب سچانے چو داری ورد ایدل سہم پاکش با سہر خلاص بیشمت سر سہ کن خاک در آن سرور عالی ز ادصاف حمیدش بود اعجاز بنی ظاہر اگر آید لگس پیش درش بیشک ہما کرد اگر محتاج باشد تاج یا بد از در حضرت با خلاق حسن شد حسن الاخلاق در عالم	کہ از نامش شوی مقبول در درگاه یزدانی یقیناً گشتہ باشی محرم اسماء ربانی کہ گردو جلوہ گر اندر ولت انوار رحمانی عیان از چہرہ پر نور او انوار یزدانی وگر حاضر شو و موری کند حاصل سلیمانی نشینند آنکہ او باشد گدا بر تخت سلطانی بحسن طلعت زیبا جمالش یوسف ثانی
--	---

طفیل سرور عالم اگر تو سروری خواهی
بکن از صدق دل اسے بندہ سرور ثنا خوانی

سراگر سانی بنجاکش سروری عالم شوی بندہ خاص جناب محی دین شوازی یقین بیشوی بالا اگر سرے نہی زیر قدم ور و کن ہر روز و شب تو ہم پاک خوش بیا	در شوی ہمام بشتش ہونق ہدم شہی کز مکرم ہای عاشق در جہان اگر م شوی راست تر باشی بعالم گر بگزیرش تم شوی تا ز بندہ در دو آریستہ شوی بنغم شوی
---	---

کامل و قلب دلی مایل دل باشی یقین	گر ب عالم عامل اسم شـ عالم شـوی
سرور مجرم که هستی را جی غفوجـ	در حریم پاک او آ تا بحق محرم شـوی
هر که شد غمگین ز غمش در جهان نشاوش در دل هر کس که عشق محی الدین گشته تـیم از درش هر یک مراتب و مراتب یا قنـد کرد روشن هر که محی الدین برو نار غضب	گشت شیرین در محبت هر که چون فرماوش از عنایات خدا ویرانه اشش آباوش صد اگر میداشت بروی صد هزار ایناوش ابروئی او بشکل خاک ره بر بادوش
سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین	بزرگانش با اسم پاک او دمام او را دوش
از علوشان تو هر اهل شان گردید خم ابروت شد کعبه و محراب انسان و ملک چون غنارت دید گل اندک گلستان شک گل آستان قبله اهل مراد آمد عیان از برای این جواز خواندن اسم حضور چون باشایات از دلائل قرات است رسید	ز فقت چون وید پشت آسمان گردید خم ماه نو پیش رکابت چون کمان گردید خم بهر تخیلش گل هر بوستان گردید خم زان به پیش گرون اهل جهان گردید خم گرون انگار و برود سنکران گردید خم قد افکار سفاهت این زمان گردید خم
گشت سرور در روضه حق و محبت رست رو	برورت آمد به پیش آستان گردید خم
ای خسر و ملک بقاهر و دود و دود حق شد قبول در گشت مقبول در گاه خدا	وی سرش روز جزا مرد و دود و دود حق گشت هر دم با بجا مرد و دود و دود حق
<p>اللهم بحق حیدک محمد المصطفی و نبدیک اسماء المجتبی و بحق اکمل اولاد و افضل احفاد الملقب بالمحبوب السبحانی والغوث الصمدانی و قننا العمل هذه الاله</p>	

الاعظم والودد الا تخم في حياتنا وعنده موتنا واجعل لكل شعرة ابدانك في قراءته لسانا وبعد موتنا وفقلا را واجنا واجعله لنا ضامنا واعطنا في الحيرة والمهمات حب قراءته وارزقنا شفاعة جده وشفاعته امين ثم امين قال
امين ابق الله مهجته فان ذلك دعاء ينفع البشر

الباب الرابع في اثبات جواز عرس حضرات الاولياء رضي الله عنهم
وفي بيان ان في دعاء الایمان للموت وصدقتهم عنهم نفع لهم وفي
جواز الفاتحة المرسومة وفي زیارة القبور ورفع البناء علی القبر وفي فصل
فصل فی العرس وفي دعاء الایمان للموت صدقتهم عنهم

بدرگاه عرس از جمله البواب ایصال ثواب بارواح اموات است که بعضی ثابت شد و کما سیحی بیانه
چه حقیقت عرسین است که چیزی از قسم طعام نمی بسیل الله ترتیب واد و تقسیم نمایند و ثواب
آن بروح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق در میان طوائف خواص عوام اندوگان
پس در حق عوام مردگان مقصود و محض ایصال ثواب است که ارواح ایشان را بطرف آن محتاج
تمام است و در حق خواص مردگان هم مقصود ایصال ثواب است و هم تأدب با ثواب
استداده و استغاضه و استعانت است و اثبات و تحقیق استحقاق آن و این از قسم تعظیم
مالی است که وقت حاضر آمدن بدرگاه مظلومان بجای می آزند و نظیر آن در حق اینها نیست
که کسی که بدرگاه با و شاهای یا امیری حاضر آید بجهت تقسیم بجای می آرد یکی تعظیم قومی که آن شرف
وصف و است بزرگان و دوم تعظیم بدنی که آن تعظیم ولیست باعضاء و جوارح مثل دست بوس
و غیره سوم تعظیم مالی و آن بشکیش و بیست بقدر میسور از مال و این ازین قسم اخیر است و
بسیاری از علما بطرف جواز عرس مشایخ مرحوم فقط تألیف وفات ایشان رفته اند چنانچه
شیخ عبدالحق محقق دهلوی رحم در کتاب ما ثبت من السنة فی ایام السنة آورده است تحت
فنده الروایة یکون عرسه یعنی عرس حضرت سید عبد القادر شیخ محی الدین جیلانی رضي الله عنه

تأسع بريح الآخر وهذا هو الذي أدركنا عليه سيدى الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب
 القادري المتقى المكي فانه قدس سره وكان يحافظنى يوم عرسه ضى الله عنه هذا التاريخ اما اعتماد على
 هذا الرواية او على ما رأى من شيخه الشيخ الكبير على المتقى او من غيره من المشايخ رحمهم الله وقد اشتهر
 فى ديارنا هذا اليوم الحادى عشر وهو المتعارف عند مشايخنا من اهل الهند من اولاده رضى الله عنه
 كذا ذكر شيخنا وسيدنا السيد الهبى الرضى الوصى ابو الحسن سيدى الشيخ موسى الحسينى الجيلانى بن الشيخ
 الكامل العارف المعظم المكرم ابى الفتح الشيخ حامد الحسينى الجيلانى نقلا من الاولاد واقادارية
 تصنيف الحمدوم الاعظم الاكرم الامجد النعم وفى الله بالاتفاق الذى يقال له الحمدوم الثانى الشيخ
 عبد القادر الثانى قدس سره روجه ما نقل فيما عمن ابائهم الكرام رحمته الله عليهم اجمعين وذكر الشيخ
 الامام عبد الله اليافعى نوكتا بخت خلاصة المفاهيم فى تاريخ المشهور المسبب بمرآة الجنان ان وفاته
 رضى الله عنه فى شهر ربيع الاخر من سنة ستين او احدى وستين وخمسة ولم يعين اليوم و
 ذلك اما لعدم علمه بذلك او لاختلاف وقع هناك وقد يقال آن وفاته رضى الله عنه
 فى اليوم السابع عشر والاصل له الله اعلم فان قلت لهذا العرف الذى شاع فى ديارنا
 فى حفظ مراسل المشايخ فى ايام وفاتهم اصل فان كان عندك علم بذلك فاذكرة قلت قد سالت
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقى المكي فاجاب بانى لك من طرق المشايخ وعادتهم لهم
 فى ذلك نيات قلت كيف تعين ليوم وله نظائر كما صافى بعض المشايخ بعد الصلوات
 على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين ليوم وله نظائر كما صافى بعض المشايخ بعد الصلوات
 وكما لا التحال ليوم عاشوراء فانه سنة على الاطلاق وهدية من جهة الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
 المتأخرين من مشايخ المغرب ان اليوم الذى وصلوا الى جناب العزة وخطائر القدس يرحى
 فيه من الخير والبركة والنورانية اكثر واوفر من سائر الايام ثم اطرق مليا ثم رفع راسه فقال لم يكن
 فى زمن السلف شئ من ذلك وانما هو من مستحسنات المتأخرين الله اعلم انتهى وبولانا عبد الله كبرى
 كرامتهم وصالح ومتقى وهو عصر شيخ عبد الحق ختق وبلوى رحم بودند در وصيت نامه خود نوشته اند

که تقییدات و تخصیصات و توضیحات و ترکیب مکتوبات و تعیینات و مقررات و باقیات با ویتان
 بزرگان از رسوم صاحب همت و مولانا شاد و عبد الغفریز در فتویٰ جواز عرس تحریر فرموده
 که آنکه مبیایة اجتماع مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام افتد کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده
 تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین
 رضی الله عنهم بود اگر کسی باین طور بکند یا نکند نیست زیرا که درین قسم هیچ قبیح نیست بلکه فایده و
 امورات حاصل می شود و متولوی روضه العرین اعنی برادر عینی شاه عبد الغفریز رحم و رحمتی در جواب ال
 همم امر تمام فرموده که در مجلس فاتحه و ختم هر چه که برای ما منکران مجلس باشد اگر این جماعت بر سر قبر باشند و
 آنجا تقسیم کنند ثواب آن باموات میرسد و اگر در خانه باشند و بر حاضران آنجا تقسیم شود هیچ حرجی
 ندارد و از قبیل اباحت است پس امداد بدعا و ختم و طعام بدعتی بباح است و مولانا شاه
 عبد الغفریز قدس سره العزیز در گورستان سلفان خود که در مدیون متصل ترکمان در وفات
 قریب فرمایند حضرت شاه عبد الغفریز شکر بار واقع است حوس و الدبزرگوار خود شاه ولی الله
 مرحوم و جد خود شاه عبد الرحیم مرحوم با حفظ تاریخ وفات ایشان کرده اند و اگر ایماننا تاریخ
 عوس بر و سه شنبه یا چهارشنبه افتاد و غلطی و این روزنامه کرده میفرمودند که اسے برادران
 امروز مجلس عزاء ترتیب بخورید یا وقت تو احمد عرس تهید کرده خواهد شد بیکر که خواهر بزرگوار حاضرند
 شریک ختم شود و بعد تمام شدن پنج آیت حکایت فتویٰ مولانا رحم و قرات میکنان نیندند
 بعد از آن تقسیم شیرینی یا نان و ناه خورش میکنان نیندند پس بد رسته تشریفات آورده و ندموت
 کتاب مصحح امام احمدی بعد نقل این حکایت میگوید که خاکسار هم بر فاقه نانا صاحب غفر
 بدان صحبت ببرکت می رسیدیم و چشم خود این احوال را عیان دیدیم که دم پس این احوال بهم
 دیده را گوشتم و بر شغیدن گفتا که دم و خوش سول کریم صلی الله علیه و سلم در میان
 ابل که مدینه بدو وجه قرار یافته یا اندر و رسید ایش یا اندر روز وفات که تولد و وفات و نزول
 وحی و هجرت اند که و دخول بدینه بر روز دو شنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است قریبی

در مدینه منوره ضیافت و دعوت یافتند اهل مکه بر حان و شادان بقدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم می‌گفتند این روزیست که در آن اکرام کرد خدا تعالی مدینه و اهل مدینه را بسبب اهل سرور کائنات و فریق و مظهر احزان و بکاء و اجتماع میکنند مانند اجتماع اهل تعزیت و میگویند که این روز وفات سرور عالم است صلی الله علیه و سلم و طعامهای پزند و میخورانند میگویند و یثیمان را بسبب دوستی آنجناب و زنند و میدارند شب و هم و یاز و هم و دو و از و هم از برنج الاول و می‌افروزند شمع و چراغ و زینت میدهند باز را می‌نهند خود را فکری در مصام تقاوی بلکه ثواب چیزهای خاص بوقت خاص بشخصه خاص رسانیدن بدو وجه جائزست اول اینکه بخورند و رسول و صلی الله علیه و سلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود و دوم اینکه بر طعامی که در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت و می بخشیدن ثواب آن طعام بروح و صلی الله علیه و سلم و اولین باب حدیث واروده آخر ترجمه آنس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان وله المؤمن اذا مات يرضم له في الجنة فلما مضى عليه مدة الفصال يورق له من الجنة قال رضي الله عنه خلا الحديث على ان صبي المؤمن اذا مات فالاولى قبل مضى زمان الفصال ان يجعل لروحه لبن و ما يلط به و بعد الفصال جعل له طعاما و این روایت را در و برنخ آورده باقی مانند کلام اندر اینکه خورون طعام اعراض مرا غنیا را حلال است یا نه ذکر کرد و در کشف الغطا و اما طعامی که بر وجه مرده پزند روایتی در محل و حرمت و کراهتیش در کتب فقیهه بنظر نیامده و صواب آن است که شیخ در جامع البرکات گفته که مزار بر نیت است آنچه به نیت تصدق بر فقرا باشد و بدیهه مرا غنیا را و آنچه نسبت ضیافت مسلمانان تیار کنند بر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراض مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد فقرا و اغنیا را و اگر در اعراض بلخط طعامی بر روح خلائق نیت ایم بگویند و گویند طعامی یا محضری ساقیه شده است بایکد بهتر باشد و اگر زعمارت بر روح خلائق این مراد و از کرم ضیافتی کرده ایم باید ایشان را بعد از اکل قرآن فاتحه خوانیم و ثواب آن را

بروح ایشان برسانیم باکے نے ماند انتہی نو یا نجلہ اعراض و لیا از جملہ ابواب ایصال ثواب
 بارواح اموات است و آن مشروع و مرغوب فیہ است و مر اموات را از دعای احیاء و صدقات
 ایشان نفی حاصل است لکن قال فی عقائد السنن و شریحہ ما فی دعا الامیاء للاموات و صدقہ ہم
 صدقہ الامیاء عنہم ہی عن الاموات نفع لہم ہی للاموات انتہی و کہذا فی غیر واحد من
 کتب العقائد و مستند ویرن باب کتاب و سنت و جامع است اما الکتاب فقوله تعالى
 لَوْ كَانَ كَيْسٌ لِلْإِنْسَانِ أَكَمَا سَعَىٰ لِقَوْلِ تَعَالَىٰ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
 رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ مَا نَسْتَعِينُهُمْ وَفِي الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحِ الرَّبِّيِّ
 للاموات خصوصاً فی صلوات المنارہ و قد توارثہ السلف فلولم یکن للاموات نفع فیہ لما کان
 له معنی و قال علیہ السلام ما من مَیِّتٍ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ بِأُمَّةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ يَنْبَغُونَ مِائَةً كُلُّهُمْ
 يَشْفَعُونَ لَهُ الْأَشْفَعُوا فِيهِ وَعَنْ سَعْدِ بْنِ عِبَادَةَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّتِي
 مَا تَتَّ فَا فِي الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ قَالَ الْمَاءُ فَحَفَرُ بَيْرٍ أَوْ قَالَ هَذَا الْأَمْرُ سَعْدٌ وَقَالَ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ إِنْ دُعِيَ الْبَلَاءُ وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَالِمَ
 وَالْمُسْلِمَ إِذَا مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرَةِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ إِنْ بَيْنَ
 يَوْمَ مَا أُرُوهُ فِي شَرِّ عَقَائِدِ السُّنَنِ وَعَنْ أَبِي بَرِيرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَنْ أَيْنَ لِي هَذِهِ
 فَيَقُولُ بِاسْتِغْفَارٍ وَلَوْ لَكَ رَوَاهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا كَالْغُرْبِيِّ الْمُسْتَوْثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ نَحِيْقَةٍ مِنْ آبَاءٍ أَوْ أُمَّهٍ
 أَوْ إِخْوَانٍ أَوْ صَدِيقٍ فَإِذَا الْحَقَّةُ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ
 عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَمْثَالِ الْجِبَالِ وَأَنَّ هَدْيَةَ الْأَحْيَاءِ
 إِلَى الْأَمْوَاتِ الْأَسْتِغْفَارُ لَهُمْ رَوَاهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمْ يَنْفِ شَرِّهِ الْمَشْكُوتُ وَجَاءَ
 فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ الْحَيَّ إِذَا أَصْدَقَ عَنِ الْمَيِّتِ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى تِلْكَ الصَّدَقَةَ عَلَى طَبَقٍ

مِنَ النَّوْذِ كَذَا فِي الْخَانِيَةِ وَكَرِهَ فِي مَطَالِبِ الْمَوْتِينَ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَثَرِ فِي هَذَا الْبَابِ
 أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يَحْصِيَ مَا لَا جَمَاعَ فَقَدْ ذَكَرَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّينِ السَّيُوطِيُّ فِي تَفْصِيلِ تَرْجُمَةِ
 عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَلْ يَدْرِي قَوْلَهُ تَعَالَى الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ أَلَا يَأْمُرُ
 عَبْدُ الْغَفْرِ قَدَسَ سِرُّهُ الْغَفِيرُ وَتَفْسِيرُ حُجُوتِ آيَةِ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَسَّسَ بَيَانِ مِغْفَرِيهِ
 قَوْلُ الْقَمَرِ إِذَا تَلَسَّسَ نِيَّ قَسَمِ مِغْفَرِمْ بِمَا جَوْنِ نَوْرٍ أَوْ تَمَامِ شُجُوهِ وَازِشْتَامِ تَامِجِ خِلْمَتِ شَبِّ زَادُورِ
 كُنْدِ وَجَابِ كَمَرَتِ رَابِرْدِ وَابِرْدِ وَابِنِ هَرَسْتِ جِزِ مَعْنَى شَفَقِ وَشَبِّ تَارِكِ كَمَا ذَكَرَ آخِرُ دُرِّ قَوْلِ
 وَیْ فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ مَقْدَمِ شَدِّ وَهَارِ وَشَنِّ مَنُونَةِ سَهِّ حَالَتِ سَتِ كَمَا
 بَرَأَوْنِیْ بَعْدَ زَمَوْتِ كَمَا كُوبَا نَبُوْنُهُ غُرُوبِ افْتَابِ زَنْدِ كِیْ سَتِ رُوْخَوَابِ دَوَاوِلِ حَالَتِ
 كَمَا بَجَرِ وَجَدِ اشْدِنِ رُوحِ از بَدَنِ خَوَابِ شَدِّ كَمَا فِي الْبَحْرِ الْاَثَرِ حَيَاتِ سَابِقَةِ وَافَتِ تَعْلُقِ بَدَنِ وَ
 وَیْكَرِ مَعْرِوْفَانِ از اَبْلَ كَمَا جِسْ خَوَابِ قِیْ سَتِ وَآنِ وَقْتِ كُوبَا بَرْنِخِ سَتِ دِیَانِ نَدِ كَانِ
 دُنْیَا وَتَعْرِوْقِ عَالَمِ قَرِ كَمَا جِزِیْ زَنْطِطِ وَجِزِیْ اِزَانِ طَرَفِ وَارِدِ بَعِیْنِهِ مِشَالِ وَقْتِ اَبْقَارِ شَفَقِ
 سَتِ مَنُورِ تَصْرِفَاتِ مَخْلُوقَاتِ وَآمَدِ شَدِّ اَنَسَا مُتَقَطِ نَكْرِ ویدِ وَجَانِ دَرَانِ هَمِ بَعِدَارِ وَحَسَاسِ وَ
 مَتَوَكِّفِ وَدَرِ بَقَا یَسِیْ اَعْمَالِ رُفُوزِ مَشْغُولِ وَابِنِ حَالَتِ حَالَتِ اَكْشَافِ وَجِزَا یَسِیْ بَرْنِخِ از نِیْكَیَا وَ
 بَدِیَا سَتِ وَدَرِ زَنْدِ كَانِ بَكْرِ وَكَانِ دَرِ خِیَالَتِ زَوْدِ تَرْمِیْزِ سَدِ وَرُوكَانِ تَنْظَرِ لُحُوقِ مَدَوَارِیْنِ
 طَرَفِ مِیْبَاشِ شَدِّ وَجَانِ گَمَانِ مِیْزِ بَرْدِ كَمَا مَنُورِ زَنْدِ اَیْمِ وَهَذَا دَرِ حَدِیْثِ شَرِیْفِ دَرِ اَحْوَالِ قَبْرِ
 وَارِوَسْتِ كَمَا مَرِدِ مُسْلِمَانِ دَرِ اَبْنَامِیْ كُوبِیْ اُحْیَیْ كَمَا نِزَوَارِ وَدَسْتِ كَمَا مَرْدِ وَرَا نَخَالَتِ
 مَا نَدِ غُرُوبِیْ سَتِ كَمَا اِنْتِظَارِ فَرِیْدِ دَرِ سِیْ مِیْزِ وَوَعْدِ قَاتِ وَادِیْعِهِ وَفَاتِ مِیْنِ وَقْتِ بِسِیَارِ بَكَا
 اَوْ مِیْزِ وَازِیْنِ سَتِ كَمَا طَوَائِفِ نَبِیْ آدَمِ تَا كِیْسَالِ وَعَلِیْ اِنْصُوصِ تَا كِیْ دَهْلَهْ بَعْدِ مَوْتِ
 وَرِیْنِ نَوْجِ اَمْرِ اَكْوَشِشِ تَمَامِ پِشْمَانِیْدِ وَرُوحِ مَرْدِ نِزَوْرِ قَرَبِ مَوْتِ دَرِ خَوَابِ وَعَالَمِ تَشَلُّ
 مَلَا قَاتِ زَنْدِ كَانِ مِیْكَنَدِ وَفَانِیْ اَضْمِیْرِ خُوْدِ اَنْظَارِ مِیْ نَمَیْدِ وَوَمِ حَالَتِ سَتِ كَمَا بَعْدَ زَنْطِطِ اَخْ
 تَعْلُقِ زَنْدِ كَانِیْ وَیَا بَالِ كِیْهِ رُوسِیدِ دَرِ تَعْرِوْقِ غَیْطِ مَرِشَا هَدِ كِیْفِیَاتِ مَكْسُوبِ خُوْدِ اَزِ یَكِیْ وَ

بدی اور احاصل میگردد و تقوی در که و متصرفه او این عالم گستره شود و با نظری متوجه میگردد
 حس و حرکت معنوی او این جهان مطلقا بیکار می شود و این حالت مثال تاریکی شب است
 که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و تعطیل حواس و حرکات لاحق میگردد و مانوفا
 و کسوبات روز مطلقا غافل میشود و آری آن مانوفات و کسوبات از ظاهر بدن انتقال
 کرده و در باطن بدن جمع میشوند و در روح آنها را در صورتها رنگارنگ مطالعه می نماید
 و به لذت و متاع میگردد و این حالت عوام مردم و گان است و بعضی از خواص و پیرا را خدا که آن
 جاحه تکمیل و ارشاد بی نوع خود گردانید و اندوین حالت هم تصرف در دنیا و او و دستغراق
 آنها بجهت کمال و سعادت مدارک آنها مایع توجه باین سمت نمیکرد و او ویسیان تحصیل کمال است
 باطنی از آنها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
 و زبان حال آنها در آن وقت بهم مترجم باین مقالات است مصرع مستقیم جان که توانی به تن
 نسوم حالتی که بعد از خشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند تاجاب ایام بعضی که تاجاب تاریکی را دور کرده و
 نیک بد اینها را با نواح اظهار جلوه گرد خواهد نمود و هر کس در نافع و مضار دوست و دشمن
 و هر و فریاق امتیاز خواهد کرد و در همین حالت است و او نامی اعمال ظهور نماید
 و بد بصورتها که گوناگون و وزن اعمال حساب نیکی و بدی و دیگر وقایع بیار و منتها
 این حالت زندگانی دیگر است که اتم و اکمل از زندگانی این جهان است استی و مستحبت
 که تصدیق کرده شود از نیست بعد از رفتن او از عالم تا بهفت روز و تصدیق از نیست نفع میکند
 او را بی خلاف میان اهل علم و ارشد و هست و در آن احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی
 از علما گفته اند که نمیرسد بهیت مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت
 می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدیق میکنند روی یا که کافر باشد فی شرح لشکوت و قال الله تعالی
 لا یكون علی الیت حسره الا من یوم الیمتة فان روحه یاتی فی داره لیتمه البتة و یظفر بل تصدیق
 لاجله بل یفرخ فری انشا به قبلت نه و به و مال و تقدیم بین در شرف فیکون هناك ذی یسکنا

الی الصلح ثم نصیرن غایبا اذا لم یذکره بشی کذا فی روضه الصدور فی زیاره القبر و ذکر کفر
 نمازی آورده بر رستیکه ارواح مؤمنین بیانشید و بر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
 و شب برات پیش درواز خانه لای خود و از بید بند هر یک از آنها با و از تخمین که اعلی و اولاد
 و اقربا به من رحمت کنید بر ما صدقه و یا دکنید ما را و فراموش نکنید مایان را و غرت ما و
 اندک حیلہ کردن ما و تنگی قبر و نعم و راز و احتیاج سخت ما لیکه نزد شماست از ان بابود اگر میدادیم
 در راه خدا سوال نکرده شدیم ما از دو شما بخورید و مینوشید و ما حساب کرد و میشویم و حساب داد
 میشویم و عذاب کرده میشویم اگر رحم نمیکند پس باز سگروندان ایشان گریه کنان و غمناک و میگویند که
 بار خدا انا امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه نا امید داشتند مایان را از دعا و صدقه و در
 ر و غده آورده که بر در خانهاست و خواستاده و میگویند آیا هست کسی که یا کند مایان را و
 رحم کند بر ما آیا هست کسی که یا کند غرت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتہی و التنتہ ان یتصدق
 ولی المیت قبل مضی اللیلۃ الاولی البشی ما یکون فان لم یجد شیاء فلیصل رکعتین یقرانی کل رکعة
 فاتحة الكتاب و آية الكرسي و سورة الکافرون عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صل علی هذه الصلوة
 و تعلم ما روت بهذا اللهم بعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یعطیه ثوابا جزیلا
 و نور و حسنة و در جنة و شفاعة و سل الشیخ ابو حفص البکیر ان الدعاء للمیت افضل ام الصدقة
 فقال اذ کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع لان منفعة الصلوة یرجع الیه خاصة و منفعة
 الصدقة یرجع الیه و الی غیره کذا فی روضه الصدور فی زیاره القبر و ذکر فی مطالب المؤمنین
 قال علیه السلام اللیلۃ الاولی عسی مرۃ علی المیت فتصدق قال و یغنی عن ان یطلب
 علی الصدقة سبعة ایام و قبل اربعین فان المیت یتشوق الی بیتی فقله فی شرح البرزخ بر آیه بان یک
 پس ازین روایات مشروعیست تصدق ایضا از اموات با حفظ تخصیص ایام ثابت و متقرر شد
 و فاتحه هر دو گان تا چهل روز و در مره جائز گردید و تقریر تعیین تاریخ سایمانه و مالانہ بپایه ثبوت
 رسید بان آنچه اکثر عوام بتاریخ چهار پانی گسترانیده حافظ را تمام شب ایستاده داشته چیز می

قوات یکسانند و وقت هیچ روح از این یکسان در فضا نیست و حدیثی است ازین رسم اجابت
پرسیده کردن باید و اصل این ساله این است که بعضی از ما این فضیلتی ثابت است بر بعضی
و دیگر اما فضیلت مکان مثل فضیلت مکه و مدینه و احوال و شرفها بر سایر مکان و مثل فضیلت بعضی
از مساجد بر بعضی دیگر که ما بین فی موضوع اما فضیلت زمان مثل فضیلت بعضی از شهور بر بعضی دیگر
قال الله تعالى ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم منها اربعة حرم حرم مكة
ومتوالية ذوالقعدة وذوالحجة ومحرم ورجب مضى الذي بين جمادى شعبان وقال صلى
عليه وسلم الا ان رجب شهر الله شعبان شهر ربي رمضان شهر أمي مثل فضیلت
بعض ایام بر بعض دیگر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام اعمل الصالح
فيهن احب الي الله من هذه الايام اثني بها عشر ذى الحجة وقال صلى الله عليه وسلم ما من
ايام احب الي الله ان يتعبن له فيها من عشر ذى الحجة تغدو صيام يوم منها الصيام
وقيام كل ليلة منها قيام ليلة القدر واهل الردى وقال صلى الله عليه وسلم صيام يوم
عاشوراء احسن على الله ان تكفرت اثنتا عشرة سنة قبله رواه مسلم وقال صلى الله عليه وسلم من احب الي
الاربعة وجبت له ليلة البراءة وليلة عرفة وليلة النحر وليلة الفطر رواه ابن عساکر
واخرج احمد والترمذي والبيهقي وابن ابى الدنيا عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقاه الله الجنة وقال صلى الله عليه
وسلم يفتح ابواب الجنة يوم الاثنين ويوم الخميس فيغفر لكل عبد الا بشره
بالله شيئا الحديث رواه مسلم وعن قتادة الانصاري رضي الله عنه قال صلى الله عليه
وسلم سئل عن صيام يوم الاثنين قال ذاك يوم ولد فيه وانزلت عليه
فيه النبوة وجاء في الحديث ما من شيء بدى يوم الا ربعا الا قد وثق يومه
امام ابو حنيفة رواه في كتابه رابعا في ايام تعليم متعلمين بموجب این حدیث بوده است که آنقدر صاحب این حدیث

وخطا مع اس شایخ و در ایام وفات ایشان از قبیل احمد بن مستبصر است باقی تفضیل یوم نبویه
تفصیل آن یوم نیز را چه روزیکه و اصل شنبه پنج غرت و طائر قدس را میدوشت و شش و شش
بروز از اخیر برکت و نوازش زیاد و تر از سایر ایام که فکر ماه من مابست من است فی ایام است
پس برین عمل هرگز طلاق حرمت و بدعت سینه نباید کرد و بر علایان آن سخت گیری نباید و
بلکه به تسبیح پیش آمدن باید و راه تیسیر سپردن روی بخاری عن انس بن مالک عن ابی بنی
صلی الله علیه و سلم قال لیس فی ذلک نفس و اول بشر و اول نفس و اول قال فانما یقتل
میسرین و لا یقتلوا معسرین ایضاً ان الذین یسیر الحشاشتی و فی زمانه بن همام بن حنیف
که یکی از اجله محدثین است میگوید و عن عائشة و ابی هریره رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا کَانَ اِذَا
اَرَادَ اَنْ یُصَلِّیَ کِیْثَ مَرَّیْ کَبَشَیْنِ عَظِیْمَیْنِ سَمِیْنَتَیْنِ اَقْرَبَیْنِ اَلْحَبِیْنِ مُوْجِبَیْنِ فِیْضِهِ
اَحَدُهُمَا عَنْ اُمِّهِمْ مِنْ شَهْدَةٍ لَهُ بِالْبَلَاغِ وَ شَهِادَةِ التَّوْحِيدِ وَ رَوَاهُ الْحَاکِمُ وَ ابْنُ شَیْبَةَ عَنْ اَبِی
رَضِیَ اللهُ عَنْهُ اَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّى یُکَبِّشُیْنِ اَنْحَ وَ کَذَلِكَ رَوَاهُ حَقَّاقٌ وَ ابُو یَعْلَى نَیْسَابُورِی
ایضاً الدار طنی فَقَدْ رَوِیْ هَذَا عَنْ عِدَّةٍ مِنْ الصَّحَابَةِ وَ اَنْتَشَرَتْ مَخْرُجُهُ وَ رَوَاهُ
الطَّبْرَانِیُّ اَنْ رَجُلًا سَأَلَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ کَانَ لِیْ اَبَوَانِ اَبْرَهُمَا حَالٌ حَیَا فَلَکِیْفَ
یَبْرَهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنْ مِنَ الْبَرِّ جَعْلُ الْمَوْتِ اَنْ تَصَلَّیَ
لَهُمَا مَعَ صَلَواتِکَ وَ اَنْ تَصُومَ لَهُمَا مَعَ صِیَامِکَ وَ رَوَاهُ اِیضاً عَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ اللهُ
عَنْهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرَّ عَلَى الْمَقَابِرِ وَ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّةٍ
تَرَاهُ جَزَاءَ اَجْرِهَا لِلْاَمْوَاتِ اَعْطِیَ مِنَ الْاَجْرِ بَعْدَ دِلَالَةِ الْمَوَاتِ وَ مَا عَنْ النَّسَائِیْ
سَأَلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ اَنَا تَصَدَّقُ عَنْ مَوْتَانَا وَ نَحْنُ عَنْهُمْ وَ نَدْعُو
عَنْهُمْ فَهَلْ یَصِلُ ذَلِکَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّهُ لَیَصِلُ إِلَیْهِمْ وَ اِنَّهُمْ لَیَفْرَحُونَ بِهِ
مِمَّا یَفْرَحُ أَحَدُکُمْ بِالطَّبِیِّ اِذَا أَهْدَى إِلَیْهِ رَأَاهُ اَبُو حَفْصٍ الصَّکَرِیُّ وَ عَنْهُ عَلَیْهِ
اِقْرَأْ عَلَى الْمَوْتِ کُمْ لَیْسَ رَوَاهُ ابُو دَاوُدَ وَ وَفَّهَذَا اَلْاَمْرَ مَا قَبْلَهُ وَ مَا فِی السَّنَةِ اِیضاً مِنْ نَحْوِهَا

من کثیر تر کنه حال الطول سیلغ القدر را لشکرک بین افکل و هو ان من جعل شیئا من الصالحات
 بغيره نفقه الله به مبلغ التواتر و کذا ما فی کتاب الله تعالی من الامر باله عا و اللواله من و با شنه
 للملائکة المؤمنین قال الله تعالی و الملائکة یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ لَیْسَ عَنْهُمْ فُسْهُونٌ
 مِنْ فِی الْاَذْنِ وَ وَرَد فون کردن چون ایزد بدن تمامه یکجا میباشد علامه روح بابدن از راه نظر
 و عنایت بحال می ماند و توجیه روح بزارین دستا نین و مستفیدین بهسولت پیشو که بسبب
 تعین مکان بدن گویا مکان روح هم تعین است و انما رین عالم از صدقات و فائده با و تلاوت
 قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن است واقع شود بهسولت نافع پیشو و کذا فی غریب
 تفسیر سوره عبس و تکثر طعام عاشور ابر عیال اما ویت ضعیفه وار و گشته که بعدد طرق هجر آن
 نقصان شده و حافظین الدین عاقی در امانی خود از طریق بتقی آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم من و سمع علی اعیاله و اهلله یوم عاشوراء و سمع الله علیه سائر سنه
 و گفته که این حدیثی است که در سنا و دش لین است نر می و لیکن حسن است برای ابن جاث مر آنرا
 طریق دیگر است که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر و ظاهر کلام بتقی در آن است که حدیث
 توسعه حسن است بر اساس غیر ابن جاث نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدد و از جماعه
 صحابه مرفوعا و گفته که این آسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون غم کرده شود بعضی به بعضی قوی
 پیدا کند کذا فی العلوا عنی محرمه و ثابت من است فی ایام است من تصنیف شیخ عبدالحی محقق
 و هلموی رحمه الله علیه استی و از کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد و الیقام من تصنیف مولانا
 محمد سلیمان افند صدیقی بدایونی ثم الکافوری جعل الجنة ثواب ثابت گردیده که رفتن بر قبور
 بعد سال بیک روز معین کرده بلکه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص
 یا دو شخص بغير هیاه اجتماعیه مردم کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار و سوادین قدر آن
 روی روایات صحیح ثابت است و در تفسیر در مشور نقل نموده که سراسال حضرت صلی الله علیه
 و سلم بر بقابر میرفتند و دعای مغفرت اهل قبور می نمودند و اینقدر ثابت است و مستحب و و هم آنکه

بیجا و جماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام افتد کنند و فائز بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان
 حاضران نمایند این قسم معمول زمانه پنجمی بعد از اعلیٰ القادریه و سلم و خافه را شیرین نموده اگر کسی زیاده
 بکند پاک نیست زیرا که درین قسم قیاس نیست بلکه فائز و اموات را حاصل میشود و شوم طور جمع شدن
 بر قیور این است که مردمان یکروزه در حسین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده و مثل روز عید
 شادمان شده بر قبه تجمع شوند و رقص و غیره سماع با قیور و دیگر بدعات ممنوعه مثل سحر و جادو
 قیور و طواف گردان قیور می نمایند این قسم حرم و ممنوع بلکه بعضی بحد کفر میرسند و نیز مولانا
 محمد روح در جواب سائلی که سوال از حوازی غریب بزرگان نموده نوشته که زیارت و تبرک بقیور جایز
 و اولاد ایشان با پرایی ثواب تلاوت قرآن و دعائے خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحب و خوب است
 با جماع علماء و تعیین و زبانی آن است که آن فکر انتقال ایشان میباشد از دارالعمل به دارالثواب
 و الا بهر دو که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلعت را لازم است که سلف خود را باین
 نوع بر و احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است که ولد صالح پدر عواله و تلاوت قرآن و احادیث
 ثواب را عبادتی موقتی قرار داد و بنی بر کمال بلاوت و قیور جیل است آری اگر کسی سجد و طواف
 و دعا بخواند فلان افعَلْ كَذَا بعمل آید البته مشابهت با عبادت الا و ان کرده باشد
 و چون چنین نیست پس چرا عمل طعن باشد و نیز مولانا میگوید در جواب سائلی که استفسار از
 مجلس محرم در ثوبه خوانی نموده افاده فرموده که در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر منعقد میشود
 مجلسی که مولود و شریف و مجلسی که شهادت حسنین اول که مردم روز عاشورا یکدیگر روز پیش
 ازین قریب چهارصد یا پانصد کس بلکه قریب هزار کس زیاد از آن فرایم می آیند و در وی میخوانند
 بعد از آن که فقیر می آید نشیند و ذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان
 بے آید و آنچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعضی حالات و بدعائی قاتل
 ایشان وارد شده نیز بیان کرده میشود و درین ضمن بعضی مرثیه باز غیر مردم یعنی جن و پری که
 حضرت ام سلمه و دیگر صحابه شنیدند و آن نیز مذکور کرده میشود و خواهم که حضرت علی

و دیگر صحابه و پیران و ولایت برقرار اند و بر روح بسیار که حضرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم میکنند مذکور میشود و بعد از آن ختم قرآن پنج آیه خوانده بر ما حاضر فاتحه نموده می آید و درین بین اگر شخصی خوش لحان سلام بخواند یا مرثیه شروع اکثر حضار مجلس این فقیر را هم به وقت و یکبار لاحق میشود اینست قدریکه بعضی می آید پس اگر این چیز باز در فقیر بهین نوع که مذکور شد جائز نمی بود اقدام بر آن اصلا نمی کرد باقیما مجلس مولود شریفین پس حالش اینست که بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول همین که مردم موافق محمول سابق فراهم شدند و در خواندن در و مشغول گشتند و تقریرت آید اولاً بعضی از احادیث فضائل حضرت صلی الله علیه و سلم مذکور میشود و بعد از آن ذکر ولادت با سعادت و بنده می از حال رضاع و علیه شریف و بعضی از آثار که درین آداب منجمله اند بعضی بیان می آید پسر بر ما حاضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن بجا حاضرین مجلس میشود و در هر حالت نوشتند که اینجاست خطبای اس مشایخ و مواجبت بزیارت قرآنی ایشان و آله و سلم فاتحه خواندن و صدقه دادن براس ایشان و اعتنائی تمام کردن بتعلیم آثار و اولاد متسلبان ایشان انتهی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رتم فرموده اند سوال بر سر قبر بزرگ در سال حج آمدن و نزار روز وفات و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امرتال غیر قارست چه حکم دارد و جواب زمان اگر چه یتال غیر قارست اما پنج بان تقدیر کرده میشود و زمان از روز و شب و ماه و سال انبیا را ثمره عافا و دوره تقریرت چون یکت و ده تمام میشود باز از سر شروع میشود و همین حساب رمضان بشهر صوم و حج بشهر ذی حجه و همچنین شهر دیگر در دوره حکم اتحاد با نظیر او دارد میشود و چنانچه در حدیث است که پیرو عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه و سلم که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و نوح فرعون و دین روز عاشورا کرده است بر یک شکرانه روزه میگردد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرمودند انا احق بمومن منکم فصار یوم عاشوراء و امو الناس بهیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بآن را و حیثت کرده بصوم روزه و شبانه فرمودند فیہ ولدت و فیہ انزل الوحي علی و فیہ هاجت

توضیح آنکه این کتاب برین یادکردن آن تائید و آن ماه رسم مردم آنجا و چون مردمان از این جهان
برجای خلعت این رسم گذشت اندر ایشانرا انتظار بسوسه ولد یک کسی دیگر از اقارب خود میباشد پس برفع
انتظار آن فائده ایست مستند بر این جوابات افادات آیات چند فائده مستنبط میشود اول آنکه رفتن
مردم بهیأت اجتماعیه و جمع شدن بر مقبور بعد سال برای زیارت بزرگان ختم قرآن کردن و فاتحه
بر شیرینی یا طعام خواندن تقسیم آن نمودن این قسم اگر چه معمول زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و
خلعای راشدین نبوده لیکن چون بطریق رسمی ندارد اگر کسی بعمل آرد پاک نیست بلکه بنا بر اشتنان فائده
برای ایضا و اموات طرفی از استیجاب و استعسان خواهد داشت و نیز از اینجا مستخرج میشود که نبودن
امر از امور غیر و زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و علفای راشدین موجب عدم جواز و کراهت و
بدعت سیئه نبونش نیست و این فائده مضی بر بیان قول امام شافعی علیه الرحمة است که فخر را امام نووی
و غیره علمای دین است دوم آنکه با وجودیکه جواز و از استیجاب اجتماع مردم بر دروغی ادا می شود
از خواندن قرآن و اطعام طعام و تقسیم شیرینی باقوال علما مستند که خودش صاحب تحفه و مولانا
شاه عبدالرحیم بجملة آنها با شبات رسید و معامله مکاشفه بهم مؤید این است که در چنین روز جماع
ارواح دوستان در عالم برنج هم میشود پس ادا و بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح است و وجه
تج ندارد و حکما و التَّصَدَّقُ بِحَبْلٍ مِنَ الْغَنِيِّ مِنَ الْمَوْلَانَا رَفِيعُ الدِّينِ و بر تصریح مولانا
مدوح متوقف نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبدالحق محدث دهلوی و غیر آن نیز بهین راه رفته اند و
حاکم اتحاد و غیره در دوزخ روز و ماه و سال و رجباریکه سابق از رساله سیوطی منقول شد نیز مستفاد
است و هرگاه از ترجیح این وجه فکر و لاوت با کرامت و در قرآن و احوال سماع حضرت علیه الصلوٰة و التحیة
و دعا عامی خیر برآید و اگر بعضی ثبوت میرسد باز عاده این تقریر مدوح و مقبول است که منسل خیر است
و معدن حسنات است تشبیه بحکم کنیا و او بنی تکلف باب جنم بر روی خود و کشادون است علما
تشبیه و احوال و افعال با فرق نساله مطلقا ممنوع شرعی نیست و الا اکثری از احوال و ینیه
که خالی از فی الجمله مشابعت نیستند جائز نباشند بلکه مراد از تشبیه ممنوع مشابعت و در امر مذموم است

و نیز منظور فاعل فعل قصد ثابت باین مثنوی باشد و اینکه گفتیم مخرج و رکتب معتمدہ است
چنانچہ در درختناز و بل باب بایفسد الصلوۃ ویکرہ فیہا ورجوز قرأت قرآن ورنماز از مصحف
مرقوم است وَجَوِّدُوا الشَّرَافِیَ بِلَا کَرَاهَةٍ وَهَآ بِهَا اللَّشْبَةُ بِأَهْلِ الْکِتَابِ إِنِ
حُصِدَ فَإِنَّ اللَّشْبَةَ بِمِثْلِ لَا یُکْرَهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ بَلْ فِی الْمَذْمُومِ وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِهِ
الَّتَشْبَةُ کَمَا فِی الْجُرَافِیِّ وَدُرْطُحًا وَی نقل عبارت بمرنمودہ و آن این است قَالَ فِی الْجَوِّزِ
أَعْلَمُ أَنَّ اللَّشْبَةَ بِأَهْلِ الْکِتَابِ لَا یُکْرَهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ فَإِنَّا نَأْکُلُ وَنَشْرَبُ
کَمَا یَفْعَلُونَ إِنَّمَا أَحْرَامُ اللَّشْبَةِ فِیْمَا كَانَ مَذْمُومًا وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِهِ اللَّشْبَةُ

فصل فی جواز الفاتحہ المرسومہ

بدانکہ بعض بیان این مدعا در صدر فصل عرس رقم ثبت یافت و مولوی رفیع الدین موصوف
و مقدمہ تخصیصات استنفادات ورج کرده اند کہ فاتحہ و طعام کہ بے شبہ از مستحبات است و تخصیص کہ
فعل تخصیص است با اختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف و علومات
اند کہ بمصالحہ خاصہ ابتدا اگر بطلو برآمدہ رفته رفته شیوخ یافته مثل کچرہ در فاتحہ امام حسین
علیہ السلام و توشہ در فاتحہ شیخ عبیدالحی گو غیر ذلک کہ صاحب تفسیر و درختناز تصریح کرده
و در جامع الاوراد نوشته اگر بر طعام فاتحہ کرده بفرقرا بدہر خواہ در حالت حیات و خواہ
بعد مرگ و اولبتہ ثواب میرسد انتہی و ترتیب فاتحہ ختم قرآن برائے ایصال ثواب بمرگان
درین جامع الاوراد بیان طور نوشته کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست
برائے فاتحہ بردارد و ثواب ختم بارواح ہر کہ بخوابد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر بخشد
انتہی و بالجملہ ہر اصدقہ مالی مانند اشیائے ماکولہ و مشروب بہر جهت نفیات و مزید ثواب صدقہ
بدنی بر اشل قرأت آیت و سورہ قرآن مجید مانند آیت اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ اِلَآیْکَ وَسُوْرَ
اخلاص و سورہ فاتحہ باورد و ضم کردن و اشیائے صدقہ را پیشانی و ردہ قبل تقسیم و خوردن
آن بر نیت ایصال ثواب بنام کس از اعیان و اموات دست بمناجات بار سے تعالیٰ

بر عای انحضرت برده شد **اللَّهُ تَقَبَّلْ هَذِهِ مِنْ كَلْبٍ كَفَرٍ** هر دو پوست بعد دعا خرساره بالیدن چنانچه این کیفیت
 در قاضی محمد رسوئیه دیا را مروج سینه خاص طریقہ انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعہ صحابی و سایر مرت اشرف است
 چنانچه در حدیث صحیح صدقہ قربانی آمد که انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل تصرفات صدقه و رسانیدن آن آبائی و بیت
 قرآن مجید خوانده و آیت **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَلَمَنْ**
وَأَيْتَ إِنْ مَلَّوْنِي وَسُكِّي وَجْهِي وَنَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و نیز انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطرف چیز صدقه اشارت فرمود
يُغْفِرُ اللَّهُ تَقَبَّلْ هَذِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ تذکره فی تیسیر الاصول شرح مشکوٰۃ
 و کتابهای انحضرت چیز صدقه و دست گرفته و عافرمودی چنانچه در شمائل تریذی آمد و عَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ إِذَا ارَادَ أَوَّلُ الثَّمَرِ جَاءُوا إِلَيْهِ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي أَمَارَاتِهِ
 و رومان جنت خیر و برکت و دعای انحضرت چیز باز قسم اطعمه پیش انسر و صلی اللہ علیہ وسلم
 سے آورنده و آن سرور برو دعا خوانده میدید و نیز انحضرت اطعمه را پیش خود طلبید و تسبیح
 نموده جنت خیر و برکت دعا خواند و میدی و بر صدق یعنی و هنده صدقه و عاخوانستی و هر که میخواست
 نوحیت خیر و برکت پیش انحضرت آورد می و دست گرفته دعا خواندی و همچنین انحضرت
 اشیائی خور و فی هر قسم پیش خود نموده و جمع ساخته برو می و عا می کردی و بر میدی چنانچه در
 مشکوٰۃ در باب المعجزات بر آیت ابو هریره آورده خلاصه منقولش اینکه عمر رضی اللہ عنہ
 گفت یا رسول الله از هر کس چیز خور و فی طلب کینده انحضرت طلب کرد چیز خور و فی را از هر یکی یک
 آور و ذرّه یعنی و از مقدار شتی و دیگری آورد و یک کف خرما و دیگری آورد و پاکر نان تاکه فراجه آمد
 بر لطف پس دعا کرد و انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بر داشتند دست و وقت مناجات و بعد از آن وقت
 از مناجات بر خرساره بالیدن ادب و سنت است فی مشکوٰۃ فی باب الدعوات عَنْ السَّائِبِ
يَزِيدُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا دَعَا فَوَقَعَ يَدَيْهِ مَسْمُومًا

وَجْهًا بِيَدِهِ يَرْوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ وَعَنْ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يَحْطِهَا حَتَّى يَنْفِخَ فِيهَا نَفْسَهُ وَرَوَاهُ الرَّمْزِيُّ وَعَنْ سُلَيْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ رَبَّكُمْ حَتَّى كَوَيْمُ لَيْسَ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَيْهِ أَنْ يَرُدَّهَا مِنْهُ رَوَاهُ الرَّمْزِيُّ وَابُو دَاوُدَ وَابِيهَقِيُّ فِي الْمَدْعُوتِ الْكَبِيرِ وَعَنْ مَالِكِ بْنِ أَبِي سَائِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ بِطُوبَى أَكْفَلَكُمْ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِظُهُورِهَا وَفِي رِوَايَةٍ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَلُوا بِطُوبَى أَكْفَلَكُمْ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِظُهُورِهَا فَإِذَا أَقْبَحْتُمْ فَاسْأَلُوا بِهَا وَجْهَكُمْ وَرَوَاهُ ابُو دَاوُدَ وَابِيهَقِيُّ وَالْحَاوِثِيُّ فِي الْمَشْكُوتِ فِي كِتَابِ الْمَدْعُوتِ تَبَيَّنَ بَيَانُ ثَابِتِ شَيْءٍ صَدَقَ مَا يَشِيرُ بِهِ وَجْهِي سَائِغَةً قَبْلَ خُورُونِ تَقْسِيمِ بَرَكَةِ مُرِيدِ ثَوَابِ وَبَرَكَةِ بَرُورِي وَخَافُورِي وَبَيِّنَاتِ ثَوَابِ كِبَرِي الْأَهْوَاتِ وَبَيِّنَاتِ عَيْنِ سَمْتِ مَعْلَى تَبَيَّنَ سُرُورِ آتَمِ وَتَارِكِ سَمْتِ بَرُورِي سَمْتِ خُورُونِ بَرُورِي قَسَمِ صَدَقَ غَايَا وَتَقَرَّرَ بِرُورِي دُرُورِي كَذَلِكَ فِي زِيَارَةِ الْأَنْصَارِ وَتَقَرَّرَ

فصل فی زیارت القبور

بر آنکه در صدر باب استمداد بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن رتتم ثبت یافت باقی مانع بیان اواب زیارت و سلام بر اهل قبور و آنچه خوانده شود وقت زیارت از آیات و سوره قرآن و غیر آن از ادعیه پس از جمله آداب زیارت است که روستی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند قبر را بدست و بوسه دهد و انرا و منحنی نشود و روی بنجا که نماز که این عادت نصاریست و واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب هر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد و بلیغ است و زیارت کنندگان خود را با نذر آنکه ادب ایشان و در بعض روایات نیت بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آمده است که در فی شرح المشکوات للشیخ و در مطالب المؤمنین نوشته است و لا باس بتقبیل قبر والدیه الخ و فی دستور القضاء من الملقط و ان کان

قرعید صالح و یکم که آن لطیف حوله ثلث مراتب فعل ذلک کذا فی خزانه الرویات و ذوالالبیاء
و وسیله القلوب و در مطالب و محاکم الطالبین نوشته اما طوان گور صالح سه بار رویت
استی و مسند تقییل و وضه الاولیا بالتفصیل در قول الجلیل ثبت رتم پذیرفته شرح و تفصیل
غیر حج الیه اما سلام کروین برابر قبول پس در لفظ آن اختلاف روایات است فقی بعضی روایات
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا أَنْشَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِأَحَقِّمْ
نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَاقِبَةَ دَوَاهُ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ مَنْ فِي بَعْضِ الْأُمَمِ مَرَّ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقُبُورِ الْمَدِينَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِأَلَا تَتَرَوْنَ أَلَا التَّيْمَنَةُ
لَعَنَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَرَدَّهَا فِي الْمَشْكُوتِ غَيْرُهُ ذَلِكَ مِنْ الْأَحَادِيثِ مَا خَوَّنَ مِنْ حِزْبِي قَبُولُ
زیارت پس بدانکه قرات قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابوحنیفه و نزد محمد رحم مکروه نیست
و صدر الشیعه که یکی از مشایخ خنیفه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است شیخ امام محمد
بن الفضل گفته که مکروه قرات قرآن بهرست اما مخالفت اباباس بهرست اگر چه ختم کند و از
شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الذی بلند یابست و فرقی نیست در میان هر
و مخالفت و در ظاهر روایت از جهت ورود و اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن
سعد که مستحب است نزد زیارت قبر بخواند سوره اخلاص هفت بار و بهر بخش قراب انرا بر آن
است واضح آن است که میرسد بسبت و در بعضی روایات آمده که بخواند ایستاده یا زده بار
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بعد از آن بنشیند که فی فم الح مشکواه للشیخ و فی مطالب المؤمنین و
حکمی عن ابی بکر بن سعد انه قال المستحب عند زیارة قراة سوره اخلاص سبع قرات فانه یغنی
آن من قرا سبع قرات آن کان ذلک لیت غیر مغفور یعفر له وان کان مغفوراً غیر لهذا القاری
و در باب ثوابه لیت کذا فی استحسان الحیط و فی الدر المنثور و فی الحدیث مَنْ قَرَأَ الْأَخْلَاصَ

أَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ وَهَبَ أَجْرَهَا لِلْأَمْوَاتِ أَعْطِي مَنِ الْأَجْرُ بَعْدَهُ وَالْأَمْوَاتِ
 إِنَّهُمْ قَوْلُهُ مَنْ قَرَأَ الْإِخْلَاصَ ظَاهِرُهُ وَإِنْ لَمْ يَمِمْ بِالْأَمْوَاتِ كَانَ فِي بَيْتِهِ عَطَاوِي
 وَيُقَرَأُ سُورَةُ يَسِينَ وَفِيهَا رَابِعًا وَدَمِنْ دَخَلَ الْمَقَابِرَ فَقَرَأَ سُورَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 عَنْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكَانَ لَهُ بَعْدَهُ وَمِنْ فِيهَا حَسَنَاتٌ بَعْدَ رُؤْيَى عَنْ النَّبِيِّ خَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَرَأَ الْمُوْثِقَ
 آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَجَعَلَ ثَوَابَهَا لِأَهْلِ الْقُبُورِ أَدْخَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ قَبْرِ مِنْ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ نُورًا وَسَمِعَ عَلَيْهِمْ مَضَاجِعَهُمْ وَأَعْطَى اللَّهُ لِلْقَادِي ثَوَابَ سِتِّينَ نَبِيًّا
 وَرَفَعَ لَهُ بِكُلِّ مَيِّتٍ دَرَجَةً وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ مَيِّتٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ذَكَرَهُ الْقُرْطُبِيُّ
 فِي تَذَكُّرِهِ وَنَقَلَهُ امِيرُ غَنِي فِي شَرْحِ صَلَوةِ ابْنِ شَيْشٍ فَقَالَ وَظَاهِرُهُ وَلَوْ كَانَ فِي بَيْتِهِ وَفَضْلُ حَوْلَانَا
 لَا يَحْضُرُهُ طَاعِدِي وَكَهْنِي إِنْ وَاحِدَةً مِنَ السَّلَفِ كَانَ إِذَا أَمَرَ عَلَى الْمَقْبَرَةِ يَقُولُ اللَّهُمَّ
 أَنْتَ خَشَّاهُمْ وَأَمِنْ رُوحَتِهِمْ وَأَرْحَمْ عُزْبَتَهُمْ وَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَتَقَبَّلْ حَسَنَاتِهِمْ
 فَمَرَّ عَلَيْهِمْ يَوْمًا وَنَسِيَ هَذَا الدُّعَاءَ فَوَازَى مِنْ لَيْلَتِهِ أَنْ أَهْلَ الْقُبُورِ قَالُوا نَسِينَا بَعْدَهُ
 وَنَحْنُ نَسْتَأْنِسُ بِهِ فَأَوْجِبْ عَلَيَّ نَفْسَهُ إِنْ يَأْتِيهِمْ كُلُّ يَوْمٍ وَيَدْعُو لَهُمْ
 كَذَا فِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفِي مَارَاتِ رُوزِ جَمْعِهِ فَاضْلَمَتْ أَرْزُوزِ بَابِ وَبِغَيْرِ خُصُوصٍ وَأَوَّلُ رُوزِ
 جَمْعِهِ وَهَمِينَ سِتِّ سَعَارِفٍ وَحَرَمِينَ شَرِيفِينَ نَادَوْهَا اللَّهُ تَعَالَى وَتَشْرِيفًا بِرُوحَانِ عَيْنِ وَأَوَّلُ
 رُوزِ جَمْعِهِ بِمَجْلَاوِ بَقِيْعٍ بِرَأْسِ زِيَارَتِ وَدُرُودِيَّاتِ آمَدِهِ هَسْتِ كِهْ دَاوُدِ شُودِ بَرَامِي مَبِيتِ وَرِ
 رُوزِ جَمْعِهِ عِلْمِ وَادِرِ كِهْ بَشِيرَتِ زَانِجِ وَادَوْدِ شُودِ وَرُوزِ نَامِي وَبِغَيْرِ بَابِ نَكِهْ بَشِيرَتِ زَانِجِ رُوزِ بَشِيرَتِ
 وَرُوزِ نَامِي وَبِغَيْرِ وَنَظْمِ شُودِ وَرُوزِ نَامِي وَرُوزِ نَامِي وَرُوزِ نَامِي وَرُوزِ نَامِي وَرُوزِ نَامِي وَرُوزِ نَامِي
 كِهْ وَرَانِ نَقْلِ سَيِّدِ أَصْلِي حِمْمِ نَدَارِ وَكَذَا فِي شَرْحِ الشُّكُوفَةِ الشَّيْخِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ يَرْفَعُ الْحَمْدَ
 إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ زَادَ قَبْرَ الْبُؤْسِ وَوَلَدَ هَمًّا فِي كُلِّ جَمْعَةٍ غُفِرَ لَهُ
 وَكَتَبَ بِنِ ارْتِدَائِهِ الْبَيْعَةِ فِي شُعْبِ الْإِيمَانِ فَسَلَّمَ وَكَلَّمَ وَهُوَ أَمْسَتْ بِسَبْعِ كِهْ بَابِ تَجْمُودِ رُبْعِ ضُرُوتِ

الذانی شرح المشکوٰۃ فی شرح و مکره است نشستن بر قبور عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجلس احدکم علی حجرة ف تحرق ثیابه فتخلص الی جلدہ خیر لہ من ان یجلس علی قبر رواہ مسلم وعن عمر بن حزم قال رأی النبی صلی الله علیه وسلم متکماً علی قبر فقال تؤذ صاحب هذا القبر او لا تؤذہ رواہ احمد ورنقادی عالمکیہ از تبیین نقل کرده و بیکوہ ان یبني علی القبر او یقعدا ویناظر علیہ یوطأ علیہ و یقف فی حاجۃ الا انسان من بول او غائط الخ بآیة ان حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدائی کرو بود و از زیارت قبور و در آخر نصحت کرده و فرمود بودم من کہ نمی میکروم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را کہ آن باعث بنی رنجبتی در دنیا و یاد و مہندہ است آخرت را و این سردان راست اما زمان را بعض گویند کہ باقی است بر نمی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناہ صلی الله علیه وسلم و ورا حادیت لغت واقع شدہ بر زمانیکہ بزیارت قبور برآیند و بعض برآنند کہ این منع و لغت در اول بود بعد از زحمت زمان نیز داخل اندر و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت بزع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمده است کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ماورنحو آمد و بگریست و دیگر آن را نیز بگریه و تراورد و فرمود طلب آمرزش کردم ماورنحو انون ندادند و طلب زیارت کردم و ماورن شد و فرمود کہ زیارت کنید قبور را کہ مذکور است و گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ زندہ گردانید ماور و پدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پیل کایان آورند بوس پیلندان ہمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفتہ کہ قصہ زیارت و منع از متغفر پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکہ بر جمیع آبائی و می صلی الله علیه وسلم تا دم علیہ السلام ذکرہ اشخ فی شدت سفر السعادت و مثله فی شرح المشکوٰۃ ہتی

بدانکه در مساله بنا بر نحوه کردن بر تفریق اختلاف علمای استثنای العالمیه و لا یجیص القبر و مکره آن در بنی
 علی تقبر الخ و فی الدر المنثور و لا یجیص و لا یطین و لا یرفع علیه بنا و قیل لایاس به و هو الخ و لکنانی
 که اینست السرجیه الخ و فی الطحاوی و شیخی تفسیر الجواز علی هذا القول بما اذا کان من غیر طحال غیر
 یقصد به الزنیة و التفاضل و الاطلاقیه فی الحرمة کما یفعل الآن من بناء الاحبار الرخام المذنبه و فی
 الشر بنیایته عن البرهان یحرم البناء علیه للزنیة و یکره لاحکام بعد الدفن الالدفن فی مکان نبی
 قبله و یعلم القبر بعلامته انما هو السعوی انتهى و اذا خربت القبور فلا یاس بتطینها تا مآثر غایبه و هو الاصح
 و علیه الفتوی جواهر الاطلاق ذکره فی العالمیه پس از عبارت درخت ثنابت شد که تجسیص قبر
 مستی نچته کردن آن و تطین آن و بروی بنا بلند کردن بقبول بعض لایاس بهست و همین قول
 مختارست و آنچه شیخ عبدالحی محقق دهاوی در شرح سفر السعادت نوشته مویده مختار صاحب ذکر
 مختارست و آن حق است و نص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکه آنچه مصنف ذکر کرده
 حق است و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفاء راشدین
 و صحابه همین بود و لیکن بعد از ان این تکلیفات در مقام برپدا شد و منافات و مباحات بدن
 راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصاد نظر عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد
 و مقام بر مشایخ و عظمای دیده چیز با از و در زمان انجا است و شوکت اهل اسلام و از باب
 صلح پیدا آید خصوصاً در دیار هندوستان که اعدای دین از هنو و کفار بسیار اند و ترویج
 و اعلامی شان این مقامات باعث رعب انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اشخاص که در زمان
 سلف از مکر و بات بوده در آخر زمان از مستحبات گشته و اگر جهال و عوام چیزه کنند تعین کبر و جاح
 بزرگان از ان اضی نخواهد بود و وساحت کمال و دیانت ایشان منزه است از ان و دفن در جوار
 قبور صالح و حضور و شهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفاست انتهى
 قد استتب تالیف الکتاب بعون الملائک الوهاب افتتح الشجره و اسماء و اسلام
 الکرام رضی الله تعالی عنهم و رضوا عند الله العالمین خالق الاولین و الاخرین

بحق سيده المرسلين امتنا على خير حبيبك الاحمد بن العجتي ومحمد بن المصطفى
صلوات الله عليه واله وسلم وعلى حب محبوبك الحضرة الغوث الاعظم قطب العالم
محمد بن الشيبه اما بالطريقة بتقدي الحقيقه الهاشميه الى المعرفه سيد الاولياء
انائب شايه الانبياء الذي تقي عن مقامه وراء الى مقامه الاخر ميدان محي الدين
سيد عبد القادر الجيلاني البغدادي الحسيني الحسيني علي نبينا وعليه الصلوة
والسلام واحسننا على الملة المحمدية وحب الحضرة الغوثية بتوسل حضرات
المشايخ القادريه العاليه امين ثم انين علي عبد القادر شمس القادري عن مرسل
القادري المتخلص بعاصي تلقن عن ابيه وشيخه سيد مولا قطب الوقت
الغوث في المرتبة عالم العلم العقل والنقل سيد شاه مظهر علي القادري البغدادي
اصلاً والميدان في مولى الذي استفاض بالفيض الروحي من الحضرة الغوثية
وجازة ابوه ببيعه كل واحد من ابواب الطوائف الاربعة القادريه والچشتيه
والنقشبندية والسهروردية وتلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه طيفل علي
القادري الذي استفاض بالفيض الروحي والچشم من عمره سيد شاه ذا كرم
القادري ومن ابن عمر سيد شاه غلام حسين القادري وتلقن عن ابيه
وشيخه سيد شاه روشن علي القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولا
سيد القادري عن مرسل شاه عبد الله الجيلاني القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد
مولا عن مرسل عشق الله القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولا نا هادي الله القا
تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولا نا احمد القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
عبد الجليل القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه ابراهيم القادري تلقن عن
ابيه وشيخه سيد شاه شرف الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
احمد الثاني القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه واسم الدين القادري

تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه علاء الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه
 سيبه شاه بدر الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه شهاب الدين
 القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه احمد الثالث القادري تلقن عن
 وشيخه قاضي القضاة مولانا سيبه شاه شمس الدين شيخ ابي صالح نصير القادري
 تلقن عن ابيه وشيخه الحافظ ومولانا تاجر الدين غوث الافاق سيبه شاه
 ابي بكر عبد الوثاق القادري تلقن عن ابيه وشيخه امام الشريعة والطريقه
 والحقيقة والمعرفه تالک سر قاب اولياء الله تعالى حضرت محبوب سبحان قطب ديار
 سيبه محي الدين شيخ عبد القادر الجيلاني الحسيني الحسيني علي نبينا وعليه
 الصلوة والسلام تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه ابي صالح موسى تلقن عن
 وشيخه سيبه شاه عبد الله جلي تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه يحيى زاهد تلقن
 عن ابيه وشيخه سيبه شاه محمد تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه داود تلقن عن ابيه
 وشيخه سيبه شاه موسى ثاني تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه عبد الله ثاني
 تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه موسى الجون تلقن عن ابيه وشيخه سيبه شاه
 عبد الله محض تلقن عن ابيه وشيخه امير المؤمنين حضرت امام حسن الملقب
 تلقن عن ابيه ابيه وشيخه امير المؤمنين حضرت امام حسن عليه السلام تلقن عن
 وشيخه حضرت امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب كرم الله وجهه تلقن
 عن ابن عمر سيبه المرسلين خاتم النبيين اسمعيل عجمي محمد مصطفی صلی الله علیه
 وعلى آله واصحابه ودرياته واولياء امته الى يوم التناد تمت الشجرة القادرية

جنات قومی کہ دید حق بود ویدارشان	خواب شد و در شهود سر غیب برارشان
جمله در کف فنا از هستی خود خفت نه	لیکه پندارند خواب آلودگان بیدارشان
گرچه اندرین خورشید جمال خود بگل	مشرق و مغرب گرفته بر توانوارشان

این بود ساعت بساعت سر تنغفارشان	از خدا شود ایند تفرقات خود و در ذات او
شسته نقش حرف غیر از صفی پندارشان	وینجه باران عرفان از صاحب مکرمت
ز نقش شوق نیت گرمی باز ارشان	هر یکی را با خود از سودا و دل بازارها
صد کشایه اش از دور و صد پستی از دیوارشان	یکدم از طرف در و دیوارشان نشین است
ای خدا چه بود که جامی را کنی در کارشان	کارشان جز نفعی ذات و وصف و فعل خویش است

حاکم در بیان شواهد اثبات تنظیم ماثر قدم شریف حضرت سرور الانبیا سلطان الاصفیا روح الارواح و عالم شیع حضرت آدم شفیع المذنبین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم منتقول انبیته ائمه و ائمه عالم علم عقلی و نقلی و ائمه را و حسی و جسمی عاشق انبی مولوی احسان علی الخفی القادری السالاری مرشد آبادی که بنده مت بیض درجت مرشد ارشد خود پیر و تسکیر غوث و قوت قطب و درجت خلاصه اولیای متقدمین زبده اصنیای متاخرین اجداد و اولاد غوث الثقلین اکرم احفاد سید الکونین نظر امرا رحنی و جلی غوث ازلی مولانا مولوی سید شاه مهر علی القادری البیلا فی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه و عن جمیع الاولیاء و الصالحین بمعرض تحریر آورده بودند اینک

قبله جان جهان هادی دوران مرشد کامل و دلهای رنگ انوده را عیقل حلال مشکلات و کشف معضلات الانزال طلال اقدار کم علی سائنا و عیننا بقصد بجا و رسی شرائط علایمی بعرض غلامان محلی میر سائند که و رو و شرف مورد و کرامت نامه ملازمان معالی بنام این ذره خاک کپا که غلام علایمان اعلی سبب عزت و افتخار گردید و تارک فقر و اعتبارم را بفقیر خاک رسانید خداوند تعالی مقربان جناب عالی را بیا و بندگان و ورا قضا و ده همواره بر چار پالش کرامت و افاضت صحیح و سالم و اراد و علی الفور علی خلاف عادت محبوه و اطوار مقررده باز دولت اشم قدم مبارک جناب مقدس در بهمان ارزانی فرمایا و غلام ابدی اتمی بنده زاوه بابا میان ابو طاهر سالمه الله تعالی و شفا ده از هیچ عید انصافی تا این زمان که عرصه نبست و درست بروض عارضه سوله قضی و نفع

و هیچ شک و هزل بدین وجهی نیست غذا بتلا بود و اندوخته در حال بس موصوف حال همه اترو و لهاس
 مانند گمان محض مشوش و مکتب است امیدوارم که براسه میان موصوف آنچه که مرض نفخ و ورس شکم
 ایشانرا که بجز و خوردن طعام حادث میشود و دفع و هزل و از نوری بدن و بی رغبتی غذا را مانع شود
 عنایت فرمودن و نیز در نیاب توجه خاص برین بنده متقداری بمنزول و مشتق مرضی گردد
 مرشد نادر باب جو از وجوب تغذیم نقش قدم مشرف و مکرم بناب رسولنا صلی الله علیه و سلم آنچه
 که از مشرف مطالعه کتب متقیین که جامع شریعت و طریقت اند و تأییدات روحانی و قویات
 کثافی آن آسان تحقیقات و ثبوت تدریقات این غلام ابدی را حسب استعداد ناقص حاصل
 شده عرض میکنم بیکه که بر صراط حق و جاوه راست ثابت قدم است قدم در راه انکار این
 مسائل نمیتواند و نیز بر این نقش نقش قدم که هم جنبه است که اگر ذره در مراعات تغذیم و احباب
 آنجناب و سنتبات آنجناب صلی الله علیه و سلم از کسے خور می نمود و باید بر آنیه این
 بی ادبی موجب جفا اعمال و سلب ایمان او گردد و ایضا با الله تهنه خلاصه تحقیق این مساله بنی
 بر چند مقدمات است اول آنکه نقش و اثر یکدیگر بجز نسبت و رنس الیهم این نسبت و
 انتمنا جامع بود یعنی آن نقش اثر یا خروج فرد آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تخت و حجر و غیر آن وجود
 گیر و چنانچه اجماعی بر قدم شریف آن سرور بود که در اجزاء صلبه مثل موم فرو میرفت یا از در آمدن آن
 چیز بر سطوح انواع منطبع گرد و یا کسی آن نقش ابر طبق سماع اخبار که مفید یقین باشد مثل اخبار
 صحاح یا احسان بر قرطیس یا غیره مرقم ساخته باشد ثانی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش
 و اثر با و منسوب است ثابت و متحقق باشد ثالث آنکه شرافت اشیا مستلزم شرافت آثار و نقوش
 آن اشیا بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه و سلم چنانچه ندکوست بذب القلوب و باب
 زیارت روضه مطهره و مشرقه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و ابار
 و اماکن و سایر آثار رسیده الانبیا صلی الله علیه و سلم غیبت شمار و پس بر نقشیکه در آن سخن میرود
 اگر مطابق نفس الامر است چسب شقوق فصحاء تقدیر ادبی یعنی یا اثر قدم شریف است یا کسی آنرا

مطابق علیه شریف که از صحاح یا احسان بیایه ثبوت رسیده است هر قسم ساخته است البته تعظیم
 و اکرام آن واجب است و امانت و استخفاف آن حرام زیرا چه جمیع اعضای شریفه و مجاورات
 آن مثل لباس و یخیه و شتر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و غیره واجب تعظیم لازم است
 اند و امانت و استخفاف آن کفرست کافی الذی ازیه من صغر شعر النبی علیه السلام استخفاف
 و اهانت فکفر لا خلاف فیہ کذا فی الشفاء لقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی
 او عابه او لحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصله
 من خصاله فهو کافر لا یقبل توبته بمرگاه غطت و شرافت اعضای شریفه آنجناب از کتب
 معتبره ثابت و استخفاف و امانت آن موجب کفر گردد و پس بطور صحت مقدمه ثانیه ثابت
 بقضای مقدمه ثانیه که اسلام و تلازم است چگونه شرافت و فضیلت آثار و نقوش
 آن همه اعضا واجب التکریم لازم خواهد آمد زیرا چه تعظیم آثار آن سرور و تبرک بنقوش
 بعضی اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بحدیث منوره موجود و زیارتگاه
 مردم نزدیک و دور اند ثابت کافی جذ بالقلوب المذکور للشیخ
اله هلی رحمه در باب نهم در ذکر مسجد نبی ظفر سطر میگوید که در حیره که در جانب قبله
 این مسجد سنگهاست که بروی آنهاست میگویند که آن اثر حاضر بقدر آنحضرت است و بزرگ
 مانند اثر مرفی و اتع است گویند که آن حضرت بروی یکیه فرموده و مرفی مبارک بروی نهاده و
 بر سنگ دیگر آثار اصابع است و مردم همه اینها تبرک بجویند و همچنین تعظیم و تکریم جمیع آثار و مقتضیات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل زیارت آثار سبزه متبرکه که بخوبی و زیارت نقش حاضر بقدر آنحضرت مرفی
 مبارک و اصابع مقدس که بحدیث شریفه ماثور و مشهور اند و تعظیم و تقبیل حجره شایای مبارک
 آن سرور را همین عمارت جلیل احدیاس کرده و آنرا بقرب جلیل مذکور اند و چون قبه که مشهور
 بقبه الشانیاست بدیواری نشانیده اند و همچنین زیارت حجر متبرکه که بحدیث شریفه آنحضرت و اثر مرفی
 مبارک و آن نیز موجود است و حجر متبرکه که با آنحضرت کلام کرده و این سرور و بکره تعظیم موجود

مشهور اند پیش از این حرمین الشریفین را دو عالم شرف از علما و زهاد و قدما و حدیثا از جهان
 کتاب و کتب مناسک مذاهب اربعه حقه ثابت و متواتر است زیرا چه شرافت و فضیلت
 اشیا گاهی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجی آن میباشد مثل شرافت حضرت
 انبیا و اعضاء شریفه آنها علیهم السلام و گاهی باعتبار امر خارج که بان اشیا مجاور بوده میباشد
 چون فضل و شرف و مناسبات و آثار آنها مثل شرافت ابار سبعه بنویه و اشعار متبرکه که مصطفی
 و آثار محمدیه چون تمثال نعلین و تمثال قدین آن نبی الحرمین و سید الکونین زیرا چه فضیلتیکه درین
 آثار یعنی بهر فعلین و اشعار است ذاتی نیست از برای آنکه نفس بریت و نعلیت و شعریت
 که قدر مشترک در سایر ابار و افعال و اشعار است اگر نشناختنست این همه فضیلت و احوال پس
 تخصیص این ابار و افعال و اشعار به تعظیم و تجلیل چه معنی دارد بلکه این فضیلت آنرا از تافاهی
 نسبت الیه اعنی آنحضرت که اینها شرف و شهود و مجاورت آن سرور صلی الله علیه و سلم مشرف شده است
 حاصل گشته و این همه مذکورات خلاصه تفصیل مقدمه ثالثه است و دلیل اثبات مقدمه ثالثه
 انچه که در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوة للشیخ المحقق الدیلموی
 علیه الرحمة مذکور است بوده است و آن اینست و بعضی علما تمثال نعل شریف
 را در تالیفات جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان ساخته و در مواهب لدنیه بحر بیان
 برای دفع و جمع بنهادن آن تمثال در موضع و جمع و حصول امان از بغی بغا و غلبه و حر از شر شیطان
 مار و دوش و هر حاسد ذکر کرده و قصائد در مدح آن و بیان فضائل
 آن انشاء نموده اند فی المثل ارج پس درین وقت لازم و واضح است که صور مطلوب
 بر لوح ثبوت بحال و ضاحت مانند قدم شریف بر امجار صلیبه نقش کا لکچر گشت زیرا چه هرگاه اینها
 فیض ترجمان صاحب مدارج که رئیس محدثین زمان و مستند علمای وقت اند و تالیفات بعضی اکابر
 علما که مراد از آن امام جلال الدین سیوطی علیه الرحمة اند فضل و شرف و نفع نقش نعلین شریف که انهمه
 برکات آنرا از مجاورت و مساس قدم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حاصل گشته اند و اثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت تشریف عین قدم شریف را چه پرسیدی نیست و اگر نقش مذکور
 سلطان نفس الامر نباشد بلکه آنرا کسی به تخیل تخمین خود بر کاغذی یا سنگی مرصع ساخته نام قدم مبارک
 آن قدم صدق صلی الله علیه و سلم که سرپای پاگان زیر قدم او باد بران نموده باشد پس برین تقدیر نیز
 که بران قطعی تعظیم و اجلال این قسم نقش از کتب معتبره ثابت نیست نفی تعظیم و اجلال و استحقاق
 آن لازم نمی باشد از راه ادب که در اینجا فوق الامرست گو در جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی
 بر رعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آورد از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم
 امید چنان ارم که این تعظیم و اجلال آن کس از درجہ سلامت و جاده استقامت بیرون بخوابد و بلکه
 وقوع آن که از غلبه سلطان محبت و سطوت حاکم ادب شسته است متضمن انواع خیر و نعمت و از وصمت شمر
 خواهد بود و هر جا که نام او را پیش قدم ادب آن پیوسته و از تحقیق این آن گره از کار نتوان شود عاشقان
 چه کار با تحقیق + و مضمون این در عاز کلمات طیبات حضرت صوفیه علیم الرحمن
 بخوبی ثابت میتوان شد چنانچه مولانا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمة که هم مقتدای علمای
 شریعت و مستند عرفای حقیقت اند بکلمات رشحات خود که متداول در معتبر عند الفریقین
 ارشاد فرموده که اگر صورت بزرگ بر دیواری کشیده باشند و پایی آن دیوار بر ادب میباشد
 پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا که بزرگی همه بزرگان بطغیل خاک پای اوست صلی الله علیه
 و سلم چگونه سر رشته ادب از دست داده شود در کتب النفس ایها الاصحاب طریقی العشق
 کلمات ادب + اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْهَفْوَةِ وَالْغَفْلَةِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِينَ وَ وَفَّقْنَا
 لَا تَبَاعِدْهُ وَ اَلْقِیَا مَرَادِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم و ارشاد یافته که عن که از حرف جاریست
 برای چه معنی موضوعست در غایت که جمله آن عن باشد چه معنی دارد مرشدنا حرف عن موضوع
 است برای بعد و مجاوزة و این معنی بسطه طور تبصیر میتوان آمد یکی بزوال یک شی از شی دیگر چون
 اَدِیْتُ الدَّيْنَ عَنْهُ اِی زایل کردم دین را که شی اولست از وی که شی ثانیست سوم
 بالحاظ صورت اولی صول آن شی را بشی ثالث اعتبار کرده شود چون دَمِیْتُ الشَّجَرَةَ

اشبات الاعتقاد والسماع

مولوی انجمن سجادہ نشین شاہ سلیمان	مولوی نصیر بخش سکنہ مکھران	عبد الشکور خیر آبادی	مولوی محمد مہاری	عبد الوہاب
امام الدین بہوری	عبد الرحمن خیر پوری	ابوالحسن	مولوی شرف اہروی	سلطان محمد حسین عبدالرحمن کلوری
محمد اکرم سکنہ جیلی دان	غلام نیر الدین سکنہ جیلی دان	محمد ذوالفقار سکنہ قریہ محمد عظیم	۲۲	انکارا مکان رویتہ احمد تعالیٰ مطلقاً اعتزال ستہ مرجع و اکثر تالی بجواز انرا وقت و مکان مکان رویتہ ستہ دروینا پیر علی ستہ از معنی مکان و نیز اعتزال بروی خود سکنہ دان محمد الامکان فی الدینا یستلزم نفی فی الآخرۃ و احمد اعلم بانصواب
مولوی عبدالرحمن سکنہ کوٹہ قاسم نشین	محمد مولوی عثمان سکنہ لولیا نواحی بہاول پور	مولوی خدایت بخش بن مولوی عبد احمد ملتانی	۲۳	مولوی عبدالرحمن سکنہ دہلی علاقہ بیکانیر
صالح محمد ملتانی	خافظہ جان محمد ملتانی	غلام بیس ملتانی	۲۴	مولوی محمد عمر تونسوی
محمد حسین پشوری	شمس الدین سکنہ دائرہ دین پٹانہ	عبد الرحمن تونسوی	۲۵	قاضی محمد حسین سکنہ دائرہ دین پٹانہ
شہ عالم	در شرح عقاید عصفری	شیخ جلال الدین مولانی الحنفی نوشتہ	۲۶	۲۷

عَنِ الْقَوْنِ اِی زانلی ساختم تیرا که شراول است از کسان که شترانی است بوصول آن بسو
 صید که شتر ثالث است سوم بوصول چیزی فقط بطرف شترانی بلا لحاظ صورت اول عنی زوال
 آن شراول چون اخذت عنه الیه اِی علم از وی بخود رسانیدم بی آنکه علمم کور از معلم زوال
 شود و وقتیکه حرف مذکور صله لفظ رغبت که بمعنی خواهانی کردن است واقع شود معنی ماخذ
 آن لفظ را سلب و زایل کند چون رَغِبَ زَيْدٌ عَنْهُ اِی زان رغبتۀ عنه کما فی الصراح رغبت
 عنه اِی تحریر و زهدت فیهِ وَالزَّهْدُ هُوَ ضِدُّ الرَّغْبَةِ و همچنین است حال لفظ
 اشتغال پس معنی حدیث شریف اِنَّ رَغِبَ عَنْ سُتَيْفٍ فَلَيْسَ مِنِّي اِی عَنِ اِزَالِ و اَسْلَاب
 و عِبْثَةٍ عَنْ سُتَيْفٍ فَلَيْسَ مِنِّي باشد باقی حالات این بنده ابدی زبانی حامل عریفه بلا واضح
 غلامان معلی خواهد شد و هر چه از تعویذات و غیره غایت شود بدست همین کس غایت فرمودن فرمودن خواهد بود

نقل النقل استقنای بنیاب کی مع مواهیر می

بسم الله الرحمن الرحیم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین در حق امکان و جواز روتیه الله تعالی بچشم سحر و طاعت
 بیداری مرا و لیا و همه را جائز است یا نه پس اگر جائز است منکر آن کدام منیب دارد چنانچه در بعضی
 و تفسیر بیضاوی و ملکک و آیهی وحی و جواهر و نیایح و غیره امکان و جواز آن نوشته است
 و منکر آیه منکر نوشته پس نزد علمای اهل سنت و جماعت منکر و بیایحی تعالی را در دنیا معتزله باید
 یانی و هر که قائلین جواز و امکان روتیه الله سبحانه البصر فی الدنیا را کافر گوید بموجب عقیده اهل سنت
 و جماعت آن کفر بر عهد کنند یانی با عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین افشارانی این است
 در روتیه الله تعالی یعنی الاکتشاف التام بالبصر و بموجب معنی اثبات لشیء کما هو بحسب البصر المجرى جائز
 فی العقل واجبة بالنقل الم و هذا مشعر امکان الروتیه فی الدنیا الم والا احتمالات فی الوقوف لیس الاکتشاف
 اما در تفسیر زاهدی در معنی آیه کنن نوسن لک حتی نری الم جبره نوشته عبارت و الآیه روتیه علی المعترف
 که ایشان در نفی روتیه بدین آیه حجت کنند و گویند اول الدلائل علی نفی الروتیه

فی الدنیا والاخره بنده الایة الخ جواب گویم ایشان را صاعقه نه بخوابستن ویدارید بلکه بکفر ایشان رسیده
که ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت بکذا فی المدارک فی معنی بنده الایة المذكورة ایضا فیه اسے
در زبانی در معنی آیت قوله تعالی رب ارنی انظر الیک نوشته عبارتہ قال بعض العلماء و تہ اللہ تعالی
فی الدنیاسن المحالات لاسن المحاکوت ہذا خطا لان موسی سئل الروتہ فی الدنیا فلو كانت الروتہ
فی الدنیاسن المحالات لکان موسی مع انہ کلیم بہ وجیبہ وعبده سائلا من اللہ تعالی شیئا محالاً
ولا تظن بہ ذلک ولا یبہن من الانبیاء الخ قدل انہ جائز ان یرى فی الدنیا الایة و معنی آیت مذکور
نوشته عبداللہ ابن عمر وروایف گاہ البتادہ بود امیر المومنین عثمان بن عفان بر و گذشت
و سلام کرد و جوابش نداد و عثمان شکایت او نزد امیر المومنین عمر کرد کہ ایستہ سلام کردم و جوابم نداد
حضرت عمر بہ پسر خود عتاب کرد و فرمود تو فضل عثمان را هنوز ندانستی کہ او بہ سلام و سہ جواب
ندادی گفت کنان رہی اللہ فی ذلک الزمان یعنی در نیوقت قادیانی علیہ السلام و صلی تعالی
سرا میدید و در الوقت از خود و از سلام عثمان خبر نداشتہ انتہی و معنی اسکان و جواز رویت
در تفسیر حسین بن یونس و موایب و بیضاوی و غیرہ نوشتم استہ پس اگر جائز است
برای خدا و رسول خدا این مفتقار از من بمواہب و دستخط خود کہ من استہ یا تو جرداً الجواب
موجب فرمودہ اہل سنت و جماعت منکر ویدار آمد تعالی ہر سہ استہ از من است و ہر کہ
قائلین با جواز رویت اللہ تعالی بجا سہ البصیر و دنیا حکم کفر کردہ او چندین بار شایخ کبار را نسبت
کفر کردہ او خود کا فر است

۳ مولوی نور اللہ ہمار شریف	۲ مولوی غلام محمد الدین ہماری	۱ مولوی گنج بخش ہماری
۴ مولوی نور بخش سجاد شریف ولانا نور محمد	۵ مولوی غلام رسول سکندر جنید بر خاوند پور	۶ مولوی عبدالعزیز المعروف بداور بخش پاک سبک

دادار بخش صاحب گوردشید مولوی فضل حق خیر آبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیر
 ناکر ہم عالم پنجہ مولوی فخر الدین صاحب جو ملک پنجاب میں بنایت معتمد و مستند ہیں فقیر کی مصدق ہو سکے حکم خیر صواب
 صلوات اللہ علیہ لایجمع امتی علی الضلالہ بہتر عالموں بزرگوں کا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہے ان ہی ائمہ
 خسران بین فائدہ مشفق ظریف و سلیم مولوی سلیم الدین سلیم صاحب اسبجہ ایک حاشیہ لکھا دیند گیا
 حسن اتفاق ہے مطابق اعدا و مثبتین ویتہ کا جکی کفر ہوئی مولوی منکر صاحب تھانہ اعدا و شدہ کی کربلا کی کہ بہتر
 ہی تھی اور تھانہ جگر پارہ ہا ہی حضرت امام حسن کی کہ بقول اصح بہتر ہی تھی گویا مذہب ان علمای سابق العہد
 کا عدل و مثل ہی قاتلان شہیدان کربلا اور متبعان یزید علیہ الاستحقاق اور ہمسر ہی یزید و ہند گان عالم ہمام
 حسن مجتبی علیہ التحیۃ والثناء کا علاوہ برین فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہیں گویا مذہب ان بہتر علماء کا مورد ہوا
 اولی عقوبات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہیں اور ہونگی سے در ہر سختی نکتہ تا سر اسرار نہایت
 گو گوئی کہ شنود و کودل کہ باندہ سلیم الدین سلیم + رقعہ بنام بعضی یاران + بلو دکان عزیز میر شہ علی
 وقار شاہ و قادر بخش و شیخ اسرار الدین عرف ملا سنو بدکم اعدائی سوار السبیل اس فتویٰ کے آنیکا باعث جو ہم
 صاحبون نے کئی بار باصرار پر چھاتھا مشغل تحریر وغیرہ سے اتنے دن تک لکھ سکے کہ اب مختصر لکھتے ہیں حضرت
 سلطان اتمار کیر قیس سرہ کی اولاد میں ایک پیرزادہ حاجی نجم الدین نام دار کرا شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ
 کے خلیفہ ہیں ان کے پاس کوئی مرید مولوی عبدالغنی مہدی از مولوی اسمعیل ملازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ اذکار نام
 بناؤ سنائی کہ اوںھوں نے کہا اگر تجریہ بیعت کرو تو بتایا جاوے اسنے تجریہ کی یہ خبر سنکر منکر جو کو حاجی چو عداوت
 پیدا ہوئی انھیں برا کہنا شروع کیا رفتہ رفتہ کہیں کہ جواز رویت الہی بحکمہ امت رسالت پناہی صلعم آگیا
 حاجی صاحب مقرر جواز ہوئے اور مولوی حسنا منکر ہو کر مجبور کو کافر کہنے لگے آخر عرض خواجہ خان قلی سرہایت
 باہم مقابلہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضادی شریف کا مطلب عبارت پڑھنی یہ کہیں
 مقصر ہے خواہ باعث جمع کثیر خواہ بمقابلہ باہم خواہ بعلمت موجودی بعض اہل علم چار و ناچار صاحبون نے
 مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھو اگر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان رویت اس سے واضح ہوا حاجی چو
 غالب کے مولوی صاحب اس انبوه کثیر میں حقیقت و لازم ہوئے ہا ہم حاجی چو کو کافر کہنا نہ چھوڑے اور پھر کہ مولوی سلیم الدین صاحب

سادو بچہ کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھ کر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے عرس میں
مجمع فضلائین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھ دیا کہ رویتہ خدا ممکن اور منکر اسکا معترنی اور کافر کہنے
والا مقر روت لکن خود کا فہم کیا جب یہ فتویٰ یہاں پونہ پانچ منکر جو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہؓ بھی
روایت سے ثابت ہو کہ آنحضرتؐ کو بھی بدایہ خدا کا نہیں ہوا اور حضرت موسیٰ کلیم اللہ جیسے نبی محمود سے اور زاد
حکم ہوا نس ترانی کا کسی اور نئی دغیر ہاتھ کو پہرہ کو نہ کر جائز ہو سکے جن لوگوں نے اس فتویٰ پر معرین کیا جن حاجی
نجم الدین نے ان سب کو کفر میں ڈال دیا امام الدین معلیٰ کے سبب نام کتاب بھولا لکھ حضرت عائشہؓ کا نام لکھو
بیان آگیا عاصیؓ حضرت ام المؤمنینؓ کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المؤمنینؓ اس حدیث کو مرفوع
نہیں کیا یعنی آنحضرتؐ کا فرمانا انھیں بیان کیا پس فقط انھیں کا قول ٹھہرا اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا
شب معراج کو مکہ معظمہ میں گذر حضرت عائشہ صدیقہ اوس زمانہ میں خورد سال ہو گئی اور آنحضرتؐ کا نکاح
ان مدینہ منورہ میں ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بجلان عبد اللہ بن عباسؓ اور
اجماع صحابہؓ تابعینؓ و تبع تابعینؓ کی کیونکر تسلیم کیا جاوے گا ہاں مذہب اجماعی ہے اور اجماع رویت آئی آنحضرتؐ
کو ثابت ہے اور احادیث ہی مراحۃ اسپر دال میں چنانچہ مشکوٰۃ شریف کے باب المساجد و مواضع صلوة
میں ہے حدیث عن عند الرحمن بن عائش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایت ربی عز وجل فی احسن
صورة فقال فیم تحصیم الملاء الی علی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کفئی فوجدت برداً بین ثدی فی فعلت
ما فی السموات والارض النحر رواہ الدارمی یعنی فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا میں نے پروردگار اپنے غریزہ اور
بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس پوچھا کس چیز میں جھگڑتے ہیں فرشتہ مقرب کہا میں تو ہی خوب جانتا ہوں
فرمایا ہر کہنا تمھے اپنا اللہ نے بیان دونو شانوں میں کچھ پس پائی میں سردی ادسکی درمیان سینہ اپنے کے
پس جان لے میں وہ چیز کہتی بیچ آسمانوں اور زمین آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب میں آواز جہل
لی حدیث میں مذکور ہے فاذا انزلنا ربی تبارک وتعالیٰ فی احسن صورة فقال یا محمد قلت لیک قال فیم
تحصیم الملاء الی علی قلت لا ادری قال ما لانا قال فرأیت النحر رواہ احمد والترمذی وقال یہ حدیث حسن صحیح
یعنی فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم ناگاہ دیکھا میں نے پروردگار اپنے بابرکت اور بلند قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنی

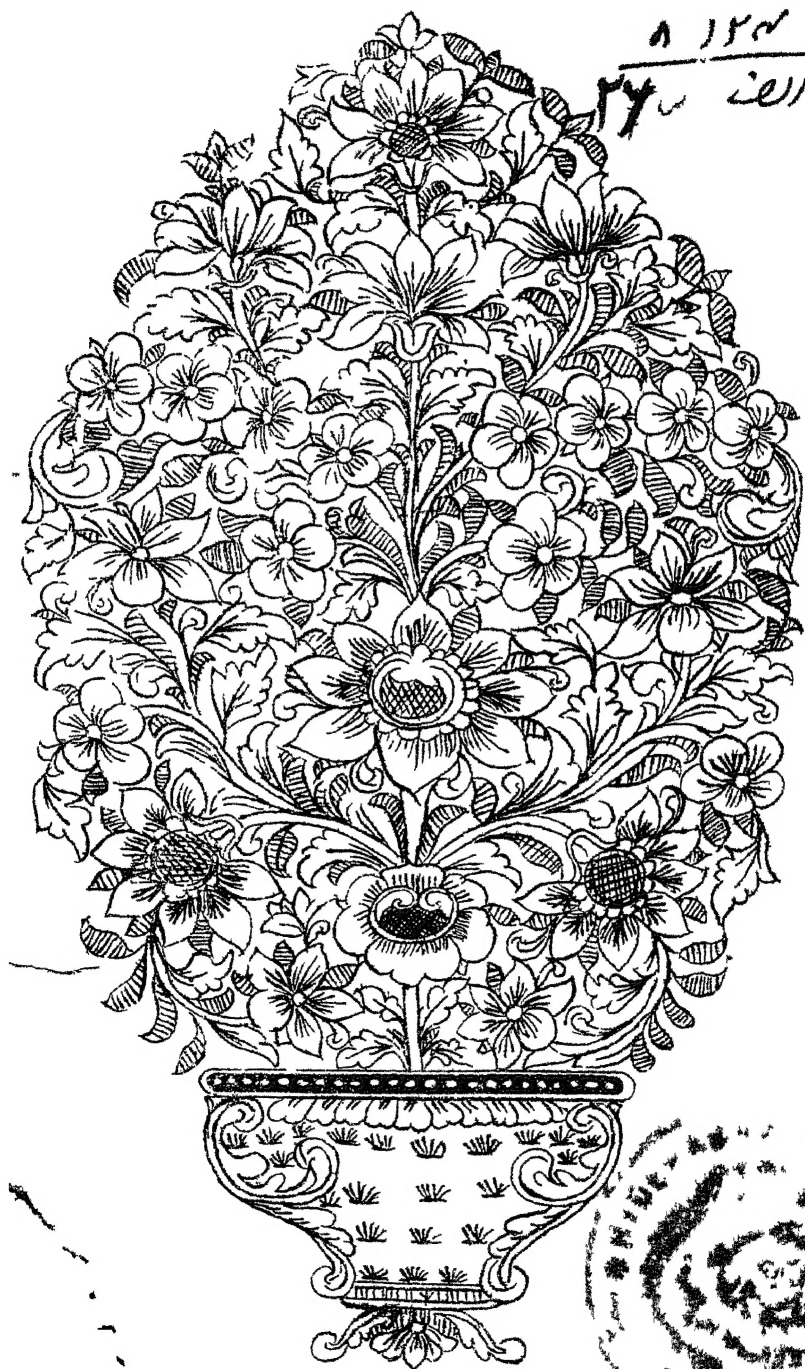
مولوی سلیم الدین صاحب القادری خاصہ پر اس سال کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہوا تھا کہ ابھی تک ابھی تک
 پناہی کا خاصہ ہو اور صرف اس سے متعلق صدق الکاۃ کی ایک قضیہ موسومہ میں جو اخیر شریف میں
 بوقت پیش ہو کر کے حاجی نجم الدین صاحب میرے پاس بھیجی تھی ملاحظہ ہو کہ یہ عطا کی
 خداوند کریم نے دولت و برکت اپنے حضرت کو محض اس واسطے کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فہیم خاص
 امانت مخزون و عطا کنندہ تھے واسطے رسول امین محبوب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی
 سلیم الدین تسلیم قطعہ تاریخی عظیم کا یہ پر تشبیہ و عدم کو جو منکر نے بت سے اس میں اہل دین
 پکارے اہل تیری پناہ بہ حضرت اناس بھی عشاق سے کیا لکھو وہ روایتیں کہ نہ جو خلیل اشتباہ
 ہوں دل بھی وہ کثرت قدم پر نہ ہوتا کہ منکر و گاہر جو رو سیاہ و پھر بعد از ان مذکور بھی کوئی گاہ
 تا عام و خاص کے عقیدہ کے ساتھ ہر خدان قصص سے میں رہتا تھا و درود و غفلت سے اپنی آپ ہی
 شرمندہ عذر خواہ ہمارے جوش حبس پر نے دل پر آپس دیکھنے کتاب لگا شام اور گاہ لکھیں
 روایتیں کتنی بچہ دیکھ بھال و اکثر ہیں جن میں کثرت اقدام گواہ و مشتاق تھے لطیف و رشید و سلیم طبع
 اور فضل حق نے نور مجاہد لکھا ان کے علیہ اور بھی جس جس نے پسین کی آفرین کر کے کہا سب نے واہ
 اور دی نہ اچھے ہاتھ سے بھی پکارا میں منکر قدم کیلئے تیرے پناہ و طبع چون یافت زین مقالہ شرف
 فیض فرما شدہ طرف بطرف و توفیق از مند خوش انداز واداسے مولف بیا کشود و غوف

—————

الحمد للہ کہ درین زمانہ اکثر ان کتاب جواب مسمی باثبات الاستعداد والسماع بایستلہ بالاسماع تصنیف
 نیز بہر ذکاوت قرائح فصاحت مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ له والوالدیرہ حسیل رشاد و جناب
 شیعہ ادب قطب المشرق و ان غوث الدہر والکاں جناب حضرت سید شاہ علی عبدالقادر شمس القادری
 احسنی الحسنی شہرہ شہرہ القادری الحنفی المینر نے پوری وطن و البغدادی مولانا دام فیضہ
 بحسن سعی غریزہ و صاحب سلمہ در مطبعہ نامی واقع گشتو جاہ صفر المنظر شہرہ ہجری
 قمری ۱۲۸۲ ہ و مہر ۱۲۸۲ عیسوی مطبوع شد فقط

۱۲۸

۲۴ ۲۰۱



اعلان

اہل وجد و سماع و ویدین حال و قال کی خدمت میں مرشد و پوچھتا
ہوں و صاحب مطالع و تاجہ ان فحبتہ خصال کی جناب میں
نئی خبر سناتا ہوں کہ اندرون کتاب و جواب افادت انتساب
منتخب بالا انتخاب مقبول اولی الالباب مطبوع اہل سماع جسکا نام نامی
اشبات الاستعداد و اسماع بایستلذہ الاسماع
ہے حب اجازت حضرت مؤلف عم فیوضہ مطبع نامی کلکتہ
ماہ ربیع الاول ۱۳۰۱ھ مطابق جنوری ۱۹۸۲ء میں طبع کرائی
ہے کوئی صاحب بلا اجازت نیازمند قصد طبع کا نفرمائیں
جس قدر نسخے مطلوب ہوں بار سال در شمن اقم سے طلب فرمائیں

العبد
احمد حسن عفی عنہ ساکن کلکتہ کلکتہ بازار

(منبہ ۶۳)

